





[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

id x 9.

کتاب

مؤلف

مترجم

Handwritten text in Arabic script, likely a library stamp or ownership mark, located in the bottom right corner of the page.

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

11444





در این باب

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الطهارة و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در آداب طهارت است

و در آنست فصل اول و واجب است وضو از برای نماز واجب و طهارت

واجب است کردن خط قرآن در صورتیکه بر خود واجب کرده باشد بنابر باشد

نادرشش عهد و یقین و عزت مس شامل است جمیع اجزای بدن را چنانکه

باشد و چنانچه دست و داخل است در مکمل کتابت قرآن آیا اینکه در بیجا خواند

مثل کتابها و در بهمانی که نوشته و متغوش باشد و همچنین داخل در این مکمل

همه و اما نه و متغیید پس آنرا حرام نیست بچنانکه مساسهای چهارم و پنجم

و اسمهای انبیاء و ائمه نیست و مساس اسماء الهیه پس احوط است استنجاء

وضو از برای نماز مستحب است و از برای داخل شدن بمساجد و محرابها

خواندن قرآن و قرآن بخود و خواندن و نماز کردن بر پشت و در حق از برای جنت

و از برای زیارت اهل قبور و از برای جنب و در وقتیکه خواسته باشد بخوابد

و عیاض در وقتیکه خواسته باشد ذکر خدا کند و از برای کسیکه خواسته باشد همیشه

بر طهارت باشد و مستحب است تجدید کردن وضو از برای هر نمازی مخصوصا

نماز مغرب نماز صبح هر چند از وضوی اولی نماز کرده باشد و همچنین وضو

مستحب است از برای جنب که خواسته باشد وضو را غسل بداند و از برای کسیکه

بیشتر غسل داده باشد چنانکه غسل خواسته باشد بزرگسال خود برود و یا

ایا اینکه بخوابد پیش از غسل میت را کفن کند و کسیکه بعد از جماع خواسته

مرتبه دیگر جماع کند قبل از غسل و کسیکه خواسته باشد با زن حامله جماع کند

**فصل دوم** واجب است غسل از برای نماز واجب و طواف واجب است

قرآن اگر بر خود واجب کرده باشد مستحب است آنرا بخواند یا بخواند و از برای

دخول مسجد اطوار و مسجد حضرت رسول صلا برای ملک کردن و رسیدن

مسجد و از برای قرائت سوره های عزائم در صورتیکه بر خود لازم کرده باشد

قرائت آنها را بخواند یا بخواند و واجب است غسل بر جنب که از راه دارد



روزه را در فردا و بر زن مستحاضه با استحاضه گیرند و متوسط و مستحب  
است غسل روز جمعه و وقت آن از اول طلوع صبح است تا اول  
ظهر و هر قدر بظهر نزدیکتر باشد افضل است و بعد از ظهر قضا شود  
و جایز است قضای آن در روز شنبه و در شب شنبه جایز نیست و جایز  
تجیل نمودن در غسل جمعه در روز پنجشنبه اگر خوف کمی آب داشته باشد  
در روز جمعه و مستحب است غسل در شب اول و شب نیمه نوزدهم و بیست  
و یکم و شب بیست و دوم از ماه رمضان بلکه در هر شب از شبهای افرازان  
بلکه در هر شب از شبهای ده آخر ایماه و در شب عید فطر و در روز عید فطر  
و عید قربان و در شب اول و نیمه آفرماه و رجب و در شب نهم شعبان  
و در روز مبعث و در روز غدیر و در روز مبارکه و در روز عرفه و همچنین  
مستحب است غسل احوال و غسل طواف و غسل زیارت رسول ص  
و الله و از برای قضای نماز کسوف و هر یک که بعد از نماز کسوف را ترک  
کرده باشد در صورتیکه جمعه و آفتاب گرفته باشد و از برای مولود بعد

از ولادت و از برای رفتن بسوی رؤیت مصلوب و از برای توبه  
و نماز حاجت و استخاره و داخل شدن بحرم و مسجد اطرام و کعبه و مدینه  
و مسجد پیغمبر نمته هرگاه غسل چند بر مختلف واجب شده باشد مثل غسل  
حیض و تسبیح و غسل جنابت و غیر اینها پس بکس غسل کفایت الله  
میکند چه بکس قریب بنهایی کرده باشد و یا بکس رفع حدث و طه  
استبامه را نیز کرده باشد و چه جنابت را معین کرده باشد و یا غیر جنابت  
را معین کرده باشد و چه همه غسلها را بنظر آورد یا بعضی را در هر یک از اینها  
سایر بنماید و هم چنین هرگاه غسل مستحب بود و خواسته باشد بعمل بیاید  
بلکه غسل از همه کفایت میکند اعم از اینکه همه را قصد کند یا اینکه بعضی را  
قصد کند و از بعضی دیگر غافل باشد یا اینکه بکس غسل کند بعمل بیاید  
بکس قریب و همچنین هرگاه بعضی از احوال واجب و بعضی مستحب  
باشد خداوند غیبت کند جمیع را یا واجب تنها را یا غفلت از مستحب  
و یا اینکه قصد قریب بنهایی کند و یا اینکه بکس طه و رفع حدث و استبامه



نیز میکنند و یا اینکه مستحب تنهایی قصد کنند در حالتی غیر نایب پس  
 باز غسل و احکام کفایت از همه میکنند از واجب و از غیر واجب و هرگاه یکی  
 از این غسل جنابت باشد پس جایز نیست بآن غسل وضو ساختن  
 و اما هرگاه جنابت داخل در آنها نباشد پس میباید وضو زد و چنان  
 هرگاه چند سبب از برای وضو حاصل شود مثل نوم و بروج و بول پس وضو  
 واجب نیست قریب کفایت از همه میکنند **فصل سیم** واجب است تیمم  
 از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای هر پروردگار جنبت از  
 مسجد الحرام و مسجد رسول و همچنین تیمم واجب است از برای هر چه  
 وضو و غسل از برای او واجب میباشد و گاهی واجب می شود وضو  
 و غسل و تیمم بسبب نذر و شبه آن **مطلب دوم** در باب وضو و کیفیت  
 وضو است و در او دو فصل است **فصل اول** واجب میشود وضو  
 بسبب بول و غایط و بروج در صورتیکه از موضع طبعی خارج شود و چنان  
 است هرگاه قریح در غیر موضع طبعی اتفاق بیفتد وضو طبعی بستر شده باشد

۱۲

و اما هرگاه موضع طبعی منسد نشده باشد و از غیر موضع طبعی یکی از اینها  
 خارج شود پس باطن وضو نیست چه غیر موضع طبعی معناد شده باشد  
 چه نشده باشد و چه از بالای معده خارج شود و چه از زیر معده و هرگاه  
 ریح از قبل خارج شود پس باطن وضو نیست در جمیع این موارد چنان  
 واجب میشود وضو بسبب خوابی که فرد بکشد چشم را که نه بیند و گوشت  
 که نشو پس هرگاه شکات باطن بغیر داشته باشد پس باطن وضو  
 نمیشود مگر اینکه علم بغیر هم رساند و واجب میشود وضو بسبب بول  
 و پرموشی و سستی و استخفاف و اما غیر این مذکور است پس باطن  
 وضو نمیشود و تنبیه واجب است بر کسیکه بخوابد و عورت خود را از  
 ناحیه مجرم بپوشاند و اما از زوجه و از کثیری که وظی او جایز باشد و از طفل  
 غیر غیر پس بپوشیدن عورت از آنها واجب نیست و واجب است  
 بر متخلفی رو بقبله پشت بقبله نشیند چه در نماز باشد و چه در محله  
 چهار دیواری داشته باشد و واجب است که موضع بول را بآب

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷



بشوند و اما غیر آن پس جایز نیست هر چند در حالت اضطرار  
 باشد و کمتر آنکه جایز است بآن موضع بول را بشوید و مثل آن  
 چیز نیست که بر سر ذکر باقی مانده است و همچنین واجب است  
 شستن موضع غایب بآب تا آنکه عین نجاست را بیل شود و در  
 صورتیکه از محل معتاد تجاوز کرده باشد و اعتباری بر نکات نجاست  
 و بوی آن نیست پس هرگاه موضع نجاست را شست بخوبی علم  
 بپاک شدن بهم رسیده مجزی است و هر چند رنگ و بوی نجاست  
 باقی مانده باشد و اما مطلقه پس کفایت نمیکند مخصوصا در صورتیکه  
 دست با موضع نجاست جرب باشد یا علاوه بر آن در اطراف مقعد  
 باقی مانده باشد پس میباید انقدر بشوید که علم بپاک شدن حاصل  
 شود مگر در صورتیکه منجر بوسواس شود پس مطلقه بپاک شدن کفایت  
 نمیکند و اما هرگاه غایب از موضع معتاد تجاوز نکرده باشد پس مجزات  
 در میان آب استنجای بشک و شبیه آن از هر جسم پایی سوای  
 بلای

سوای سر کین و استخوان و خور و بنها و چیزهای محرمة مثل  
 ورق قرآن و تفسیر و کتبهای حدیث و فقه و تربت جناب  
 سید الشهدا و مصلوات الله علیه از برای استنجای میگردانند و آن ازین  
 مقدس نباشد و هر چیزیکه حرمت او در دین یا در مذهب  
 واجب است و واجب است از ازاله عین نجاست نه از بلای  
 هرگاه اثر نجاست باقی بماند پاک است و استنجا بآب افضل  
 است از استنجا بغير آن و واجب نیست که سنک استنجا بخند  
 سنک خشک باشد و با اینکه استعمال نشده باشد پیش از  
 آن پس هرگاه تر باشد و با اینکه در استنجا استعمال شده باشد  
 و لکن پاک باشد مجزی است و هرگاه از دست سنک پاک  
 نشد واجب است زیاده کند تا آنکه پاک شود و هرگاه از کمتر  
 از دست سنک پاک شد احوط این است که دست را تمام کند  
 و هرگاه استنجا را ترک کرد واجب است ابراء اعاده نماز چه



سهم از کت کرده باشد چشند و چو در وقت و چه در خارج وقت  
و اما وضو اعماده ندارد و مستحب است در وقت دخول پای چپ را  
و در وقت خروج پای راست را مقدم دارد و مستحب است که سر را  
به پشت و سجده است سبزه را هر نوعی که بقیه بول بیرون بیاید و حوط  
این است که از زیر نشین تا اصل ذکر سه مرتبه دست بکش و بقیه  
دست مرتبه از پنج ذکر بیفتد و تا حشفه دست مرتبه را حشفه را بیفتد  
دست مرتبه پنج تا پنج بکشد پس هرگاه استبران کرد و بعد از وضو تری  
مشاهده کرد که مشبه است به وضو واجب است بر او اعاده وضو  
و بعد از استبراء اعاده واجب نیست و همچنین هرگاه خشک  
در استبراء داشته باشد پس باز آن تری پاک است و اعاده  
وضو واجب نیست و مستحب است که در وقت داخل شدن  
محل این دعا بخواند بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ  
الْخُبْنِ الْخَبْنِ وَالْمَاطِ عَنِّي الْأَذَى و در وقت نشستن

بر سر ملا این دعا بخواند اللَّهُمَّ اذْهَبْ عَنِّي الْقُضْرَ  
الْأَذَى وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ و در وقت تخلی این  
این دعا بخواند اللَّهُمَّ كَا طَعَمْتَنِيهِ طَيِّبًا فِي عَافِيَةٍ  
فَاخْرَجْتَنِي خَبِيثًا فِي عَافِيَةٍ و در وقت نظر کردن  
با چشم یکبار و بیرون می آید این دعا بخواند اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي  
الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِي الْحَرَامَ و در هنگام استغاثه این دعا بخواند  
اللَّهُمَّ حَقِّقْ فَرْجِي وَاعْقِدْ وَاسْتَرْعُونِي وَخَوِّجْنِي  
عَلَى النَّارِ وَوَفِّقْنِي لِما يُقَرِّبُنِي مِنْكَ يَا ذَا الْحَلَالِ وَالْأَكْرَامِ  
و در زمان فادغ شدن از استغاثه این دعا بخواند  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنَ الْبَلَاءِ وَأَمَاتَ عَنِّي الْأَذَى  
و مستحب است که جمع کند در میان سنک و آب و اول نموده  
قالب را استغاثه کند بعد از آن ذکر را و مکرره است تخلی کردن در سر  
را به او کن از نمره و سه بار به او موانع می کند و منزه این منزل



مینکنند و در زیر درختهای میوه و محل لعن مثل درختان و مکرده است  
تختی بمقابل هرم آفتاب و ماه در صورتیکه جای نباشد و رد بباد است  
بباد چه ببول و چه بغالب و بول کردن در زمین سخت و در سه سو درخت  
حشر است و در آب البتة و جاری و مکرده است در حالت  
تختی خوردن و آشامیدن و سواک کردن و مکرده است و استنجاء  
راست کردن و بدست چوب در صورتیکه غایبی در آنوقت دست  
چوب باشد که بر او نقش شده باشد اسم خدا و اسمهای پیغمبران  
و ائمه و این در وقتی است که مویس فرموده و الا پس حرام است سخن  
گفتن در حالت تختی بغیر ذکر خدا و بغیر حاجت خواستن از کسی که خود  
فوت داشته باشد و بغیر آیه الکرسی **فصل دوم** واجب است  
در وضو غیبت و غیبت قصد بسوی فعل است تقریباً لا اله الا  
غیبت و جوب و ندب در رفع حدت و استبراء پس واجب است  
و مرا بتغیر در غیبت این است که قصد کند که جناب اقدس الهی

سزاوار بر رسیدن است یا از برای محبت یا از جهت جملی از او یا از جهت  
همابت یا شکر یا تعظیم یا امتثال امر او یا از برای قرب بسوی او یا از  
برای فائز شدن بشوایب و فلاح شدن از عقاب و واجب است  
در وضو استندامه غیبت و استمرار آن تا وضو وضو و اگر در آن تغییر دهد  
غیبت وضو را باین معنی که دفع باشد بعضی از آن را بقصد یا بدینا  
داشته قصد اول را پس وضوی او باطل است و هرگاه قصد کند بوضوی  
خود سرودن اظهار هر چند غیبت قریب را بهم با وضو کند  
یا قصد ریا را ضم کند یا غیبت قریب وضوی او باطل است  
و واجب است در وضو شدن رد با لفظ از آب که در عرف بگویند  
که شست و طاهر این است که آنقدر از آب بریزد که بکشد جزا  
از آب بدو جزو از رد برسد و هر چند با عانت دست بوده باشد  
کفایت میکند و واجب است اگر شستن رد از دست خطاه موی  
سر باشد تا موی آنرا میکشد و میکشد موی از آن مواضع از حد فتن و این



بجای طویل و اما بحسب عرض پس المقدار از روی باشد که گفت  
بزرگ و وسط از آن فرود گیرد و مراد از راست نگاه موی سرد و عرض رو  
و انگشت بزرگ و میانین مستوی الحلقه است در هر دو اینها غیر  
مستوی الحلقه میباشد و مستوی الحلقه که بر پلند او چه قدر  
از روی باشد و دیگر همان قدر را بشوید و واجب است که ابتدا از  
راست نگاه مو کند و از آنجا بشوید و به قن ختم کند پس هرگاه بعلک کند  
و وضو باطل است و این حکم از برای اصل واجب است و اما اجزای او  
پس هرگاه بعد از آنکه هرگاه ابتدا از اعلی کرد و خلاف ترتیب بشوید  
مثل اینکه غذا را پس از چشم و چانه را پس از لبها و بینی بشوید  
فرموده و واجب نیست که آب بر زیر موهای ریش و او را بر موهای  
غیر ریش که در رو بر آمده است برساند و هر چند خفیف باشد و مراد  
نیز همین حکم دارد پس هرگاه او نیز ریش بر آورده باشد واجب نیست  
بر او رسانیدن آب بر زیر موهای خود و واجب است در وضو شستن

دو دست از مرفق تا ماسه انگشتان و واجب است که قدری  
از بالای مرفق را هم بشویند من باب مقدمه و واجب است که ابتدا  
از مرفق کند پس هرگاه از سر انگشتان ابتدا کند وضو باطل است  
اگر اعضای وضو خشک شده باشد و الا پس دو باره دست را از مرفق  
بشوید وضو صحیح است و هرگاه دست را بیدی داشته باشد که در زیر مرفق  
باشد یا در فوق مرفق باشد و مشت به دست اصلی باشد پس واجب  
است شستن آن و اما هرگاه در فوق مرفق باشد و نیز داشته باشد  
و واجب نیست و در حکم دست زاید است گوشت زیادتی که در زیر  
مرفق داشته باشد و نفس مرفق را دیده باشد و همچنین است انگشت  
زاید نه آنچیز که در بالای مرفق باشد و کسی را که دست از زیر مرفق  
بریده باشند واجب است بر او که باقی را بشوید و هرگاه از فوق مرفق  
بریده باشند شستن آن واجب نیست و اگر از نفس مفصل بریده باشند  
او غسل استخوانی است که متذلل بود با غسل گوشت و عظم بر آن



و ظاهر عدم وجوب از آن دست که نافع است که نافع است از اول  
آب هر چند احوط رسانیدن آب است و واجب است مسح پوت  
پیش سر با موی که مخصوص پیش سر است که هرگاه آن مورد از آن  
مکان بخشی از پیش سر بدون نزد پیش هرگاه سوای پیش روی هر  
شکل نیست سر و پهلوی راست و چپ سر را مسح کند وضو باطل است  
و واجب است مسح منتهی است که در عرف بگویند سر را مسح کرد اگر چه  
بیکت جز از آنکه باشد که بجز از پیش سر را مسح کند و احوط این  
است که بقدر است آنکه باشد و هرگاه بجز سر را بشود جایز  
نیت دست خالی است که شراش مسح کند و جایز نیست مسح کردن بر قاع  
مثل کلاه و عمامه مگر در حالت اضطرار مگر در حالت اضطرار هر چند احوط  
در این صورت اینست که بگوید کند در میان وضو و غنیمت واجب است  
در وضو مسح پوت پشت پای از سر تا پشت ناکعبین بجهت طول  
و اما بجهت عرض پس دستی کافیست هر چند احوط استعمار است

و مراد از کعبین دو قفیه قدم است که در وسط او است و تافس  
کعبین پس مسح آنها واجب نیست که در مسح پا ابتدا از سر تا  
کند بلکه هرگاه از کعبین مسح کند تا سر تا پشت آن جایز است هر چند احوط  
اول است و واجب است که مسح سر و پا را بدست بکند و بعد از آن  
جایز نیست و لکن مجز است در میان آنکه بشک دست مسح کند یا پشت  
دست و شکم دست احوط است و در مسح پای راست و مسح سر  
جایز نیست که بدست راست مسح کند بلکه بدست چپ نیز جایز است  
و همچنین جایز است که پای چپ را بدست راست مسح کند و هر  
چند احوط در مسح سر و پای راست مسح بدست راست است  
و در پای چپ بدست چپ و جایز نیست مسح کردن بر مایل مثل مکه  
و کفش و غیر اینها در حالت اختیار و اما در حالت ضرورت و قیقه پس  
جایز است و بعد از روال قیقه طهارت باطل نشود بلکه می تواند  
با همان طهارت نماز کند و هرگاه بر طریقه نقیصه کسی عبادی را بجا



آورد بعد از زوال تفتیه بر او واجب نیست اعاده آن چه در وقت  
 و چه در خارج وقت هرگاه بجای مسح در حالت اختیار یا از اشتوبه  
 وضو باطل است و اما در حالت تفتیه پس واجب است نشستن بر او  
 گاه در وضو دست مسح کند وضو باطل است و واجب است ایستادن بر او یا  
 بقیه تری وضو باشد پس هرگاه آب تازه بر آرد مسح کند وضو  
 او باطل است و هرگاه تری وضو خشک شده باشد از دست راست  
 و واجب است که اول از دست چپ ببرد اگر تری در دست چپ  
 باقی باشد و الا از هر جا که گمان تری باشد اخذ کند از مثل پیش  
 و ابرو و غیر اینها پس هرگاه جمیع مواضع خشک شده باشد و نمک  
 باشد که وضوی جدیدی بپاشد از بقیه تری وضو مسح کند این  
 وضو باطل است که وضو را اعاده کند و اما هرگاه ممکن نباشد مثل  
 اینکه جو بسیار گرم یا بسیار سرد است که بعضی نشستن بر وضوی  
 خشک میشود پس از وضو این است که اول با همان دست خشک  
 مسح کند

مسح کند و بعد از آن آب تازه بر آرد و دوباره موضع مسح را مسح  
 میکند و بعد از آن تیمم نیز میکند و هرگاه احتمال این برود که اگر وضو را تا آخر  
 بپوشد و با وضو وقت ممکن باشد که بقیه تری وضو مسح کند وضو  
 این است که تا آخر بپوشد و هرگاه در موضع مسح رطوبت جنبه  
 بسیاری باشد که در عرف نگویند که آب وضو مسح کرد و واجب  
 است که آن رطوبت را بپوشد که علم بهم برساند بر صدق عرفی  
 و هرگاه خشک کند یا با این تری در عرف صدق میکند که با تری  
 وضو مسح کرد و نمکند پس در این کردن آن تری واجب است  
 تا علم صدق از برای او حاصل شود و واجب است در وضو تفتیه  
 باین کیفیت که اول رو را و بعد از آن بازوی راست و بعد از آن  
 بازوی چپ را بشوید و بعد از آن مسح کند و بعد از آن با یک  
 مسح کند و اما در پا پس از تفتیه واجب نیست که اول راست را  
 و بعد از آن چپ را مسح کند هر چند احوط تفتیه است و اگر تفتیه



فرموده شد پس واجب است که از آنجا که زینب بعمل می  
آید شروع کند و وضو را تمام کند و این در صورتی است که مولات  
باقی باشند این معنی که تری در اعضای سابقه باقی باشند و الا وضو  
باطل است و مولات در وضو واجب است و مراد از او متابعت  
عرفیه است که در عرف بگویند که افعال وضو را در عقب یکدیگر بعمل  
آورده بافلال متابعت عرفیه شخص اتم است و لکن وضو صحیح است  
مگر اینکه تاخیر بیندازد بعضی از اعضا را از بعضی بخواید که جمیع عضوهای  
سابقه خشک نشود پس وضوی او باطل است و هرگاه مولات عرفیه  
را بعمل آورد و جمیع اعضای وضو خشک شده و هوا هم معتدل باشد  
وضو صحیح است بلی اگر خشک شدن اعضا نزد تمام غسلات بود  
باشد احوط اعاده وضو است بلکه احوط در صورت جفاف  
جمیع سابق اعاده است مطلقا چه غسلات تمام شده باشد  
یا نه باشد و هوا معتدل باشد یا نباشد و هرگاه از موضع ج

جیره باشد

جیره شد بسبب خشکی یا نفی پس اگر ممکن است آن کند را بچیز  
دیگر را که بر او بسته بکند و واجب است که آنرا بکند بعد از آن مسح  
کند و اگر ممکن نباشد پس بر همان مسح کند و هرگاه آن جیره در محل  
غسل باشد پس اگر ممکن است شستن آن موضع مجز است  
در اینکه آنرا بکند و بشوید یا اینکه اگر آب بر آن نرسد تا اینکه آب  
به پوست آن عضو برسد و اگر ممکن نباشد شستن آن عضو پس  
بر آن مسح کند و هرگاه خشک و زخم مجروح باشد یعنی چیزی را بر او بسته  
باشد جایز است که دور آنرا بشوید و واجب نیست که بر روی  
آن دست بگذارد یا بر روی آن چیزی بگذارد و بر او مسح کند و اگر  
چند اجنبی این است و واجب نیست که آنرا بر موضع غسل  
چیزی بر آن بسته اند جاری باشد که شستن صدق کند بلکه  
مسح هم کفایت میکند و هرگاه بر موضع که واجب است  
نیز مسح کند جیره باشد که آن هر آن نجس باشد پس واجب است



کچیزی باکی بر آن بگذارد و بر آن مسح کند و هر چه بر موضع ختم  
باشد و مکن نباشد کنند آن پس مسح بر آنها کافی است و واجب  
نشد کنند و غسل با وضو در جمیع احکام جایز است هر  
چند احوط این است که در وضو و غسل در حالت چیزی جمع کند  
بسیار وضو و بقیع وضو و غسل وضو و قنیه و چیزی در آن باشد  
که بر زخم مالیده باشند یا جسد باشد و کسکه ساسل بول باشد  
باشد یعنی بول خود را نتواند ضبط کند جایز است که با یک  
وضو چند نماز بکند و اما میکه یا خیار خود بول نکند و الا وضوی او باطل  
است و احوط اینست که در برای هر نماز یک وضو سازد و در  
نگهدار این حکم در صورتیست که چکیده بول جمعه وقت را فرو گیرد  
و اما هر گاه در آخر یا وسط وقت مصلی بدد که دست راست باشد  
نماز را پس احوط و خوب تا خیر است و احوط این است که  
واجب است بعد از وضو بغسل کند در نماز و بزدی بعمل نیاید

و واجب است که گیسو بر خود بگذارد و در آن پهنه بگذارد و اگر قطعه  
بول سرایت بمصلی و یا مصلی نکند و واجب نیست که گیسو را  
تغیر دهد یا بشوید از برای نماز و هر وقت که با هم جمع کند و نماز  
و عتق در صورتیکه جمع کند و لکن احوط این است که از برای هر نماز  
از برای تغیر بدد یا بشوید و همچنین است بمطون و بمطون کسکه  
که ضبط خود را از احتیاط و با وضو اندکند پس بر او واجب است که از  
برای هر نمازی وضو سازد در صورتیکه حدث او مستمر باشد و اما  
شرح کند نماز و از حالها موضع که قطع کرده بود شروع نماید و اما  
نظر بعمل آوردن در اشائی نماز و عتق یکی از منافعات نماز  
نشود و الا پس نماز باطل است مستحب است که در حالت  
وضو و ختن طرف آبر بر جانب راست خود بگذارد و از دست  
راست آب بر ندارد و از برای شستن و دست چپ از برای  
شستن راست از دست راست بر دارد و دست چپ بر نزد



و بعد از آن بازوی راست را بشوید و سجد است بسم الله  
 گفتن و هر عضو را در وقت شستن و ده شستن افسوس بگویند  
 حرام است سجد است در زدن دست بگوید بسم  
 الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من  
 المتطهرين و در وقت مضامنه این دعا بخواند اللهم اغفر لي  
 حجتي يوم القاء و اطلق لساني بكرك و در وقت  
 استنشاق این دعا بخواند اللهم لا تخبرني على رجب الجنة  
 واجعلني من رجبها و رجبها و رجبها و در وقت  
 شستن رو این دعا بخواند اللهم بفض و جبهی يوم تتود  
 فيه الوجوه و لا تتود و جبهی يوم تبيض فيه الوجوه  
 و در وقت شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اغفر لي  
 كتابي بيميني و اخلدني في الجنان بيئنا و بي و عاصبي حيا و  
 ميتا و در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللهم لا تعطيني

كتابي يميني و لا تجعلها مغلوله الى عنقي و اعود  
 بك من مقطعات النيران و در وقت مسح این دعا بخواند  
 اللهم اغفر لي برحمتك و تبركك و در وقت مسح پاها  
 این دعا بخواند اللهم نبتني على الصراط يوم تزل منه  
 الاقدام و اجعل سقبي فيما يرضيك عني و بعد از فارغ  
 شدن از وضو بگوید الحمد لله رب العالمين و این دعا  
 بخواند يسو الله و بالله اللهم احي اسئلك تمام الوضوء  
 و تمام الصلوة و تمام رضوانك و تمام مغفرتك و  
 سجد است در وقت قدر آیه الكرسي را بخواند سجد  
 است که دستها را پیش از اینکه داخل ظرف کند از برای وضو  
 بگردد بشوید هرگاه بحدث غایب باشد دست در تبه بشوید هرگاه باشد  
 بحدث جنب باشد و سجد است که دست در تبه بشوید  
 یعنی درین خود را بشوید دست در تبه هم آب را بر پیشانی کند و سجد



که در وقت شستن باز فیه اول را ابتدا از پشت آن  
 و دفعه دوم را از شکم آن وزن عکس کند و مستحب است که آب  
 وضو یکبار باشد و نه صد پنجاه و سه شغال و نصف شغال بقیض  
 شستن شغال است بشغال مرانی و مکروه است در وضو است شستن  
 جستن باینکه دیگری آب بر دست او بریزد و او وضو بپاشد  
 و آن هرگاه دیگری آب بر وضو او بریزد و او دست بمالد و یا آب بکشد  
 و دیگری او را وضو بد پس حرام است و وضو هم فاسد است اگر  
 در حالت اضطرار که جایز است و مکروه است که آب وضو را  
 بپاشد بر خشک کند و واجب است که وضو و جمیع طهارت  
 شستن با آب مطلق پاک باشد پس هرگاه با آب  
 مضاف مثل کلاب و غیره با آب غصبی عمدا وضو بزند و علم  
 بغصبی بودن داشته باشد وضوی او باطل است و آن هرگاه  
 جاهل و علم بغصبت نداشته باشد پس وضو باطل نمیشود و هرگاه

میدان است که این آب منسوب و فراموش کرد وضو  
 ساخت وضوی او صحیح است و هرگاه بقیض بحدث و شک  
 و طهارت داشته باشد بعد از حدث و یا اینکه بقیض هر دو  
 داشته و شک در تقدم و تاخر داشته یعنی اگر کدام یک است پیش  
 اتفاق افتاده است و کدام یک بعد از آن پس واجب است  
 که وضو را افاضه کند و هرگاه شک در فعلی از افعال وضو بخیزد  
 از وضو فارغ نشده باشد آن غسل را با بعد از آن بعمل میبرد  
 لکن باقی اموات و اقا با فوات آن مثل آنکه شک  
 شده باشد جمیع اعضای سابقه بر آن وضو پس وضو باطل است  
 و میباید ایاده نماید و هرگاه بقیض داشته باشد وضو شک  
 داشته باشد در حدث یا شک کند در فعلی از افعال وضو  
 بعد از آنکه فارغ شده باشد از وضو هر چند از فعل وضو بکشد  
 باشد پس آن شک اعتباری نیست و شک در غایت و شک



در استقامت هم مثل شک در افعال است و الاحوط و حکم گفته  
مثل حکم شک پس هرگاه یقین در عادت و عادت برضو داشته  
باشد محذرت است و یقین برضو و عادت بحدت منظر است  
و هرگاه یکی از این وضو و عادت بحدی بسازد به نیت قریب  
و فساد وضو او ظاهر شود با همین وضو تجدید میتوان داخل  
در نماز شود و احتیاج با عادت وضو نیست و همچنین است هرگاه  
بعد از وضو تجدیدی چندین نماز هم کرده باشد احتیاج  
با عادت نماز نیست بلکه همه صحیح است و هرگاه ساخت و نماز  
کرد و عادت هم بعد از او واقع شد و باز وضو ساخت بعد از  
آن حدیث واقع شد بعد از آن یقین کرد که در یکی از این دو وضو  
ضلی واقع شده است پس هرگاه عدد رکعات آن دو نماز مختلف  
است مثل مغرب و عشا هر دو را اعاده کند و هرگاه یکی است  
مثل ظهر و عصر یک نماز بان عدد بعمل بیاورد و در نیت گفته اند

قصه کنند و هرگاه هیچ نماز را بعد از پنج وضو بعمل آورده است  
و بعد از هر نمازی صادر شده است و یقین کند افعال  
عضوی از یکی از این وضو را پس یکبار دور رکعتی به نیت نماز  
صبح و یک نماز رکعتی به نیت نماز مغرب و یک چهار  
رکعتی به نیت یک از این سه نماز دیگر ظهر و عصر و عشا بعمل بیاورد  
و در نماز چهار رکعتی چهار است در میان چهار رکعت  
**مطلب سیم** در افعال است و در آن جمله مقصد است **مقدمه**  
**اول** در جنابت و کیفیت جنابت است و در آن دو فصل است  
**فصل اول** در جنابت است و جنابت حاصل میشود از برای  
مرد و زن با نزال منی در وقتیکه منی از موضع مستاء بیرون بیاید  
از غیر موضع مستاء باشد و عادت شده باشد یا موضع  
طبیعی منت شده باشد و همچنین جنابت حاصل میشود بسبب  
جماع در قبل زن یا اینکه حشفه پنهان شود و در بر روی چیزی



باشد و چه غرض از آنست که هر چند از زوال معنی نشود و معنی کردن به آنکه بر غرض  
حکم دارد و هرگاه حشفه در غرض قبل و در غرض بعد شود آن مثل ناف  
و دامن و از زوال نشود غسل واجب نمیشود و هرگاه آب از او خارج  
شود و بر او مشتبه باشد معنی بودن و معنی نبودن پس هرگاه معنی  
الزجاج باشد ملاحظه کند و هرگاه این سه صفت با آن خارج  
است مثل اینکه در حالت شهوة پروان آمده باشد و جهنم  
و مستی اعضا نیز نماند بوده است غسل واجب میشود و هرگاه  
مريض یا زن باشد پس اعتبار شهوة در وجوب غسل احتیاط  
میکند این احکام در صورتی است که مشتبه باشد و اگر  
علم بمعنی بودن آن داشته باشد غسل واجب است چه این او  
صاف حاصل باشد چه نباشد و هرگاه بخوابد و بعد از بیدار  
شدن بر جسد خود یا جامه که محتض با دست معنی به پند  
غسل واجب نمیشود در وقتیکه احتمال بدید که این معنی از دست بیرون  
باشد

باشد و حرام است بر جنب خواندن صورهای عزائم یعنی هود  
ثانی که سجده واجب دارد و هر چند بکس آب از آن سوره  
لاحتی بسم الله لا یغسله آن سوره بخواند و حرام است جنب  
مسکن کتابت قرآن و هر چیزی که بر او اسمی از اسماء الله یا  
اسماء انبیاء یا اسماء ائمه علیهم السلام نوشته باشد و حرام  
است در نیک کردن در سجده در حالت اختیار و اما  
با اضطرار پس بکس جایز است در جمیع سجده با یتیم پس هرگاه  
ملک است که در خارج مسجد یتیم کند و بنهاده آنجا که مسجد  
یتیم کند و همچنین حرام است گذاشتن چیزی در مسجد و عبور  
کردن در مسجد مگر مسجد رسول صاعدا و اما در سایر مساجد  
پس عبور کردن در آنها جایز است و مکرره است خوردن  
و آشامیدن مگر بعد از مضغه و استنشاق و شستن  
و سبب شستن رو با مضغه و استنشاق کند و دستمال



بشوید با مضمضه کند سه بار و در آب بشوید با مضمضه و استنشاق  
 کند سه بار بشوید و اکمل از همه این است که وضو بسیار  
 و پس از آن اول است که مضمضه و استنشاق و شستن  
 دستها و شستن رو باشد و پس ترشالی است پس شستن  
 پس باغ پس فاس است و مکرر است بر جنب از مضمضه  
 مسکنه مکرر است بر خواب کردن و بعد از وضو وضو  
 کردن و بیشتر از لغت آیه خواندن و شدیدی شود و در تیکه از وضو  
 آیه بیشتر بخواند **در میان** غسل جنابت است و واجب است  
 در غسل نیت همان تفصیل که در وضو مذکور شد واجب است  
 که نیت را متعارف بزرگ بادل جز از شستن سه بار و شستن  
 با بادل جز از بدن در غسل از تناسی و واجب است در نیت  
 بودن تا اینکه از غسل فارغ شود همچنانکه در وضو گذشت و در آب  
 که آب را جمیع پوست بدن برساند پس هرگاه چیزی از بدن

از آن حج

آب به پوست بدن باشد واجب است از آن آن وقت  
 مایه آن مثل حرکت و سوزی کسب و واجب است در غسل  
 تریبی تریب را بعل میاورد که اول سر را بگردان بشوید بعد از آن  
 جانب راست را بعد از آن جانب را اما در نفس اعضا پس نیت  
 واجب نیست مثل اینکه میخواند اول کردن را بشوید بعد از آن  
 سر و اما قاف و عورتین را جایز است که لغف هر یک را  
 با قدری بیشتر از لغف را با هر یک از دو جانب بشوید و اما غسل  
 از تناسی پس نیت همان نیت بلکه بکبرته جدا بآب فرو  
 می برد که همه آنرا آب فرو ببرد مستحب است بر جنب استرا  
 پس هرگاه بعد از غسل طوبی ظاهر شود و معلوم شود که منی یا بول  
 است یا هیچیک نیست حکم آن واضح است و هرگاه مشبه بود  
 باشد پس هرگاه بول و استبراک کرده است وضو غسل را و وضو  
 نیت و هرگاه هیچیک را بعل نیامده است پس واجب است



که غسل را اعاده کند و هرگاه بول کرده است و استبراء نکرده است  
پس و فوراً اعاده کند نه غسل را و هرگاه استبراء کرده است و بول  
نکرده است و ممکن بوده است او را بول بکشد پس واجب است  
که غسل را اعاده کند و هرگاه استبراء کرده است و بول نکرده است  
و ممکن نبوده است اعاده غسل بر او واجب نیست هر چند  
احوط اعاده است و هرگاه نمازی پیش از آنکه این نری  
مشتبه را به پند بعمل آورده باشد واجب نیست بر او اعاده  
آن نماز هر چند احوط اعاده است و اقرب این است  
که استبراء زن نیز مستحب است و واجب نیست بر او اعاده  
غسل اگر عمل مشتبه به پند هر چند استبراء نکرده باشد و مستحب  
است که پیش از غسل سه مرتبه بوضوء دست مرتبه استنشاق  
بعمول بیاورد و مستحب است که آب غسل بقدریکه صاف باشد  
و چهارم بکلیه صاف است و تخمدیدند در وضوء کوشد و حرام است

و اگر

دیگری او را غسل بدهد و استبراء حجتی نکرده است و در وضوء  
گذشت و در غسل مرد است واجب نیست و مستحب است  
اینکه عازا در حالت غسل بخواند اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَتَقَبَّلْ  
مِنِّْي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ  
وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَطَرِّينَ و هرگاه در اشائی غسل حدی صادر  
شود غسل را اعاده کند و احتیاط این است که غسل را نمی کنند  
بعد از آن و منوب از بعد از آن غسل را اعاده کند **مقصد**  
**دویم** در حیض است و حیض در اغلب اوقات خون سیاه  
گرمی است که بسوزشش بیرون می آید پس هرگاه مشتبه شود  
خون حیض بخون بکارت پند بر دارد پس اگر بیرون آمد  
و خون دانه بسته است خون بکارت است و اگر چنانچه  
مجموع روی آلوده شده باشد آن خون حیض است و خونیزا  
که زن پیش از رسیدن به سال به پند یا بعد از سن پس



به پند و یا اینکه کمتر از سه روز متوالی به پند و یا اینکه زیاده تر از ده  
روز به پند آن خون خون حیض نیست و حد یاس از برای  
دو نهای غیر قرینه و بنطیه بر بدن بستن پنجاه سال است  
یعنی بعد از اتمام پنجاه و اما حد یاس از برای قرینه و بنطیه  
پس از کامل شدن سال شصت است و اقل حیض سه روز  
متوالی است و اکثر آن ده روز است و مراد از سه روز متوالی  
لی آن است که هر وقت که پند را بردارد بخون آلوده شود  
و مراد از سه روز سه روز و دو شب پند باشد که هرگاه در شب  
اول نه پند و در اول روز تا آخر روز سیم به پند و یا از ظهر  
روز اول تا ظهر روز چهارم به پند حیض است و اقل ظهر ده روز  
است و اکثر آن صدی ندارد و مستقر و ثابت میشود عادت  
حیض زن با اینکه دو مرتبه حیض به پند که متفق باشد این  
دو وقت که اقسام آن خواهد آمد در وقتیکه در میان این حیض

اقل

اقل ظهر که ده روز است فاصله شده باشد و عادت بر سه  
قسم است قسم اول ذات العادة وقتی و عددی است  
که بحسب وقت و عدد متحد است مثل اینکه در دو ماه در اول  
هر ماه هفت روز مثلاً خون به پند قسم دوم ذات العادة عددی  
ی نقطه است مثل اینکه دو مرتبه مثلاً در یک ماه خون به پند هر  
مرتبه هفت روز مثلاً و اقل ظهر در میان این دو خون فاصله  
شده باشد قسم دوم ذات العادة وقتی فقط است مثل  
اینکه در دو ماه در اول ماه اول هفت روز مثلاً و در اول ماه دوم  
پنج روز مثلاً خون به پند و ممکن که زن ذات العادة وقتی  
و عددی بشود بدون اعتبار دو ماه مثل اینکه سه روز خون  
دید و در روز قطع شد بعد از آن سه روز دید و در روز قطع شد  
بعد از آن باز سه روز خون دید و قطع شد پس در روز کند  
پس در این فرض نیز عادت وقتی و عددی هر دو حاصل



شد و است و چنانچه دست و پا می شود بدن خون قطع  
شدن آن بر کیفیت که مذکور شد همچنان مصلح شود تمیز خون و  
فان آن بصفت حیض پس اگر تمیز به بدن خون را در دو ماه بیک  
طریق و دست متحقق شود و ذات العادة وقتی تنها و وقتی و  
بعض اینک خون را دیدن از روزی را ترک میکند چه در ایام عادت  
به پند و چه پیش از عادت و چه بصفت حیض باشد و چه نباشد  
و اما مبتدای یعنی زن که اول حیض دیدن اوست پس از نیز بعضی دیدن  
خون عبادت را ترک میکند و مضطرب نیز همین حکم را دارد  
و خون هر چند بصفت حیض نباشد مثل اینک زرد باشد در ایام  
حیض است چنانکه خونی بصفت حیض باشد مثل اینک سیاه  
و گرم باشد و اما در ایام طهر باشد حیض نیست بلکه استخاضه است  
و خونی را که حکم حیض بودن آن شد در وقتیکه در روز یا کمتر از  
روز قطع شد و اما میگوید علامت آنکه خون جروح و قروح و غیر آنها

الز

است سوای اینک آن زن یا مبتدایه یا مضطربه باشد عمل  
میکند آن خون را بخون حیض چه بصفت حیض باشد و چه  
نباشد و اما هرگاه خون از ده روز گذشته است پس هرگاه آن زن  
عادة مستقره دارد و رجوع میکند بعبداء خود یا اینکه عادت خود  
حیض قرار میدهد و باقی را استخاضه چه تمیز نباشد در میان  
خون عبادت و ایام بعد از عادت و چه تمیزی باشد و در صورت  
رست تمیز چه موافقت بکند تمیز با ایام عادت و چه نکند  
در صورت مخالف چه اقل طهر در میان آن و خون فاضله  
نشده باشد و مجموع این دو خون از ده روز گذشته باشد  
و چه از ده روز گذشته باشد در جمیع این صورت رجوع میکند  
بعادت خود و چنانکه مذکور شد و هرگاه در ذات العادة  
نباشد و لکن از برای او تمیزی باشد مثل اینک خون را بدو قسم  
می پند که بعضی از آنها شباهت بخون حیض دارد پس میباید



رجوع تمیز کند خونیکه بصفت حیض است حیض قرار بد  
و سوائی آنرا استحاضه و این در وقتی است که آن زن مبتلا  
باشد یا مضر بوقتی و عددی هر دو باشد یعنی وقت و عدد  
هر دو را فراموش کرده باشد و اما هرگاه مضر بوقتی تنها  
باشد پس اگر تمیز با عدد موافقت نکند مثل اینکه ایام عادت  
او پنج روز است و خونیکه بصفت حیض است کمتر از عادت  
یا بیشتر از عادت است پس عدد را حیض قرار بد و اما هرگاه  
مضر بوقتی عادت یا آنها باشد پس اگر در همان زمان که داخل  
در ایام عادت خود شد تمیز نیز در همان زمان حاصل شد  
رجوع میکند تمیز و همچنین هرگاه وقت با تمیز موافقت نکند  
پس رجوع کند تمیز چه اقل طهر در میان وقت عادت  
و تمیز حاصل شده باشد چه نشده باشد و تمیز حیض را استحاضه  
باین کیفیت است که هرگاه آن خون خون فالحص و تازه و سیاه

دسرخ و گرم باشد و با قوه پیرون بیاید آن خون حیض است  
و هرگاه این صفات را نداشته باشد پس تمیزی نیست و هرگاه  
خونها را سه مرتبه مختلف دید مثل اینکه سه روز سیاه و سه روز  
سرخ و سه روز زرد پس باید سه روز سیاه و سه روز سرخ  
را حیض قرار بد و متمم را استحاضه فلامد این صفات که مذکور شد  
در هر یک مجموع آنها با بعضی از آنها یافت شد از حیض قرار بد  
و متمم که این صفات را ندارند استحاضه قرار میدهند و آنکه  
آنچه بصفت حیض است از سه کمتر و از ده روز بیشتر نباشد  
و شرط دیگر آنکه در میان دو خون حیض ده روز فاصل بشود پس  
اگر سه روز خون بصفت حیض پند و سه روز خون بصفت  
استحاضه پس شانزده روز دیگر بصفت حیض پند و چنین  
زنی صاحب تمیزیست و قول بعضی که ده روز آخر حیض است  
و شش روز سابق استحاضه معیفات و هرگاه هیچیک



از عاده و تميز نباشد پس اگر آن زن مبتداه باشد يعني  
اول خون ديدن او باشد يا اينكه خون ديده باشد و لكن همچون  
عاده او است قرار بيافته باشد رجوع كند بعهده خويشهاى خود  
چه پيرى و مادرى هر دو باشند و چه پيرى تنها باشند و مادرى  
تنها باشند در صورتيكه خويشهاى او همه در عادت موافق باشند  
چه زنده باشند چه مرده چه هم سن باشند چه نباشند چه جوان  
بلد باشند چه نباشند و اگاه هرگاه منعقد باشند يا در عادت  
مختلف باشند پس رجوع بآنها نكند بلكه هر چند اغلب باشند  
در عاده موافق باشند بلكه بايد در هر ماهى هفت روز بغير  
قرار بد و احوط اين است كه هفت روز را در اول ديدن خون  
قرار بد و در ماه در همان قرار بد كه آنرا حيض اول تا حيض هفتم  
كه ايام طهر است پست است روز ميشود و هرگاه زن مضطرب و قتي  
و عددى باشد در هر ماهى هفت روز را قرار بد بد مثل مبتداه

در صورت اخيره و هرگاه مضطرب عددى باشد پس اگر اول وقت  
حيض را در خاطر دارد آنروز را با دو روز بعد از آن حيض قرار  
بد بد كه اين است روز يقيناً ايام حيض خواهد بود و اگر آنرا حيض را در خاطر  
دارد آنروز را با دو روز پيش از آنرا يقيناً حيض قرار داد و در هفت  
روز پيش از است روز در صورت اقامه عمل با احتياط كند يعني عمل مستحبه  
را بگذرد و غسل حيض را نيز بگذرد در هر وقت كه احتمال ميدهد كه خون  
حيض در اين وقت قطع شده است بود و احتمال قطع در صورت  
اول بعد از است روز است و در هر وقت هر نازى و هر فعلى كه  
مشروط بظهار است باشد ميمايد غسل حيض بگذرد پس از برائى  
چيز نازى چيز غسل بايد بعمل بياورد و واجب است بر آن  
زن كه تركب نشود چيز نازى كه بر حايض حرام است همچنانكه خود  
مذكور شد پس بايد بآلئيف حايض دستخامنه و منقطع است  
را جمع كند و غسل بياورد و در صورت اقامه عمل مستحبه



را بمجلس میباید بیاورد و نه منقطع را و اگر وسط حیض را در فطر دارد  
و یکروز را میدهد یک روز را پیش و یک روز بعد حیض قرار  
بدهد و هرگاه در روز وسط را در فطر دارد باز یکروز پیش و یکروز بعد  
حیض قرار بدهد که چهار روز یقینی میشود و در سایر احکام هر دو مثل  
سابق است در جمیع این صورتها روز را احتیاط میکند بجهت آنکه  
بناگوارش در وقتیکه علم نداشته باشد که عدد ایام حیض او کمتر از ده  
روز است و الا پس عمل بعلم خود میکند و هرگاه مضطر به وقتی باشد  
و عدد را نداند مثل اینکه بداند که در بر ماهی هفت روز ایام عادت  
او بود و لکن نمیداند که در چه وقت از ماه اتفاق افتاده است  
می افتد پس این زن مجز است که در هر جوانی ماه بخوابد ایام  
حیض را قرار بدهد و لکن در حوط با احتیاط تمام این است که در ماه  
اول ایام عادت را از اول رؤیت خون قرار بدهد و در جمیع این  
عمل احتیاط کند و متکلب نشود چیزی را که قاضی و متکلب نمیشود

و در هر وقتی که احتمال میدهد القطع خون را غسل حیض کند و قضا  
روزیه ایام عادت خود را که در فطر دارد بمجلس آورد و وجوب  
عمل با احتیاط در جمیع اوقات و حیض یقینی از برای او حاصل نشد  
در صورتی که وقت معلومی فی الحال از برای او حاصل نشود مثل  
اینکه عدد ایام عادت کمتر باشد از نصف از زمانی که این ایام عادت  
را در او کم کرده است یا سالی با او باشد مثل اینکه ایام عادت  
او پنج روز است و این پنج روز را در چهار ده روز کم کرده است  
پس یقین بحیض در هیچیک از این روزها بهم نمیرساند و اما  
هرگاه عدد زیادتر از نصف از زمان باشد مثل اینکه عدد شش روز  
باشد و آنرا در ده روز اول از ماه شش کم کرده باشد پس روز پنجم  
و ششم قطعاً و افضل در حیض میباشد سوائی اینکه شش روز را  
در اول فرض کند یا در وسط یا در آخر و چهار روز دیگر که از عدد باقی  
میمانند میخواهد در چهار روز پیش از این دو روز قرار بدهد یا نخواهد



بعد از این روز قرار بدید میخواهد و در روز پیش و در روز  
بعد قرار بدیند و احتیاط این است که در چهار روز پیش ازین  
و در روز غسل ستمه و غسل تروک حیض هر دو را بعمل بیاورد  
و در چهار روز بعد ازین دو روز با آن و غسل سابق در وقت  
عبادت مشغول باشد و بطهارت غسل الفطاح نیز بعمل آورد  
و هر خونی را که ببیند و از سه روز کمتر نباشد و از ده روز هم نگذشته  
باشد و احتمال داشته باشد که حیض بوده باشد هر چند لغفت  
حیض نباشد آن خون خون حیض است و هر چند از ایام عادت  
زیادتر باشد و در ده روز یا کمتر قطع شده باشد و یا اینکه کمتر از ده  
بوده باشد و هر چند پیش از ایام عادت دیده باشد و در  
میان حیض اول با این خون اقل طهر که در روز است حاصل  
شده باشد و هرگاه سه روز خون دیده و بعد از آن قطع شده  
و در روز دهم نیز دیده و قطع شد پس همه این ده روز حیض است

و همچنین

و همچنین است هرگاه در کمتر از ده ببیند و قطع شود مجموع  
حیض است و واجب است استبراء بر زن و در وقتیکه خون  
در کمتر از ده روز قطع شد باین کیفیت که پنجه با خود بردارد و هر دو  
منعی که میخواهد و بهترین است که شکم خود را بدیوار بچسباند و پانچ  
چوب خود را هم بلند کند مثل بول کردن سکت و پنجه بقیه را  
داخل در فرج خود کند پس هرگاه پنجه پاکت بیرون آمد از حیض  
پاک شده است غسل حیض بکند و هرگاه آلوده بیرون آمد  
پس اگر ذات العاوه پیش از چه وقتی و عددی و چه  
عدد و فقط پس میسر میکند بعد از عادت خود پاک  
روز یا دو روز یا سه روز یا میسر میکند تا ده روز و واجب  
است بر او که عبادت خود در این ایام احتیاط ترک نکند  
و بعد از ایام استظهار که ایام احتیاط میباشد غسل  
کند و عبادت خود را بعمل بیاورد پس هرگاه



در روز قطع شد معلوم میشود که همه حیض بوده است و قاعدی  
روزه را بعمل میآورد و اگر از ده گذشت بعد از ایام  
استظهار قضا ندارد و بعثت اینکه بعمل آورد است  
آنرا در غیر ایام حیض بحسب واقع و اما ایام استظهار را پس  
واجب است که عبادت را که در آن ایام ترک کرده است  
بعمل بیاورد و هرگاه مبتدأ است صبر میکند تا اینکه  
پاک شود یا اینکه در روز بگذرد پس اگر از ده گذشت  
و قطع نشد رجوع کند به تیز این مذکور در روز اول  
است و اما در دو تیم پس اظهار آن است که بعد از رجوع  
بعادة آن خود استظهار نماید بیک روز و عبادت  
در يوم استظهار ترک نمیکند بجهت مفسد استظهاری نیست و است  
العبادت عبادت را بحض دیدن خون نباید ترک نماید  
و اگر خون لا در ایام عادت و در پیش پس پاکبازی پیش و پس

عادت خود وید و از ده گذشت مجموع حیض است و اگر از ده  
گذشت پس عادت حیض است و طرفین استظهار است  
و واجب است بر عاقل که بعد از قطع شدن خون از برای  
عمل آوردن انشاء میکند و اما استظهار غسل کند و کیفیت  
غسل حیض مثل غسل جنابت است و حرام است بر عاقل در روز  
حیض جمیع عباداتی که مشروطند بطهارت و مثل نماز و طواف  
در روز او صحیح نیست و همچنین حرام است بر او تسکین بخت و  
در رکعت کردن در سجده و داخل شدن در مسجد و خواندن  
سوره ای خیریم پس هرگاه سجده واجب را خواند یا گوش داد  
واجب است که سجده را بعمل بیاورد و حرام است دلی فرج  
در ایام حیض لکن در صورتیکه جاهل بحیض باشد یا فراموش  
کرده باشد چیزی بر او لازم نیست و همچنین حرام است دلی فرج  
در ایام استظهار و هرگاه در استظهار را اختیار نماید کمتر از ده روز



پس احاطه عدم وطی است تا در روزی که در وقتیکه منقطع شود خون  
پس جایز است وقاع بلا شبهه و اگر وطی نماید در ایام حیض پس  
اظهار استحباب گفته است در اول حیض بیست و چهار  
که بکثرت قال شریعی است و در وسط نصف و چهار و در آخر ربع  
و چهارم از آنکه زوج با او باشد یا منقطع یا اجنبیه و اگر موطوءه  
گنیز باشد پس گفته است مدت در وقت حیض که بوده است  
و مکروه است وطی عاقل بعد از آنکه خون قطع شده باشد  
و هنوز غسل نکرده باشد و مکروه است خضاب و مصحف را بخورد  
نکاده داشتن و عاقله قرآن را مس کردن و از مساجد عبور  
کردن بجز از مسجدین و مسوای سورهای عزائم از قرآن را خواندن  
و همچنین مکروه است استمناء بران از زن عاقل از زانو  
تا ناف و اما بالاتر از ناف و پایین تر از زانو پس با بیعت  
و سبقت که در وقت هر نمازی وضو سازد و در وضو

خود بشوید

خود بشوید و ذکر خدا کند و واجب است بر او قضای او  
و اما قضای نماز پس واجب نیست **مفسر** در استحباب  
و نفاس است و در آن دو فصل است **فصل اول** در استحباب  
است خون استخاضه را غلبه اوقات زرد و سبز و قرمز  
است و بستنی بیرون می آید و خونیکه کمتر است روزی باشد  
و خون قروح و جروح نباشد و یا اینکه از ایام عادت زیادتر باشد  
و از روزی بگذرد و یا اینکه در سن یا پس دیده شود استحباب  
است پس زن مستحاضه ملاحظه میکند هرگاه خون سوراخ  
نکرده است پنبه را هر چند داخل باطن او شده باشد واجب  
است بر او که از برای هر نمازی وضو سازد چه فریضه  
باشد چه نافله و پنبه را نیز عوض کند یا بشوید و احوالستن  
ظاهر فرج است اگر خون بآن رسیده باشد و هرگاه پنبه را  
سوراخ کرده است و لکن بلیته نرسیده است و واجب است



که از برای هر نمازی یک وضو و پنجه را عوض کند  
باید و یک غسل نیز از برای نماز بعمل بیاورد و در صورتی  
است پیش از نماز صبح فرو گرفته باشد و اما هرگاه بعد از آن  
نماز صبح باشد پس حکم این صورت نیز مثل قبلا است و هر  
گاه پنجه را سوراخ کرده است و بلبه رسیده است چه از آن  
نیز سیلان نموده باشد یا شسته باشد با وجود غسل نمودن  
بند کورات چنانچه غسل از برای نماز ظهر و عصر بکند و جمع کند  
در میان هر دو و یک غسل از برای نماز مغرب و عشا  
بکند و جمع کند در میان آن دو و این سه غسل واجب میشود  
در صورتیکه کثرت بودن خون مستمر باشد از صبح تا اینکه  
پیش از نماز صبح و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و عصر کثرت  
حاصل شود هر چند بیک لحظه باشد و اما هرگاه از صبح تا ظهر  
کثرت باشد یا اینکه پیش از نماز صبح کثرت باشد و بعد از نماز صبح  
بیش

پیش از نماز ظهر نیز لحظه کثرت باشد پس بر او دو غسل واجب  
است و هرگاه پیش از نماز صبح کثرت باشد پس بر او یک غسل  
واجب است و واجب است که بعد از غسل بلافاصله صلوته را  
بعمل آورد و اشتغال بمقدمات صلوته مثل تسبیح و تهلیل  
و تحمیل قبله و اذان و اقامه و مثل اینها ضرر ندارد و اظهار عدم  
لزوم تعاقب صلوته است بر موقوفه بلافاصله هر چند احوط تعاقب  
قب است و جایز است که میان ظهر و عشا این جمع نکند و  
لکن در صورت عدم جمع بر او لازم است که بجهت غسل  
علی حده کند و بجهت غسل علی حده اگر در هر دو نماند و الا  
محقق است بهمان نمازی که جمع نموده است وزن مستحضر  
بعد از آنکه اعمال را که بر او واجب است بعمل آورد و بجهت  
مال خود در حکم طهارت پس میباید بشوید بر او هر عبادتی  
که مشروط بطهارت باشد مثل نماز و روزه و غیر اینها و کثرت



خواستند باشد زن مستحاضه روزه ببرد واجب است  
بر او که پیش از میخ غسل کند هر چند احوط و وجوب تقدیم غسل  
است بر طلع صبح و هرگاه زن مستحاضه یکی از افعال واجب  
بر خود را ترک کند مثل وضو یا غسل یا غیر اینها نماز او باطل  
است و کیفیت غسل او نیز مثل غسل عاریض است در جمیع احکام  
و لکن احوط مراعات موالات است در غیر غسل الطحاح  
بلکه مراعات آن در غسل الطحاح نیز اولی است و همچنین  
که بایک وضو و نماز بکند و واجب است بر مستحاضه  
منع نمودن خون از تعدی بقدر امکان و محل استظهار  
در منع خون از تعدی بعد از غسل است در کثرت بکثرت و متوسط  
علی الاحوط و قبل از وضو است در قلیل علی الاحوط  
**دویم در نفاس است** نفاس خون ولادت است پس  
هرگاه زن بزاید و خونی نه پند نفاسی از برای او نیست و مراد

بچون ولادت خونی است که با ولادت یا بعد از ولادت  
پسرون بیاید و اما آن خون که پیش از ولادت بیاید پس  
نفاس نیست و شرط نیست که ولد زنده یا کامل الحلقه باشد بلکه هرگاه  
ولد زنده یا مرده یا علقه یا مضغه باشد پس آن خون نفاس  
است و اما خونیکه با لطفه بیاید نفاس نیست و مشروط است  
که در میان نفاس و خون حیض که زن می پندد در ایام محله  
روز فاصله شود که اقل طهر است و همچنین بعد از نفاس  
تا خون حیضی که می پندد پس آن خونیکه می پندد در ایام ولادت  
و قبل از آن تا ده روز از برای اقل طهر نفاس صدی نیست بلکه  
یکم از نیز میشود و اگر نفاس در روز است از برای مبتدأه  
و مضطرب و اما زنی که عادت مستقره داشته باشد ایام عادت  
خود را نفاس قرار میدهد و متم را استحاضه در صورتیکه خون  
از ده تجاوز نکند و اما هرگاه در ده روز یا کمتر از ده روز قطع شود



پس مجموع نفاس است و قیاسا است ظاهر پس احوط و در روز  
است با اینکه مبرکه تا در روز حکم نفاس مثل عایض است  
در جمیع احکام مگر اینکه از برای اقل حیض عذی نیست و از برای  
اقل نفاس عذی نیست بچنانکه مذکور شد و هرگاه زن در طفل  
در حمل داشته باشد و بعد از ولادت طفل اول یکروز خون  
بعد از آن قطع شود و طفل دوم را پیش از زده روز از ولادت  
اولی زاید و بعد از ولادت طفل دوم نیز خون دیده و پس  
همین ده روز پس این دو خون دو نفاس است و آیه میگرد  
میسانه این دو خون پاک بوده است و افضل در طهارت  
وزن ذات العادت که ایام عادت ادا زده روز کمتر باشد  
هرگاه خون را در خون از ایام عادت خود برپند و در ده قطع  
شود پس آن برقی از ایام عادت که در او خون دیده است  
تا زده مجموع نفاس است و هرگاه از ده روز گذشته پس

جزء تنهایی نفاس است و زنی که ایام عادت او در روز  
باشد یا مبتدا و یا مضطرب باشد و خون را در روز دهم برپند  
پس همان جزء نفاس است چه از ده بگذرد و چه در ده قطع  
بشود و هرگاه در روز اول از ولادت خون دیده و در روز دهم نیز  
خون دیده پس مجموع این ده روز نفاس است در صورتیکه  
در ده قطع شده باشد و همچنین اگر از ده روز گذشته و ایام  
عادت او در روز باشد و یا اینکه مبتدا و یا مضطرب باشد و الا  
نفاس همان روز اول است **در بیان غسل بیت**  
**و طهارت آن و آن او فصل است فصل اول غسل**  
بیت و باقی احکامیکه متعلق است ببیت واجب کفائی  
است نه واجب عینی و واجب است غسل بر هر مسلمان  
یا متولد از مسلمان اعم از اینکه طفل باشد یا دیوانه باشد  
با سقط شده باشد و چهار یا بیشتر باشد و همچنین است



ولد زنا که بحد بلوغ رسیده باشد و اظهار اسلام بکند و اگر  
طفل بود و باشد پس احوط در او نیز تغیل است و واجب  
نیت غسل بر خوارج و عتاقه که بخدائی حضرت امیر علیه السلام  
قائل شده اند و نواصب و مجتهد و هر یک که یکی از اسباب کفر  
گزارش شده اولاد کفار نیز در حکم کفارند و اهل خلاف را بطریقه  
ایشان غسل میدهند در وقتیکه کیفیت غسل ایشان معلوم  
باشد و الا پس باین است غسل ایشان بطریقه اهل حق و واجب  
است در وقت احتضار میت را در وقت قبضه بخوابانند باین  
کیفیت که او را به پشت بخوابانند که شکم بالای او است  
قبلیه باشد که هرگاه بانشیند رو قبلیه باشد چه میفرماید چه دیگر  
زن باشد یا مرد و واجب نیست استقبال محالف و اگر  
قبلیه مشتبیه باشد استقبال ساقط میشود و مستحب است  
تلقین کنند میت را اگر قرار کنند بر پشت یا بر قدام علیه السلام  
و کلمات

و کلمات فرج را بخوانند و مستحب است نقل کنند بلبان نماز  
او و همچنین آنست که چشمهای او را بپوشانند و دهن او را هم  
آورند و دستهای او را به و پهلوی او دراز کنند و جسد او را  
بجانبه بپوشانند و تعجیل کنند در تجنیز او مگر اینکه مشتبیه باشد که  
در اینصورت واجب است که انقدر صبر کنند تا اینکه علم نبوت  
او حاصل شود و مکروه است بر شک میت این بگذارند و جنب  
و حیض در زن و او حاضر شوند و او را تنها بگذارند و او را آخرین  
مردمان میراث میت اولی میباشد بغسل میت و مشهور  
اولی است بر زن خود از جمیع خویشهای او در جمیع احوال  
میت و پیایه مرد مرد و زن راه زن غسل بدهد و جایز  
است بر یک از زن و هر یک که بخواهد غسل بدهند در وقت  
اختیار و احوط این است که زن بر باره غسل بدهند و ستر  
راس او نیز نمایند و خنای مشعل را غسل میدهند و



او از زیر جامه و مرد اجنبی میتواند غسل بدهد دختر سه ساله  
را برهنه با اختیار و زن بتر میخواند پس سه ساله را غسل بدهد  
برهنه با اختیار هر چند احوط اجتناب است با وجود مماثل  
و هر یک از مرد زن میشود غسل بدهند دیگر را در صورتیکه  
محرم بکند بکر باشند مکن احوط آن است که در زیر جامه غسل  
بدهند و احوط ازین اشتراط عدم مماثل است و هرگاه مرد  
مسلمانی بمرد و مسلمان یا محرمی از زنان از برای او نباشند  
و مرد کافر موجود باشد زن مسلمة اجنبیه امر میکند و مرد کافر  
را که اول غسل بکند بعد از آن میت مسلم را غسل بدهد  
بغسل مسلمان و همچنین هرگاه زن مسلمة بمرد و زن مسلمة  
یا محرمی از مردان از برای او نباشد و زن کافره موجود باشد  
مرد مسلم اجنبی امر میکند زن کافره را که اولاً خود غسل کند بعد از  
آن غسل بدهد زن مسلمة را بغسل مسلمان و هرگاه مماثل و محرم

بافت

بافت نشود و او را غسل نمیدهند بلکه آن میت را در جامه  
او می چسبند بعد از آن او را دفن میکنند و واجب است  
که پیش از غسل بدن میت را از نجاست بشویند و غوره  
او را از نامحرم بپوشانند بعد از آن او را غسل بدهند بآب  
سدر مثل غسل جنابت بعد از آن بآب کافور بعد از آن  
بآب خالص و نیت در این غسلها واجب است مثل  
غسل جنابت پس هرگاه غسل دهند و بکنفر باشد واجب  
است بر او که نیت کند و هرگاه متعدد باشند و هرگز  
آب ریختن بر میت شریک باشند باید هر نیت  
کند و هرگاه بعضی از ایشان آب میریزند و بعضی از آنها  
میت را حرکت میدهند بستر است و چوب طحلی  
که آب میریزد باید ملتیت کند و اما ملتیت مقلب پس  
کفایت نمیکند هر چند احوط این است که او نیز نیت کند



و واجب است که سرد و کافور را بشنود که آب سرد  
و آب کافور صدق کند و آب هم از طلاق بیرون نرود و اما سستی  
در سرد و کافور پس کافی نیست و مراد از آب فالص آن است  
که فالص باشد از سرد و کافور و هرگاه سرد و کافور مقدور  
نشود پس بکثره با آب فالص غسل بدهند کفایت میکند  
هر چند احوط این است که دو غسل نیز با آب فالص بدل از  
سرد و کافور بدهند که اول نیت بدل از سرد بعد از آن  
نیت بدل از کافور بعد از آن نیت غسل با آب فالص کنند  
و هر کار سرد و کافور پیش از دفن میت بعد از آنکه با آب  
بدل از آنها غسل داده اند مقدور شد احوط این است که واجب  
است که غسل را اعاده کنند و اما بعد از دفن پس واجب  
نیت اعاده و هرگاه یکی از غسلها مقدور نشود واجب است  
که بدل از آن بدهند میت را و هرگاه خوف این باشد که اگر

بیشتر

میت را غسل بدهند پوست بدن او بریزد و واجب است  
او را بقیه بدهند و بکثره بقیه کفایت میکند و احوط این است  
که بقیه بقیه بعد از سه غسل او را بدهند و مستحب است که میت را  
در وقت غسل دادن بر تخت بگذارند و بقبله مثل حالت اختفاء  
و در زیر سقف یا پرده باشد که مستحب باشد از آسمان و مستحب  
است که فاسل درست راست بایستد و مستحب است  
که در دو غسل اول شکم میت را بپوشد و بعد از غسل نجاستی  
بیرون نیاید مگر زن حامله که ولد در شکم او مرده باشد که در پیشانی  
افشودن شکم او مکروه است و هرگاه بعد از غسل با درختی  
غسل از میت نجاستی بیرون آمد ناقص غسل نیت و مستحب  
است که در وقت غسل دادن این دعا بخواند اللهم  
هَذَا بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَقَدْ أَخْرَجْتَ رُوحَهُ قَبْلَهُ  
وَمَرَّ قَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعَفُوكَ عَفْوَكَ و مستحب است که گوی



بکنند بسمت قبله که آب غسل در آنجا جمع شود و مستحب است  
که انگشت های میت را با همواری بنهند و فرج میت را با آب افشانند  
و آب سرد بشویند سه مرتبه و سر میت را با آب افشانند و آب  
سرد بشویند سه مرتبه و سر میت را با کف سرد پیش از غسل  
بشویند و مستحب است در وقت غسل هر عضو بر آن سه مرتبه بشویند  
و میت را هم وضو بدهند و بعد از فراغ از غسل با جامه او را  
خشک کنند و مکرده است نشاندن میت و ناخن های او را  
چیدن و موی سر او را شانه کردن و موی زیر بغل او را  
کندن و همچنین مکرده است که غسل او را در وقت غسل میت  
دو پای خود بگیرد و مکرده است گرم کردن آب غسل مکرده تنگ  
خوف فری باشد از بردن دست بر نفس فاسل که در این صورت  
گواهیست بر طرف بر شود و هر که میت را بغض یا جنب باشد  
پس از این غسل غسل مثل سایر اموات کفایت میکند

و غسل

و غسل مرد و زن و طفل و بالغ همه مساوی است و دو آب  
است که آب غسل آب مطلق و پاک و مباح باشد و اما  
اگر در مکان غصبی میت را غسل دهد غسل صحیح است و لکن کراهه  
گزار است که آنکه عالم بغصبیت نباشد و هرگاه زن حامله بمیرد طفل  
در شکم او زنده باشد پس واجب است که شکم او را از جانب  
چپ بشکافند و طفل را بیرون بیاورند بعد از آن آن  
موضع را بدهند و بعد از آن غسل بدهند و کفن کنند و هرگاه  
طفل بمیرد و حامله زنده باشد واجب که قابله یا غیر او از فرج زن  
طفل را پاره پاره نماید و بیرون بیاورد و در میان کفن کردن  
**میت است** و واجب است بعد از غسل میت را کفن  
کنند در سه پارچه چه مرد باشد چه زن یکی تنگ که از ناف  
تا زانو پیوسته اند و دو تم پراهنی که دراز می آید تا نصف ساق  
برسد و تا قدم نیز فراز است و پنهانی آن بدن را پیوسته اند



و سیم از آن است که آنرا سر تا سری بگویند که نباید در طول و عرض  
جمع به نرافرو بگردد و واجب است که طول آن بحدی باشد که بتوان  
از جانب سر میت در از جانب پای میت آنرا بخت و عرض  
آن بحدی باشد که ممکن باشد یکی از دو جانب را بر جانب دیگر گذا  
رند و بیکوترین است که باین کیفیت میت را کفن کنند که اول آن  
پنج را به چند بعد از آن لنگ را بر روی آن ببندند بعد از آن  
پراهن را بعد از آن سر تا سری را بعد از آن جرد مستحبه را واجب  
است که کفن را تر عورت میت باشد و هرگاه بعضی از این  
سه بار چه بسیار نازک باشد که ستر عورت میت نباشد  
و اما هر سه بار چه ستر باشد واجب است بودن ستر بار چه  
در کفن در صورتی است که مقدور باشد و اما با عدم امکان پس  
اگر ممکن باشد لفافه واحدی که جمیع بدن را بپوشاند واجب است  
لفافه و الا پس هر قدر که ممکن بشود هر چند بقدر یک عورتین میت را

پوشاند

پوشاند و واجب است که با چهای کفن حریر محض نباشد چیست  
و باشد چه زن و اما هرگاه فلیط داشته باشد پس جایز است  
و هر چند احوط این است که فلیط آن بیشتر از نازک باشد و جایز  
است کفن کردن میت بجامه زر باف و کرک و پشم و مو  
هر چند احوط این است که با زر باف و کرک کفن نمیکند بلکه  
جایز است کفن کردن میت بکرک و مو از حیوان بخیر یا کول اللم  
و لکن جایز نیست کفن کردن بجامه نجس و غضبی و پوست حیوان  
از کول اللم باشد و واجب است که ستر عورت میت را  
کافیه باشد بقدری از کافور که مستی بعسل بیاید و احوط این است  
که ستر پنی میت را هم بکافور مسح کنند مگر اینکه میت محرم  
باشد یعنی اعرام حج است باشد که جایز نیست در الیها فور یا بوی  
خوش او را خوشبو کنند در حالت غسل و نه در حالت جنون  
و هرگاه کافور مقدور نباشد میت را با کافور دفن میکنند



و مستحبت است اینکه کافور مفت مشقال مرافی باشد و کمتر نیز  
مجاز است و کافور غل آنرا بن مقدار بخت و مستحب است غل ده مثقال  
میت هرگاه خواسته باشد میت را پیش از غسل میت کفن  
کند و دستها را تا مرفق های و پاها را تا زانو بشوید و مستحب است که از  
برای کفن مردسته پارچه دیگر زیاد کنند یکی جزوه یعنی که از بمبئی می  
آورند در صورتیکه در باف نباشد و دم را آن چ که در انهای میت  
را بهم می آورند و بان غرقه می چسبند و مستحب است که درازی آن  
سه فرسخ نیم و پهنی آن یکو جب و لطف و جب باشد سیم  
عاشه که بر سر میت می چسبند و خشک قرار میدهند و در ظرف  
عاشه را از زیر خشک پروان می آورند و بر سینه او می اندازند  
باین کیفیت که جانب راست بر چپ و چپ را بر راست  
می اندازند و اندازة از برای عاشه میت نه در طول و نه در  
عرض بلکه آن قدری باید باشد که کیفیت مذکوره و فاکت مستحب است

از برای زن نیز چند چیز زیاد کنند یکی جزوه یعنی که مذکور شد و دوم  
پستان بند که پستانهای میت را بر سینه او چسبانند و بخت  
او که کنند سیم لفافه دیگری است که مجموع به نر یا بهوش اند چهارم  
مقنعه بهل می نامند که بر سر زن می بندند که سر او را بهوش اندازند و پنجم  
مذکورات است و ششم که کفن مرد سوای عاشه سرخ بهار چست  
لنگ و پراهن و سه تا سری و ران چچ و جود و کفن زن سوای  
مقنعه صفت بهار چست سه لفافه و پراهن و لنگ و پستان  
بند و ران چچ و مستحب است زبیره از برای میت که کفن او را  
با آن خوشبو کنند و مستحب است پوشیدن آن بر لفافه بالائی  
نیز مرد و زبیره طیب مخصوصی است که آلال در بغداد و دوزخیکی  
بغداد باین اسم مشهور است و مستحب است دو جوده سبز از  
چوب خرما یا میت کفن او بگذارند باین کیفیت که یکی از انها  
در جانب راست از چنبره کردن میت بگذارند که به پوست میت



بچسبیدگی دیگر از جانب چسب به بین دستور که در میان پراهن  
است ناسری باشد پس اگر خوب فرما مقدر است از چوب  
سدر و الا از پنبه و الا از انار و الا از هر درخت تری که مقدر بشود  
و اما هرگاه چوب تر ممکن نشد پس احوط ترک جریده است  
بچوب خشک و اولی آن است که طول آن قدر استخوان قطع  
بوده باشد و مستحبات که جریده بین لا به پنبه به چسبند و ساری  
است در استحباب جریده بین صغیر و کبیر و دیوانه و حافل و مستحبات  
که اسم میت را و اقرار او بشهادتین و الله علیه السلام را بر لفظ  
و پراهن و از ار و جریده بین و حمله و مقصد و پستان بنویسند  
باز میت چسب سبب شد علیکم السلام و هرگاه که تربت مقدر  
نشود با خاک دیگر و الا پس بایست فقط و الا پس با نکست و کوده  
است با مرکب بنویسند و مستحبات که کافور را با دست نرم  
کنند زبا سنگ و زیاده کافور را بر سینه میت و بر کف دستهای

بریزند و مستحبات که کفن را با تنهای کفن به وزند و کفن پنبه  
و سبب باشد که جریده که فضل بین است که سرخ باشد و کوده  
است بکنان کفن کردن و بستن در پراهن کفن قرار دادن و پیا  
ر چسب سبب کفن کردن و کافور بچشم و گوش میت ریختن و کفن  
را بجز خوشبو کردن و میت را حلقه بکشد و تنهای کفن را  
بایست و حسن تر کردن و کفن را با پراهن بریدن و نوشتن او میلی  
از رنگها نمک کفن زن واجب است بر شوهر او هر چند زن  
صاحب مکت باشد و هر چند متعه بوده باشد علی الاحوط  
و فرقی در میان صغیر و کبیر و مدخول و غیر مدخول نیست و این  
در صورتی است که شوهر صاحب مکت باشد و اما هرگاه  
فقیر باشد هر چند بعد از ملاحظه از شیک از زن بشوهر برسد  
از آنکه زن باین معنی که مال او الآن از قوت یکشبانه روز  
و آنچه استنای شود و درین پیشتر نباشد هرگاه زن صاحب



کفایت باشد از ترک زن او را کفن میکنند و هرگاه شوهر قدرت  
بر بعضی از پارچه های کفن داشته باشد همان بعضی را از  
شوهر میکنند و تمام را از ترک زن بر میدارند اینها همه در صورت  
که وصیت کرده باشد یا اینکه مر از مال خود کفن کند و هرگاه  
وصیت کرده باشد کفن را از ثلث او بر میدارند و از شوهر  
ساقط میشود و هرگاه شوهر زن هر دو فقیر باشند او را بر صند  
دفن میکنند و بر سگین واجب نیست که او را کفن کنند از  
مال خود و مثل زن است که زن و غلام که واجب است بر  
مولا ایستادگی کند چه مدبر باشد چه ام الولد و چه کنایه  
مشروط و چه مطلق باشد در صورتیکه هیچ جزئی از او نداشته  
باشد و واجب است که کفن را پیش از خروج ساریدون  
و وصیت از اصل ترک بردارند و مراد از کفن که از اصل مال  
بر میدارند شامل واجب مستحب هر دو میباشد هر چند

احوط این است که زیاده از واجب را بردارند از ورثه  
اذن بگیرند یا اینکه وصیت کرده باشد که در این صورت از  
ثلث او بردارند و اینها در صورتی است که قرض نداشته باشد  
یا اینکه ترک او از قرض او زیاده تر باشد و الا پس جایز نیست  
که زیاده از کفن واجب بردارند هر چند وصیت کرده باشد  
و در شرع نیز اذن داده باشند و خرج غسل و دفن میت مثل  
سد و کافور و غیر اینها نیز محسوب است کفن و واجب نیست  
که زیاده از واجب در اینها را از وارث اذن بگیرند یا میت  
وصیت کرده باشد هر چند احوط اذن است با وصیت  
و جایز است از برای مسلمانان که افضل شوند بخانه میت  
از برای غسل دادن و کفن کردن و جواز او را برداشتن  
هر چند ورثه اذن ندهند و یا اینکه صغیر یا مثل او داشته  
باشد که اذن او اعتبار نداشته باشد هر چند احوط اذن است



و هرگاه میت فقیر باشد و بیت المال از برای مسکین موجود  
باشد واجب است که کفن را از بیت المال بردارند و همچنین  
است سایر موقوفه که مذکور شد و هرگاه در کفن میت احتیاج  
بر زکوة افتد واجب است که از زکوة او را کفن کنند و افضل این  
است که آن زکوة را بوارث او بدهند که ایشان میت را  
بخیر کنند و هرگاه میت کفنی از برای خود گذاشته باشد و دیگری  
نیاز کفنی یا و برزلی کرده میت را باین کفن اخذی کفن کنند و کفن  
و کفن دیگر از برای درش است و واجب نیست که کفن  
دیگر را بقرض میت بدهند و هرگاه ترک میت جمیع کفن را  
و فائز کند آنقدر بر او وفا میکند بردارند و کفن کنند و هرگاه  
میت را در کفن غصبی کفن کرده باشند جایز است که  
صاحب کفن از جهت میت کفن را بکند و لکن مستحب  
است که کفن را بحال خودش و آنکه دارد و قیمت او را بپردازد و

است که بعد از کفن دین میت را از اصل ترک او بردارند  
رند بعد از آن از ثلث مال او و مال الوصایت را بردارند  
و آنچه بعد از اخراج اینها باقی ماند میراث است و مستحب  
است بر مؤمنین که کفن را از مال خود بدل کنند بمیت هرگاه  
از برای او کفن مقدور نشود و هرگاه بعد از آنکه بقر گذاشتند  
کفن میت بخیر شد آن را مقارن کنند و هرگاه بدن او هر چند  
بخیر شود بعد از آنکه او را بقر گذاشته باشند واجب نیست  
شستن بدن او هر چند ممکن باشد و هرگاه از بدن میت  
چیزی از پوست یا گوشت یا موی جدا شود واجب است که آنرا  
در کفن میت با او بگذارند و هرگاه میت شهید باشد او را  
نخل میهند و نه کفن میکنند بلکه بر او نماز میکنند و با جامه های  
خود او را دفن میکنند و فرقی نیست در میان صغیر و کبیر گشته  
شد یا آهمن و غیر آهمن و عاقل و مجنون و آزاد و بنده و جنب



و غیر جنب و زن و غیر زن و مائض و نف و غیر ایشان  
و کسی که در معرکه قتل یا امر نبی یا امام یا نابینا یا کشته  
شده باشد و غیر او از هر جهادی که حق باشد مثل اینکه کفار  
بهجوم آورده باشند بر مسلمین و اسلام بر سر سند و از جهت حفظ  
پرفیض اسلام جهاد کنند و اما کسی که در معرکه قتل کشته شده  
باشد هر چند از روی ظلم و عدوان کشته شده باشد  
یا از جهت حفظ مال و نفس یا از جهت اهل او او را کشته شده  
باشند پس احکام شهید از برای او ثبت و هر گاه کبریا  
مسلمین ببینند که رقی داشته باشد چه در معرکه میرد  
یا نه و چه جنگ بر طرف شده باشد یا نه واجب است  
او را غسل بدهند و کفن کنند و حنوط کنند و مراد از جا شهید  
که شهید را در آنجا دفن میکنند و جا میت که او را یافته  
باشند و اما مثل پوستین و پیکه و سلاح جنگ و غیر اینها از

چیز دیگر

چیز دیگر آنرا در عرف جامع نیکو بیند پس واجب است که آنرا  
از بدن او بکنند هر چند خون آلوده شده باشد و سینه  
میت نیز مثل میت است در جمیع احکام که مذکور شد پس  
باید او را غسل داد و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و همچنین  
است جمیع استخوانهای میت و لکن حنوط کردن اینها بیحکام  
و واجب نیست مگر سینه در صورتیکه مساجد با او باشد و الا پس  
بر او نیز حنوط واجب نیست و وضو یکبار با او استخوان باشد کفایت  
میکند بجای کفن آنرا یکبار چه به چرخ و دفن کنند هر چند احوط  
این است که سه بار چه او را کفن کنند و اما غسل دادن  
و دفن کردن آن واجب است و اما نماز کردن بر آن واجب  
نیست و اظهار اختصاص مسلم است بعضو یک از میت جدا شده  
باشد هر چند احوط تعظیم است نسبت بهی نیز و استخوانیکه کشته  
با او نباشد بیحکام از اینها بر او واجب نیست هر چند احوط



الحاق اوست بعضوی استخوان و طفلی که چهار ماهه سقط شود  
سواي نماز غسل دادن و کفن کردن و حنوط کردن  
همه بر او واجب است و پاره از بدن که استخوان بآن باشد  
دفن کردن آن واجب است و لکن غسل دادن و کفن کردن  
یا بیار پیچیدن بر آن واجب نیست هر چند احوط این است  
که آنرا بیار چه برچند و دفن کنند و سقطی که کمتر از چهار  
ماه داشته باشد واجب است آنرا بخرقه برچند و دفن کنند  
و اما غسل و کفن و نماز بر او واجب نیست و کسی را که گشتن  
او بسنگ یا زدن یا قصاص کردن واجب شده باشد  
اولا او را امر میکنند که غسل کند و حنوط کند و کفن بیوش بعد از  
آن بر او حد را جاری میسازند و بعد از آن غسل بر او واجب  
نیست تنبیه واجب میشود غسل بر کسی که میت کند میت  
آدمی را بعد از آنکه سب موت سر شده باشد و پیش از آنکه

او را غسل داده باشند و یا اینکه میت کند پاره از جسد آدمی را  
که با استخوان باشد چه از میت جدا شده باشد چه از زنده  
و اما پیش از سرد شدن بدن میت و بعد از غسل هرگاه میت  
کند پس غسل واجب نمیشود بلکه شستن عینو لایس هم ضرور  
نیست و هرگاه کسی میت کند عضوی از میت را که غسل آن  
عضو کامل شده باشد پس غسل بر او واجب نمیشود و واجب است  
غسل میت در صورتی که میت کند آن چیزی را که حیوة  
بآنها حلول کرده است از لایس یا نخیز یا نیکه حیوة در آنها حلول  
کرده است از ملوس پس هرگاه یکی از این دو تا مفقود باشد  
غسل میت واجب نمیشود و هرگاه میت کند پاره از بدن آدمی را  
چه از زنده جدا شده باشد چه از زنده و لکن استخوان نداشته  
باشد واجب است که همان موضع ملاقات را بشوید و پس  
و این در صورتیست که باطلوبت ملاقات کند و اما بدون



بر طبق شستن عضو واجب نباشد و غسل مستحب است نیز  
مثل وضو و غسل جنابت و غسل چغندر و نفاس و اجنبی  
میباشد و مستحب است نیز صدقیت که رفع آن نباشد و اگر بغسل وضو  
هر دو **فصل سیم** در احکام دفن میت و احکام پیش از  
دفن و بعد از دفن است مستحب است که جنازه را در جانب  
پای قبر بگذارند در صورتیکه میت مرد باشد و از آنچه دو مرتبه  
حرکت بدهند و هر مرتبه قدری نزدیکتر بیاورند و در مرتبه  
سیم او را داخل قبر کنند و سه مرتبه را در صورتیکه مرد باشد  
اول داخل قبر کنند بعد از آن باقی بدن او را میباید جدا  
را او را داخل قبر کنند و زن را بسمت قبله قبر میکنند و به  
پنجه داخل قبر میکنند و واجب است دفن کنند میت را  
در کوه دالی که تعفن او ظاهر نشود و از درنده گان محفوظ بماند  
و تا هرگاه او را در تابوتی بگذارند و یا در خانه بگذارند که بوی

آن ظاهر نشود و از درنده گان محفوظ بماند پس جایز نیست  
و جایز است او را در تابوتی بگذارند و در زمین دفن کنند  
و لکن مکروه است و هرگاه زمین بسیار سخت باشد یا سنگ  
باشد که گذر آن ممکن نباشد و مقدور باشد که او را نقل کنند  
بجائی که بتوان آنرا حفر کرد واجب است نقل میت بسوی  
آن مکان و هرگاه این نیز مقدور نباشد جایز است بنائی از  
برای او بسازند که میت محفوظ از درنده گان و مردم از تعفن او  
در امان باشند و واجب است که میت را در قبر بر پهلوی راست  
رو بقبله بجا بیاورند و هرگاه استقبال ممکن نباشد واجب نیست  
وزن کافره که از مسلمان عالمه باشد و ببرد او را در قبر مسلمانی  
دفن میکنند و پشت زن را بجانب قبله میکنند و بر پهلوی  
چپ او را میخوابانند که طفل را رو بقبله و در پهلوی راست  
خوابانند و باشند لکن ظاهر اشتراط میدن روح است



بر طفل و کسیکه در کشتی میرود و مقدر نباشد زمین را اگر او را در آن  
زمین دفن کنند او را غسل میدهند و حنوط و کفن میکنند  
و بر او نماز میکنند و سنگی بر او بندند و او را بدریای اندازند  
و یا اینکه او را در خمره میگذارند و سه خمره را محکم میکنند  
و او را بدریای اندازند و این احوط است و مستحب است  
که علق بر قدر یکجا مت باشد و بهتر نیست که چیره گردان  
پشت نباشد و مستحب است که لحدی از برای قبر است قبل  
خف کنند بقدریکه ممکن باشد که کسی در آنجا بر نشیند و مستحب  
است کسی که میت را در قبر میگذارد سر خود را برهنه  
کند و بندهای خود را بکشاید و احوط باریدن از ایشان آرد  
چیم بگوید و سوره حمد و معوذتین و قل هو الله احد و آیه  
الکرسی را بخواند و روی میت را بکشاید و بر زمین بچسباند  
و کوه کفن را بکشاید و مستحب است که قدری از تربت حیات

حضرت امام حسین عبا میت در کفن بگویند و او را  
تفحین کنند و مستحب است که در وقت داخل شدن در قبر  
بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ وَدَعْدُ و کشتن کرده بگوید اللَّهُمَّ يَا رَبِّ عِبَادِكَ  
وَإِنِّي عَبْدُكَ وَقَدْ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ يَا رَبِّ عِبَادِكَ  
وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزِلٍ إِلَيَّ اللَّهُمَّ  
إِنْ كَانِي مُحْسِنًا فَزِدْ خَيْرًا مِنِّي وَإِنْ كَانِي مُسِيئًا فَتَجَاوِزْ عَنِّي وَ  
أَحْقِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّى  
أَهْدِنَا وَآيَاكَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ  
بَعْدَ ذَلِكَ  
ان دست چپ خود را بر بازوی چپ میت بگذارد و میت  
حرکت شدیدی بدهد بعد ازان بگوید يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ إِذَا  
سَلِّيتَ فَقُلِ اللَّهُ دَفَنِي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ الْإِسْلَامُ دِينِي وَ  
كِتَابِي وَ عَلِيٌّ إِمَامِي وَ بَيْتِي ازان بعد اشتهار تا افراسیاب  
بعد ازان بگوید أَفْتَمِيتَ يَا فُلَانُ بعد ازان بگوید بِسْمِ اللَّهِ



بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَهَذَا كَلَّمَ اللَّهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عَرَفَ اللَّهُ مَلَكَهُ  
مِنْكَ وَبَيْنَ أَوْلِيَانِكَ فِي مَسْجِدِ رَحْمَتِهِ بَعْدَ إِذْ أَنْ يَكُونُ اللَّهُ  
بَابُ الْأَرْضِ عَنْ مَنِيهِ وَأَصْعَدَ دَعْوَةَ إِلَيْكَ وَلَقِينَهُ  
مِنْكَ بَوَّاهَا اللَّهُ عَفْوَكَ عَفْوَكَ بَعْدَ إِذْ خَشِيَ وَكُلُّ بَرٍّ  
وَمَكْرٍ يَكُونُ اللَّهُ مِلًّا وَمَعْنَاهُ وَأَنْسَ وَمَشَتْهُ وَأَمِنْ دَعْوَتِهِ  
وَأَسْكِنَ إِلَيْهِ مِنْ دَحْمَتِكَ دَحْمَةً تَغِيثُهَا عَنْ دَحْمَةٍ مِنْ  
سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ لِلظَّالِمِينَ بَعْدَ إِذْ أَنْ دَقِرَ سِرُّهُ وَيَأْتِي  
مَسْجِدًا أَنْتَ أَنْتَ بَابُ قَرْمُوحٍ بَابُ يَكُونُ اللَّهُ  
وَأَنَا إِلَيْهِ دَامِعُونَ اللَّهُ أَدْفَعُ دَعْوَتَهُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ  
أَفْلَحَ عَلَى عَقِيْبِهِ فِي الْغَايَةِ وَعِنْدَكَ كَتَبْتَهُ بِأَدَبِ الْغَايَةِ  
وَمَسْجِدًا أَنْتَ كَامِرِينَ بِهِ بَشَرٍ وَسَمَاءٍ مَوْجُودًا خَالِكٍ بِرُوحٍ  
وَيَكُونُ اللَّهُ إِيْمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا لِكَلِمَاتِكَ هَذَا مَا وَعَدَ اللَّهُ  
وَقَسْوَاهُ وَيَكُونُ اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ دَامِعُونَ وَمَسْجِدًا

لَقَدْ

لَقَدْ بَقِيَ رَجُلًا أَنْتَ مَضْمُونًا بِكَ أَنْتَ بَعْدَ أَنْتَ بَقِيَ رَجُلًا  
چهار انگشت کشیده کرده است و مسجبت که قبر را برتبع  
و مسجبت که در مایه پست بماند که کرده است و مسجبت  
که آب بر قبر بریزند باین کیفیت که در و قبیل بایستد و ابتدا از  
جانب سر قبر کشیده آب بریزند تا نزد پای قبر پس از آن دور  
بدهند تا بجانب سر قبر پس از آن بروی طاق قبر بریزند و مسجبت  
که بعد از آن دست را بر جانب سر قبر بگذارند و انگشت چهار انگشت  
و سخاک فرو برند و در و قبیل بمانند و بگویند اللَّهُمَّ ارحم عرْبَةً  
وَصِلْ وَمَعْنَاهُ وَأَنْسَ وَمَشَتْهُ وَأَمِنْ دَعْوَتِهِ وَأَفْضَلُ عَلَيْهِ  
مِنْ دَحْمَتِكَ وَأَسْكِنَ إِلَيْهِ مِنْ بَرٍّ عَفْوَكَ وَسَعَةِ عَفْوَانِكَ  
وَدَحْمَتِكَ دَحْمَةً يَسْتَقْنِي مِنْهَا عَنْ دَحْمَةٍ مِنْ سِوَاكَ وَأَقْرَبُ  
مَعْنَى كَانِ يَتَوَلَّاهُ وَمَسْجِدًا أَنْتَ كَامِرِينَ بِهِ بَشَرٍ وَسَمَاءٍ  
اَوْ سِرِّ مَتَفَرِّقَ شَدْنَدَ وَبَشَرٍ بِكَ سِيَكَةً وَطَى اَوْ اَلْمَرَكَنَدَ



بصوت بلند میت را تلقین کند باین کیفیت که در تود سر قبر  
دو بقیه بنشینند و دهن را در تود سر او بگذارد و بگوید  
يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ هَلْ أَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي قَادَقْتَنَا عَلَيْهِ  
مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَأَنَّ مَا بَاءَ مُحَمَّدٌ مَعَهُ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ  
وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَهَرُكًا  
والتی نباشد بعضی از مؤمنین را تلقین کند و لازم نیست  
که از اذن بگیرند و مستحب است تغزیه گفتن اهل میت  
پیش از دفن و بعد از دفن و بعد از دفن افضل است و مکرر  
است رحم میت را بفرموده از اندک در دقتیکه میت زن باشد  
که مستحب است رحم او را بفرموده از اندک در دقتیکه میت زن باشد  
و همچنین مکرر است که رحم میت بر میت خاک بریزند چه مرد

باشد

باشد چه زن و مکرر است سجده قبول بعد از آنکه مندرس  
شده باشد مکرر قبول را بنیاد الله علیه السلام و قبول علی و صلی  
و مکرر است حدیث بعمل آوردن و خند کردن در پیش قبر  
و نقل کردن میت از آن محل که مرده است ببلد دیگر و مکرر  
است به مشرفه الله علیه السلام و همچنین مکرر است دفن کردن  
در میت در یک قبر چه اینکه با هم دفن کنند و با اینکه قبر را بشنوی  
در آن دفن کرده باشند حفر کنند و میت دیگری در آن دفن  
کنند و احوط این است که در این صورت افره دفن نکنند  
بلکه جماعتی از علما حکم بخیر دفن نموده اند و لکن اقوی کراهت  
است و قول بجز نبش اگر مسلم بداریم در این موضع مستلزم  
حرمیت دفن نیست و اینها همه در صورت اختیار است  
و اما در حالت اضطرار پس بایز است و حرام است نبش فرمودن  
در چند جا یکی آنرا استخوانهای میت پوشیده باشد پس بایز



است نبش قراو از برای اینکه دیگر را در آنجا دفن کنند باز  
برای اینکه دیگر را در آنجا مصطفی و دیگر آدم انکار در قبر صاحب  
قیمتی افتاده باشد جایز است نبش قراو برای برداشتن آن  
مال ستم در وقتیکه میت را در زمین غصبی یا در زمین مشترک  
بدون اذن شریک دفن کرده باشند مالک میت را  
پردن بیاورد هر چند باعث تنگ حرم میت باشد و فضل  
در صورت تنگ حرم میت این است که مالک او را  
والکذا در چه عوض ببرد چه نگیرد استیفا در وقتیکه مالک وارث  
یا حرم میت باشد و هرگاه همه ورثه اتفاق کنند در دفن میت  
و یا اینکه در ملک غیر باذن او میت را دفن کنند بعد از دفن  
حرام است نبش قبر میت چهارم اینکه میت را در جامه  
غصبی کفن کرده باشند و مالک جامه ادعای جامه خود کند  
جایز است نبش قراو برای اخذ جامه پیغمبر یا مالک میت را غسل ندادن  
دفن کرده

دفن کرده باشند یا بستان قبل دفن نکرده باشند یا کفن  
نکرده دفن کرده باشند جایز است نبش قراو برای تدارک  
اینها و حرام است نقل میت بعد از دفن بسوی غیرت یا تفرقه  
و اما بسوی شاهنشاهی یا جوارح یا کرا نیک باعث تنگ  
حرم میت شود و یا اینکه بعضی از اعضای میت جدا شود  
که در این صورت جایز نیست و همچنین حرام است پاره کردن  
جامه در مصیبت اقارب در مصیبت پدر و برادر که از برای  
البشای جایز است و همچنین حرام است دفن کفار در قبرستان  
مسلمانان و همچنین است اطفال کفار و هرگاه در قبرستان  
مسلمانان دفن کرده باشند واجب است قراو را نبش کنند  
و جسد او را برآورند و هر چند نبش کردن مستلزم جدا شدن  
اعضای او باشد و اما زن زمیته که حامله باشد از سالی پس  
واجب است او را در قبرستان مسلمین دفن کنند بجهت خود



طفل کم که در رحم او پیا شد **مطلب چهارم** در اسباب  
تیمم و کیفیت تیمم است و در آن دو فصل است **فصل اول**  
تیمم واجب است ببلشود در وقتیکه طلب کند آب را بر وجهی که شرعاً  
معبر است و آب را نباید یا اینکه استعمال آب ممکن نباشد  
مثل اینکه ریفش باشد و خوف داشته باشد زیاده شدن مرضی  
را باطل کشیدن او را یا دشوار شدن علاج آنرا و یا اینکه مطنه  
عدو دشمن داشته باشد چه مرضی باشد که جمیع بدن را فرو  
ببرد و چه بعضی از بدن را چه مرضی باشد که عاده بتوان متحمل آن  
شد چه نتوان و اظهار حکم تیمم است در صورت تعدد جنابت  
با قهر آب و قول بوجوب غسل ضعیف است و شخصیکه ریفش  
باشد یا مجروح باشد و مطنه غرر در استعمال آب نداشته باشد  
مثل اینکه صداع داشته باشد و یا اینکه بت کرم داشته باشد  
چایز نیست که تیمم کند و در آن مطنه غرر مطنه است که تجربه یا بخیر آن

حاصل شود هر چند از قول فاسق یا کذوب یا زن یا مخالف  
مذهب بوده باشد و هرگاه وقت تنگ باشد و بداند که اگر  
با تیمم نماز کند مجموع نماز را در وقت نمیتواند ادراک کند  
و اگر بطلب آب برود بعد از طهارت مجموع نماز را در وقت  
نمیتواند ادراک کند پس واجب است که تیمم کند و نماز را  
اداء بعمل بیاورد و هرگاه آب در ملک غیر باشد در  
خصت شرعی از برای او حاصل نباشد پس بمنزله این  
است که آب مفقود باشد و اما آب رود و نه در چشمها  
پس جایز است با آنها طهارت بعمل آورده هر چند موجب  
داشته باشند و علم باذن مالک آنها نداشته باشد مادامیکه  
اجحاف بمالک نشود و همچنین تیمم واجب میشود در صورتیکه  
هوالبیاسر باشد که نتوان متحمل آن شد بحسب عاده  
و اظهار جواز تیمم است هرگاه آب باعث ترکیدن دست



باشد که بجهت مرض برسد با حصول مرض یا زبانی مرض یا طبع  
کشیدن آن یا مثل شدن علاج آن بشود و هرگاه ممکن  
باشد رفع ضرر باینکه آب را گرم کند و محتاج بچیدن همین آب  
گرفتن یکیکه او را گرم کند باشد واجب میشود خردن اجزای  
فتن و همچنین تخم واجب میشود در صورتیکه خوف از تشنگی  
داشته باشد و آب بزرگتر از قدر ضرورت نباشد  
چه احوال تشنه باشد و یا اینکه بداند که بعد از این خواهد تشنه  
شد و آب بدست نخواهد آمد و هرگاه مظنه ضعیف بمقدور  
شدن آب در فردا داشته باشد باز واجب است تخم  
و اما هرگاه مظنه قوی داشته باشد پس واجب است که وضو  
بساند و فرق نیست در خوف از تشنگی در اینکه بر نفس  
خود تبرسد یا بر عیال خود یا بر نفس محترمه یا حصول مرض  
یا زبانی شدن مرض یا خوف بر چاره دای خود یا رفتن خود

که انظار

که منفر بشوند بسبب تلف شدن آن و اما هرگاه عیث  
اتلاف مالی بشود که صاحب ثروت و مالدار باشد و یا  
اتلاف نفس غیر محترمه باشد مثل گازوسکت گیرنده و خون  
و هر چیزیکه تشنگی آن واجب باشد پس واجب است که وضو  
بساند و تخم جایز نیست مگر در صورتیکه مردن اینها باعث ضرر بود  
یا بر نفس محترمه دیگری باشد که در انحال واجب است تخم و هرگاه  
ممکن باشد که وضو بزرگتر از آب وضو را جمع کند و بیاشامد  
واجب است وضو و همچنین واجب میشود تخم در وقتیکه بر سر  
آب در زوی یا در نمده باشد که بر نفس محترمه یا فرج حرامی یا تنگی  
یا مالی تبرسد و یا اینکه تبرسد که اگر از برای طلب آب برود  
مال او را بزدند یا بر طرف شود چه مال کم باشد چه بسیار  
و یا اینکه آب در جایی باشد که اسباب کشیدن آب  
مثل دلو و ریسمان مقدور نباشد و هرگاه خواسته باشد



که با عمامه و جامه خود آب بکشد باعث خرد و بشود و در میان  
جامه و عمامه را پاره کند و بیکدگر بپند و فزونی باشد که  
اجحاف باد بشود و یا اینکه آبرافیت میفرودشند و از برای  
مشن آن مقدور نباشد و نه نسبه و یا اینکه مشن از برای  
او مقدور باشد و لکن بخیدن آب یا آله از برای توصل  
بآب بر او فزود اجحاف باشد پس در جمیع این صور بقیم  
واجب میشود و هرگاه از برای او خردید مقدور باشد  
بشنی که بحال او فزونی نداشته باشد که با اجحاف شود پس  
واجب است خیدن آب هر چند بچنین برابر از مشن  
مثل نفوذ شدند و همچنین است خیدن آلت و هرگاه آبر  
نفوذ شدند و مشن از برای او مقدور نباشد و لکن بتواند  
تخصیل مشن را بکسر کردن بکند واجب میشود و هرگاه آبر  
بر او مبر بکشد واجب است بر او قبول مبر و اگر قبول نکند

و نیم کند و من را کند ما و امیک آب در دست مبر کند و مو  
جود است نماز او باطل است و هرگاه آب مفقود باشد  
و طلب کردن آب از برای او ممکن باشد و فزونی نیز دور  
وقت طلب مرتب نشود هر چند مظنه داشت باشد که آب  
در آن حوالی نیست واجب است بر او که طلب آب کند پس  
کیفیت که هرگاه زمین نامهور باشد مثل جنگل یا سنگستان  
یا بلند پشت باشد بقدر یکی تیر پرتاب از چهار جهت طلب کند  
و هرگاه یقین داشته باشد باینکه در بعضی از جهات یا در  
مجموع جهات آب نیست طلب کردن بالنسبه آن جهت و صورت  
و نیم ساقط میشود و هرگاه یقین یا ظن داشته باشد که اکثر  
از تخمید مذکور برود آب مقدور خواهد شد واجب است طلب  
در صورتیکه وقت نماز پرون نزود و ممکن باشد و آن در دو  
وقت یا طهارت و الا پس طلب ساقط میشود و هرگاه عابض



باشد از طلب و ممکن باشد که نایب ببرد هر چند با جوت  
باشد احوط آن است که نایب ببرد عادل مقدور باشد  
نایب عادل ببرد و الا پس غیر عادل نیز کفایت میکند و هر  
طلب بر او واجب بود و طلب نکرد و تیمم کرد و نماز کرد و بعد از  
آن آب مقدور شد نماز را واجب است که اعاده کند  
در وقتیکه در وسعت وقت کرده باشد و اما اگر در تنگی وقت  
بعمل آورده باشد اعاده نماز بر او واجب نیست هر چند  
معاقبت است لیب اینکه آب طلب نکرده است و هرگاه  
آب مقدور بشود که کفایت نکند طهارت را چه وضو باشد  
و چه غسل تیمم کند و هرگاه مختلف باشد وضو و غسل با هم  
و آب یکی ازین دو طهارت را کفایت کند و اگر است  
میخواهد وضو بزد و میخواهد غسل کند و هرگاه آب بقدری  
مقدور شود که از آن نجاست را کفایت کند و پس از آنکه  
کفایت

نجاست را با طهارت کفایت نکند و نجاست نیز مضمون  
نماند و در لباسی باشد که احتیاج به پوشیدن آن در نماز  
باشد مثل اینکه ساری سواهی آن نداشته باشد یا اینکه حفظ  
باشد واجب است که از آن نجاست کند و تیمم کند و تیمم  
صحیح نیست تیمم نکرد و اگر از زمین بکوبند مثل خاک چه بزره  
رنگت و چه سیاه چه زرد چه سرخ مثل گل در منی چه سفید  
مثل گل مختوم و گل داغستان چه خاکی باشد که کباب از او بزد  
بد و چه خاک شوره زار باشد که کباب از آن نبرد و مثل زمین  
آلوده و کچ پیش از سوزا بندن و همچنین است بعد از  
سوزاندن هرگاه از آن زمین بکوبند و مثل خاک بزد و اینکه  
علم نداشته باشد بوجود نجاست در آن و جایز نیست تیمم با  
و مسدود شدن آن و اگر در خاکتر حاصل از چوب و همچنین  
است خاکتر حاصل از غیر چوب اگر زمین بر آن صادق



نباید بجهت عرفه جایز نیست تیمم بخاک نجس و خاک  
 خضبی و اما هرگاه تیمم کند در مکان خضبی بخاک مباح  
 با وجود مکان مباح تیمم او صحیح است لکن معاقبت است  
 و هرگاه خاک مقدور نباشد و خیار هم مترشود جایز است  
 بطل تیمم کردن و جایز است با وجود خاک بسنگ تیمم کند  
 هر چند احوط تیمم بخاک است و مکرره است تیمم کردن بر زمین  
 شوره در یک و هرگاه خاک و سنگ هیچیک مقدور نشود  
 تیمم نماید بخیار جامه و بند زمین و یا آب و خیار فرش  
 و مثل اینها از مکانهایی که مظنه خیار در آن بوده باشد  
 و مسایید که بنگارند تا اینکه خیار جمع شود بعد از آن تیمم کند  
 پس هرگاه خیار ظاهر نباشد که است تمسکند و هرگاه  
 هیچیک از مذکور است مقدور نشود مکرر فرس و بوجوب  
 نماز از اواسط است و مختلف نماز نیست در این حال



علی قضا آن لازم است و صحیح نیست تیمم پیش از دخول  
 وقت و صحیح است در صورتیکه وقت تنگ شده باشد  
 و با وسعت وقت نیز صحیح است و لکن اولی و احوط اینست  
 که تیمم را در وسعت وقت تاخیر بیندازد تا آخر وقت و کبر  
 نماز قضا در ذمه او باشد صحیح است تیمم کند در همه اوقات  
 و با یک تیمم صحیح است که چندین نماز کند چه نمازهای واجب  
 چه نافله چه ادا چه قضا و جایز است تیمم از برای نافله امتداد  
 هر چند در اوقات مکرره باشد و جایز است با تیمم نماز نافله  
 داخل در نماز فایده بشود و همچنین هرگاه تیمم کند از برای مس  
 مصحف و خواندن قرآن و غیر اینها پس سایر عبادات  
 نیز مباح میشود و بنماز واجب هم باین تیمم میتواند داخل شود  
**فصل دوم** در کیفیت تیمم است واجب است در تیمم  
 نیت بهمان کیفیت که در بحث وضوء مذکور شد و اما نیت



رفع حدث پس در آن جایز نیست هرگاه در یتیم بر او واجب شده باشد یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل پس واجب است که در این صورت نیت کند بدل از هر یک را و همچنین واجب است در یتیم در حکم نیت باشد بهمان کیفیت که در وضو مذکور شد و واجب است که دستها را با هم بخاک یا چیزی که یتیم با وجایز است بزند پس هرگاه دستها را بر زمین بگذارد و یا با هم بر زمین بزند یتیم صحیح نیت و واجب نیست که آن چیزی که با یتیم می کند بر زمین گذاشته باشد بلکه هرگاه خاکی باشد که بر بدن خود یا بر بدن غیر یا بر روی خود بوده باشد یتیم بر آن صحیح است و اما در این صورت که ترا بر روی او باشد میباید اول دست را بر روی خود بزند بعد از آن روی خود را پاک کند و یتیم کند و واجب نیست که بعد از زمین زدن دستها چیزی از خاک بردستها آورده باشد و احوط

مراعات آن است و هرگاه یکی از دو دست او را قطع کرده باشند فرض چیزی باقی نمانده باشد ضرب آن است قسط میشود و ضرب بدست دیگر کفایت و همین یک دست مسح کند و هرگاه از موضع چیزی باقی باشد واجب است که همان قدر را بر زمین بزند و مسح کند و واجب است بعد از ضرب مسح کند هر دو دست پیشان خود را از رت نکند و متناظر با پای چپ و راست و این واجب نیست هر چند احوط اینست که هر دو چین را بردارد و می خود را نیز مسح کند و واجب است که در مسح ابتدا از بالا کند و مجموع چهار را بدست مسح کند که هیچ چیزی از جبهه از مسح خارج نشود و اما دستها را پس واجب نیست که جمیع انگشتان آن بر پیشان مسح شود و واجب است اول که پشت دست را از بند دست تا سر انگشتان با شکم دست چپ مسح کند و بعد همین کیفیت میباید پشت دست چپ را با شکم دست راست



مسح کند پس هرگاه مسح دست چپ را بر دست راست  
مقدم دارد واجب است که بر کرد و دست راست را بعد از آن  
دست چپ را مسح کند و کفایت میکند در تیمم یک مرتبه دست همدار  
بجای آن بزند و دست همدار را مسح کند چه بدل از وضو و چه بدل از غسل  
و لکن احوط این است که بکوت تیمم بفرزد و احدی و تیمم دیگری بدو  
فرزد بکند بجا در بدل از غسل و هرگاه غسل غیر جنابت  
بر او واجب شود واجب است که بکوت تیمم بدل از غسل تیمم  
دیگری بدل از وضو بعمل بیاورد و هرگاه غسل جنابت بر او واجب  
شود بیک تیمم بدل از غسل کفایت میکند و ترتیب در تیمم  
واجب است همچنانکه مذکور شد و همچنین موالات عرفیه  
بجز در تیمم واجب است و هرگاه تماماً موالات را بعمل نیاورد  
تیمم باطل نمیشود هر چند کنه کار است و واجب است  
در مجموع استیحاب یعنی مجموع اجزای مسح را مسح کند و اما در مسح

پس استیحاب شرط نیست و فوجهای که در انگشتها باقی میماند  
مسح آنها واجب نیست و شرط نیست در تیمم وضو که مواضع را  
که مسح کردن و شستن آنها واجب نیست از نجاست عینیه خالی  
باشد بلکه اظهر عدم اشتراط است در مواضع مسح در تیمم وضو نیز  
هر چند احوط اعتبار فعلیات از آن و اطلاق شستن در وضو  
پس واجب است که از نجاست خالی باشد و اطلاق آن است  
که طهارت از حدث و نجاست حاصل میشود بیک غسل اگر نجاست  
سستی باشد که غسل واحد در آن الکفا منافیست و جایز نیست تیمم  
بر عاقل کردن مثل جیره و انگشت و دوا یا نیکه بزخم مالیده باشند  
پس هرگاه با اختیار بر عاقل تیمم کند باطل است و اما هرگاه  
از اذن عاقل مقدر نباشد پس بر جهان عاقل مسح کند و هر چند  
وضو و غسل را میسکند تیمم را نیز میسکند و ناقضی که عضو مس  
بر تیمم است اینست که هرگاه تیمم کند و آب مقدر در شود قدرت



برای اعمال نیز داشته باشد نیم ادا باطل است پس هرگاه  
آب منقود شود واجب است که نیم را اعاده کند و هرگاه باقی  
بماند واجب است بر آنکه وضو یا غسل کند و با آن نیم جایز  
نیست که داخل نماز شود و هرگاه بعد از داخل شدن در نماز آب مقدور  
شود هر چند تکبیرة الاحرام نماز را گفته باشد واجب است که نماز را  
تمام کند و احوط اینست که بعد از اتمام وضو یا غسل از نماز احوط  
کند و هرگاه در وسعت وقت نیم کند و داخل در نماز شود  
و در اشای نماز آب مقدور شود جایز نیست که عدول کند  
بنافقه بلکه نماز را تمام کند و هرگاه تکبیرة الاحرام را تمام نکرده آب  
مقدور شود واجب است مراجع کند و مسح بشود و بسبب تمام  
هر چیز که بسبب وضو یا غسل مسح میشود مثل نماز طواف  
و دخول مسجد و غیر اینها و همچنین طاعت حج است نیم از برای  
هر چیز که وضو یا غسل از برای آن مستحب میباشد در صورت

نقد را بنهاد و هرگاه نیم شستن غسل آورد نماز کند بر او لازم  
نیست اعاده نمازی که غسل آورده است و فرقی نیست در این  
علم در میان عاقل و سافل و کبیر و صبیحت و وقت نماز و غسل  
آورده باشد اگر چه نیم کنیم تحت نیم راه و دخول در نماز با وسعت  
وقت و یا اینکه در ضیق وقت غسل آورده باشد و هرگاه  
جنبی و محدث بحدوث اصغری و متبعی جمع شوند آبی متعلقه  
شود که یکی از این سه نغز را کفایت کند پس هرگاه یکی از  
اینها مالک آب میباشد آب مخصوص با وضو و هرگاه  
هر سه مالک باشند و حدیث بجهت و فایده همارت  
او نکلند و با اینکه مالک شخص خارجی بوده باشد پس شستن  
نیست که مالک جزا است در تخصیص بعضی از آنها و در  
امساک و عدم بذل با حدی و لکن اولی بجهت او بذل است  
بجنب و حکم با ولایت جنب در وقت که ممکن نباشد



جمع در میان همه و اما هرگاه جمع ممکن باشد باینکه اول بحث  
 بحدث اصغر وضو از او آبراجع کند و جنب غسل کند  
 در وقتیکه بدن او فانی از نجاست باشد بعد از آن آبراجع  
 جمع کنند و میت غسل بدهند وضعی از قبل شرح مثل منع  
 مالک و نحو آن بنوده باشد پس واجب است جمع کنند اگر  
 قابل باشیم بطهریه مستعمل در رفع حدث و جایز نیست کسیکه  
 بر او نماز واجب باشد و آب از برای او مقدور باشد  
 آب خود را به بگری بزل کنند و هرگاه از کسیکه تیمم کرده بود  
 بدل از غسل جنابت حدث اصغری صادر شد واجب است  
 که تیمم بدل از غسل را اعاده کند هر چند بقدر وضو آب مقدور  
 بشود و جایز است تیمم از برای نماز جنازه هر چند آب مقدور  
 بشود و لکن باین تیمم نمازهای دیگر سبوی نماز جنازه را نمی تواند  
 بعمل پیاد **مطلب پنجم** در اقسام آبهاست و آب چهار  
 قسم

قسم اول آب مطلق است و قسم مطلق آنست  
 که در حرف آنرا آب بگویند و اضافه بقیدی نکنند **قسم اول**  
 آب مضاف است و آب مضاف آنست که بدون قید  
 آنرا آب نگویند مثل لولاب و آب چقندر و مثل آن که از  
 اجسام افزوده باشند و یا اینکه آب مطلق را چیزی از اجسام  
 مخبر کرده باشند که آنرا آب نگویند مثل شور با و آب  
 گوشت و آب مضاف در اصل پاکست و اما پاک کننده  
 نیست که نه از آن نجاست با و جایز است از وضو و غسل و تیمم  
 آنی باشد که از اجسام بقدری با و مخبر شده باشد که آنرا  
 آب بگویند و احتیاج بقید نداشته باشد پس آن آب  
 هم از آنکه حدث میکند که وضو و غسل با آن جایز است هم  
 از آنکه حدث و آب مضاف نجس میشود بهرچیزی از نجاست  
 که با او ملاقات کند چه بیشتر باشد چه قلیل و آب مضاف

مطلق



بخش پاک میشود یا نیکه مزاج میشود بآب مطلق که بقدر که باشد  
 و آب که از آب مطلق پرورن زود و هر چند اعدا و صاف  
 نشود آن بآب مضاف تغییر میابد **قسم دوم** آب جاری از  
 آب مطلق پرورن است و آب جاری آن است که در زمین  
 بجوشد چه بر روی زمین جاری نشود چه جاری نشود و این آب  
 بخش نشود و اگر نیکه رنگ با طعم یا بوی آن برنگ و طعم و بوی آب  
 است متغیر نشود پس هرگاه سوای این است صفت صفات دیگر  
 مثل حرارت و برودت آب متغیر شود بحرارت و برودت  
 نجاست آب بخش نشود و همچنین متغیر شود بمتنجس مثل شیر  
 بخش باز بخش نشود و همچنین هرگاه نجاستی بآب جاری ملاقات  
 کند بخش نشود چه قلیل باشد یعنی کمتر از آن باشد و چه بیشتر  
 یعنی بقدر که و همچنین بخش نمیشود آب بتغیر تقدیری مثل  
 اینکه بول بسیاری که صفات آن بر طرف شده میباشد و افضل

در آب جاری شود و تقدیر کنیم که اگر صفات بول بر طرف  
 نمیشد هر آنکه متغیر میشد بلی هرگاه آب متغیر نشود نجاست  
 و لکن مانعی بهم رسد که چشم تغییر آنرا نپند مثل اینکه رنگ  
 آب متغیر شده باشد بحجم پاکي مثل گل در منی مثلا و بعد از  
 آن خون بسیاری داخل آب شود پس آن آب بخش میشود  
 و هرگاه بعضی از آب جاری متغیر شود نجاست و تغییر خود  
 آب را قطع کرده باشد یعنی وسط آب مجموع متغیر شده  
 باشد که جزئی از آب غیر متغیر از بالا و بعد از متغیر متصل باشد  
 و بعد از متغیر هم کمتر از آن باشد مافوق متغیر چه که  
 که باشد پاک است و متغیر و بعد از متغیر هر دو نجاست  
 چه سطح آب پیش از متغیر هر دو مساوی باشند و چه متقال  
 باشد و اما هرگاه تغییر خود آب را قطع کرده باشد همان  
 متغیر نجاست و پس مافوق آن و بعد از آن هر دو پاکتصدا



چه مافوق و مابعد متغیر بر یکت بقدر که باشد و چه کمتر از  
از که و چه سطح هر دو مساوی باشد و چه مختلف باشد و آب  
متغیر نیز بعد از زوال تغییر پاک میشود و آب حوضهای کوچک  
حام که کمتر از آن باشد و متصل بماده باشد در حکم آب جاریست  
که بملاقات نجاست نجس نمیشود چه هر دو با هم بقدر که باشد  
و چه ماده تنها بقدر که باشد و چه سطح هر دو مساوی باشد  
و چه مختلف باشد و اما هرگاه متصل بماده نباشد و کمتر از آن  
باشد پس بملاقات نجاست نجس نمیشود و همچنین در حکم  
نجاست جاریست آب باران در حالتیکه از آسمان  
بخش باز که بملاقات نجاست نجس نمیشود و آب نجس را که متغیر  
گند بخشد نمیشود باشد در حالت تقاطع بر آن پاک میکند  
یعنی احوط این است که آب باران نوع کثرت داشته  
اینکه بود همچنین زمین نجس را در وقتیکه موضع نجس را فرو برد

و عین نجاست زایل شود پاک میکند و ماده امیکه آب  
باران از آسمان متصل است بآب قلیل آن آب  
قلیل هم بملاقات نجاست نجس نمیشود **فصل ششم** آب آینه  
است و مرد از آب آینه ده آبیت که از زمین بجوشد  
مثل آب حوضها و ظرفها و کوزهها پس هرگاه بقدر که باشد  
بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه یکی از دو صاف  
سه گانه آن متغیر شود نجاست و اگر بدو چیز مشخص شود  
یکی بوزن و یکی مساحت اما وزن پس که هزار و دویست رطل  
حقیقت و هر طلی صد و سی در هم است و هر دو در هم  
هفت مثقال شری است پس هر طلی نود و یک  
مثقال شریست و هر چهار مثقال شری سه مثقال  
مرفی است پس هر طلی شصت و هشت مثقال  
در ربع مثقال مرفیست و چون مس نیز می افتد



و پست متقال قراغت پس هر یک من نیز زده ظل  
و نیم خاکی دست متقال دست متقال قراغت پس که  
بمن نیز زده سیزده من دست ربع من پست شد و اگر من  
نیز زده شود و چهل متقال قراغی است بده باشد پس که  
یکصد و پست است من است متقال قراغی خاکی بده باشد  
و اما ستم پس که است که هر یک از طول و عرض و حق  
آن است و جب نیم باشد بوجیب مستوی اطلقه که مجموع چهل  
و دو و جب هفت من و جب میشود از وجههای مستوی  
الطلقه و هرگاه دو آب باشند که متصل باشند بیکدیگر  
و هر دو با هم بقدر که باشد پس آن آب بملاقات یکدیگر  
نخس میشود چه سطح هر دو مساوی باشد و چه مختلف باشد  
پس اگر آنی باشد که از یکدیگر بیشتر نباشد و متغیر نشود  
یکت جز آن از آن نجاست که غیر متغیر از آن آب کمتر

از یکدیگر

از که پست مجموع آن آب نخس میشود و پاک میشود این  
آب باینکه یکت که آب با و متصل شود پس هرگاه تغییر  
آن را بیل نشود یکدیگر دیگر با آن متصل میباشد تا تغییر آن را  
شود و واجب است در این صورت که جز آن از جزای آن که  
پاک متصل باین نخس میشود و هرگاه تغییر آب که بخس از پیش  
خود یا بوزیدن یا با بواجع شدن اجسام طاهره در آن  
را بیل نشود آن آب پاک نمیشود و هرگاه آب ایستاده از  
باشد و جمیع آن آب متغیر شود نجاست همه آن نخس میشود  
و هرگاه بعضی از آن متغیر شود پس اگر باقی بقدر که باشد  
آن متغیر نیز پاک میشود بعد از آنکه تغییر آن بر طرف شود  
از پیش خود و یا اینکه یکت که دیگر آب بر آن بریزند یا آنکه  
آب بموج بیاید و آب پاک آب متغیر را متماثل کند  
و هرگاه آب ایستاده کمتر از یک باشد بملاقات نجاست نخس میشود



هر چند اوصاف ثلثه آن بچسبک تغییر یابد و سوائی اینکه  
آن نجاست را چشم بپند و یا اینکه بپند بسبب کمی آن  
و سوائی اینکه خون باشد یا غیر خون و یا اینکه آب وارد  
شود بر نجاست و با نجاست وارد شود بر آب و با اینکه آن  
آب با عین نجاست ملاقات کند و یا با چیزی ملاقات  
کند که آن نجاست نجس شده باشد و طریق تطهیر این آب  
قبل از این مذکور شده و هرگاه نجاستی ملاقات کرد بآب  
قلبی که بسته شده باشد مثل ریخ آن مومع ملاقات نجس  
میشود و متمم آن پاک است و هرگاه آب قلبی بعد از نجس شدن  
بسته شود و آن ریخ را در میان کر بیندازند آن نجس پاک می شود  
و بعد از آنکه آب شود **قسم چهارم آب** چاه است و آب  
چاه هرگاه متغیر شود نجاست نجس میشود و طریق تطهیر آن  
کشیدن آن آب است تا تغییر آن بر طرف شود و یا اینکه  
از نفی

در نجاست

از پیش خود و یا بعلاجی تغییر آن را بیل شود و هرگاه متغیر نشود  
نجاست نجس نمیشود و مستحب است که همه آب چاه را  
بکشند اگر ممکن باشد بجهت مردن شتر در چاه با واقع شدن  
منی یا خون حیض یا استیسه با نفاس یا مت کتبه  
یا فقاخ و اگر نزع جمیع ممکن نبوده باشد چهار نفر در یک  
روز نوبه بنوبه بکشند و یک کر بکشند در موت چهار  
و هفتاد دلو در موت آن و پنجاه دلو در فضل آن  
که متفرق شده باشد و در خون بسیار غیر از خون حیض  
و نفاس و استیسه مثل ریخ کوسفند و چهل دلو در موت  
سک و خوک و در بابه و خوکوش و بول مرد و سی دلو  
در وقوع آب بارانی که غلط باشد در آن بول و فضل آن  
و یک دلو در فضل خشک آن و هشت دلو  
در مردن شتر ریخ و کبوتر و مرغهایی که در این دو هستند



و مردن موش گر با دگنند یا منقح شده باشد یا پوت  
آن کند شده باشد یا دل طفل اکل طعام و منحل جنب اگر  
ضالی باشد بدن او از نجاست و پرده آن سکت از پا  
زنده و پنج دلو در فضل مرغ دست دلو در موت موش اگر منقح  
نشده باشد و با دگننده باشد و در موت و زخم و مار  
و یک دلو در موت کفایت و بخوان آن دلو طفل که غذا  
نموده است بطعام و دلو های کمی بجهت مزج مرغ و کبوتر در عاف  
تمت جایز نیست استعمال آب نجس در طهارت نه در حالت  
اختیار نه در حالت اضطرار و همچنین جایز نیست استعمال  
آن در خوردن و آشامیدن در حالت اختیار و هرگاه  
آب نجسی مشتبّه شود در میان دو ظرف یا پشتربا دلو اول  
یا پشتربا واجب است که از همه اجتناب کند و تیمم کند  
و هرگاه یکی از آن آبها مشتبّه بچیزی یا کی ملاقات کند حکم

فان

نجاست آن چیز نیست و آن کرد بیکر حکوم است بطهارت  
و همچنین هرگاه آب مباح مشتبّه شود با آب نجسی با علم  
بفصیت یا قاتک مباح مشتبّه شود نجاکت نجسی واجب است  
از همه اجتناب کند و هرگاه آب مطلق مشتبّه شود با آب  
مضاف واجب است که از دیگری و صوب زد و تیمم هم بکند  
و هر چیزیکه علم حاصل شود باینکه باطلوبت نجاست ملاقات  
کرده است آن چیز نجاست و بمطه نجاست نیست و آن حکم  
نمود نجاست آن شیئی هر چند احوط اعتبار آنست و اظهار  
الکفای است در نجاست شیئی بقولین عدلین یا عدل واحد  
اگر نجاست آن حکوم نجاست مقتضی طرفین بوده باشد  
باین معنی که چیزی که آن چیزی که عدل نجس میداند نجس بداند اینک  
محرکه تقلید مجتهدی را نموده باشد که آنرا نجس نداند و عدل  
تقلید مجتهدی را که نجس بداند و قوی ذی الید نیز در حکم نجاست



مسوح است مثل قول عدل مگر آنکه اجزاء عاید بعد از استعمال  
شخص که آن مسوح نیست مگر آنکه عادل بوده باشد شخص ذی لیه  
و هرگاه در جامه غیر با طعمه شراب غیر نجاستی به پند و اجابت  
برده که او جزو بد و هرگاه جامه نجس را بر زنهای دیگر زنا و کاذب بدیده باشند  
کافیت در طهارت جامه و غیر آن بعضی اینها خبر بطریق آن  
به پند و هرگاه مبدء خروج طلال گوشتیند میته آن نجس باشد  
واقع شود در آب قلیل و معلوم نشود که مردن این مبدء بلب  
افتادن در آب است بلبیب تذکره و انموذجیکه با آب ملقا  
کرده است از نجاست فالی باشد پس آب پاک است  
و میته حرام است و نیم خورده حیوانات از آب و غیر آب از  
مالیعات در پاکی و نجاست تابع آن حیوان است پس هرگاه  
آن حیوان نجس العین مثل سگ و خوک و کافر باشد پاک  
است و هرگاه نجس العین باشد نجس است و جمیع حیوانات

سوائی

سوائی آدمی بعضی اینکه عین نجاست از آنها زایل شود  
معلوم میباشند بطهارت مثل اینکه کرب مشاء و من یعفو  
و یکی از آن نجس شود و بلبیبیدن عین نجاست را پاک  
کنند پاک میشود چه غایب بشوند و چه غایب نشوند و اما آفتاب  
پس معلوم است بطهارت بعد از آنکه غایب شود القدر  
از زمان که ممکن باشد در آن زمان از آنکه نجاست چه آن  
آدمی علم نجاست داشت باشد یا ندانسته باشد و چه مخفی  
باشد چه نباشد بلی هرگاه علم حاصل شود با اینکه ظهیر نگردد  
است نجس است چه غایب شود چه نشود و آب پاک است و استعمال  
شده باشد در رفع حدث چه حدث ابر باشد  
و چه حدث اصغر و چه حدث ابر غسل جنابت باشد  
و چه غسل جنس و غیر آن باشد پاک است و هم پاک کنند  
اعم از آنکه از آن آب کسی رفع حدث کند مثل اینکه



وضوب زد و یا غسل کند و یا اینکه از آن نجاست  
کند و احوط اینست که از غسل در حدیث اگر اجتناب  
کند در رفع حدث مطهر و اما اینکه در غسل استنجا مثل  
غسل جمعه و غسل توبه و زیارت استعمال شده باشد پس  
اجتناب نیز در اجتناب آنها نیست و اما اینکه استعمال شده  
باشد در رفع حدث آن آب نجاست چه متغیر شده باشد  
نجاست و چه نشده باشد مگر آب استنجا که آن آب  
پاک است مگر اینکه یکی از او صاف است گانه آن نجاست  
متغیر شده باشد و یا اینکه بر نجاست خارجی واقع شده باشد  
و یا اینکه سوای بول و غایط نجاست دیگر مثل خون و غیره  
بالول و غایط خارجی شده باشد و یا اینکه نجاست از موضع  
معتاد بسیار تجاوز کرده باشد که آنرا استنجا نگویند پس  
در جمیع اینها آب استنجا نجاست و ماء استنجا در

موضعی

موضعی که حکم شده بظهار است آنم از آن است که نجاست  
از موضع معتاد تجاوز کرده باشد یا نکرده باشد  
باشد و اجرای نجاست در آب متمیز باشد یا نباشد  
و آب پیش از دست بموضع معتاد بر خورده باشد یا نه  
دست پیش از آب بموضع معتاد زده باشد و لکن اگر  
شستن زده باشد بلکه از برای غسل دیگری زده باشد  
مثل نجاست خارجی است که آب استنجا بسبب آن نجاست  
مگر اینکه اولاً دست را در خارج بشوید و بعد از آن استنجا  
بجمله بسیار در دو غسل احکام پاک است و لکن استعمال  
کردن آن در رفع حدث در رفع حدث جایز نیست و اما  
آنها را که در سقف حمام میچکد و میریزد پس همه آنها پاک  
است مگر اینکه علم نجاست آنها حاصل شود و حکم آنها  
مثل حکم غایت نیست و ملوحت و شکر فتن و غسل کردن



از آب طرفی که در آفتاب گرم شده باشد و همچنین  
مکروه است غسل دادن اموات از آبی که با آتش گرم  
شده باشد مگر در صورتیکه هوا بسیار سرد باشد که متعذر باشد  
با آب سرد غسل دادن و همچنین مکروه است بنم خوردن حیوان  
مطال یعنی حیوان که عذره آدمی بخورد و همچنین است سوار  
حیوانی که در راه بخورد و همچنین است اسوار عافی متهم باشد  
یا مجهول الحال و همچنین است سوار استر و فراس و شوش  
و نارد و هر چیزی که در آن دروغ یا مغرب میرد **مطلب هشتم**  
در طهقات طهارت است در آن سه فصل است  
**فصل اول** در نجاسات است نجاسات ده است  
**اول و دوم** بول و غایط است از حیوانی که صاحب نفس  
سالک باشد یعنی خون او در نزد قطع حلق از حروف بقوه  
پروان بیاید و هدام گوشت هم باشد چه در اصل خلقت

ش

مثل اره و شیر و ارک به سبب عارض مثل حیوان  
مطال پس هرگاه از حیوانی باشد که نفس سالک داشته  
نداشته باشد سیم و هر چند حرام گوشت باشد و یا اینکه  
نفس سالک داشته باشد و ماکول الیه باشد پاک  
است **سیم** منی است از حیوانی که صاحب نفس سالک  
باشد هر چند مطال گوشت باشد و اما منی حیوانی که صاحب  
نفس سالک نباشد پاک است و هر طوطی که از مرغ بول  
و غایط پروان بیاید سوائی بول و غایط و منی و خون مجموع  
پاک است و همچنین فی پاک است مگر اینکه خات  
متغیر شده باشد پس نجس است **چهارم** میت است  
از صاحب نفس سالک چه آدمی باشد و چه غیر آدمی و همچنین  
نجس است اجزای میت از آنکه از حیوان مرده جدا  
شده باشد یا از مرده مگر چیزی که صاحب حیات نباشد



مثل چشم و مو و ارک و استخوان و ناخن و شاخ و سم و پر و پشه  
که پوست بالای خود را کشیده باشد بخش نیست چه از  
جوان مذبح باشد که عقال کرده باشند و در آنجا که  
و چه از مرداری باشد که در حال حیوة پاک بوده باشند  
و اعم از اینک چشم و مو را از مردار با مقراض بریده باشند  
و یا اینک کشته باشند کفن در صورت کندن میانه  
موضع ملاقات را بشویند و طاهر پخته را بنزد میساید بشویند  
و همچنین پاک است آنچه که از آن پخته نماند در حال  
میت در آنجا که بخت و شریک در پستان میت باشد پاک  
است در صورتیکه بعد از دو شبیدن مجرد از ملاقات  
ست نکرده باشد که در این صورت بخش میشود و فنی  
نیت در پاک بودن شیر در آنکه حیوان ماکول  
الط باشد و پاک بودن اجزای که صاحب حیوة  
نمانند

نمانند مثل چشم و مو و غیر اینها در صورتیکه که از  
جوان بخش العین نمانند و اما هرگاه از حیوان بخش  
العین مثل کافور سگ و خوک باشد بخش  
و میت آدمی نیز مثل میت غیر آدمی است که هر چیزی  
که با او در طوبست با آن ملاقات کند بخش میشود و اما  
باز طوبست پس بخش میشود چه آن میت سرد شده باشد  
و چه نشده باشد و از اینجا معلوم شد که نجاست  
میت آدمی بر دو قسم است یکی نجاست جنینی است  
که با طوبست هر چیزی با آن ملاقات کند بخش  
میشود و دیگر نجاست جاری است که زایل شدن آن  
بسیب غسل میشود که محتاج است به نیت مثل غسل  
جنابت **نیم** خون است از صاحب نفس سالک  
و اما خونیکه بعد از زنج در عروق یا در گوشت یا در شکم حیوان



ماکول الی میماند پس ملال و پاک است در صورت  
ریشک خون بدن حیوان بقوتی عادت بعد از  
ذبح بیاید چه موضع سر حیوان در همین ذبح بلنه نریشد  
از موضع پاهی آن چه نباشد و اما هرگاه مانعی بهم  
رسد که علم حاصل شود با نیکه خون بر وجه معتاد بیرون  
نباید پس طهرات آن در این صورت عقل  
اشکال است و احوط اجتناب است و اما خونیکه در  
بدن حیوان بجز ماکول الی میماند پس آن خون نجس  
است و همچنین است علقه یعنی خون بسته که حیوان  
و آدمی از آن متعلق می شود هر چند در تخم فروغ باشد  
پس آن نیز نجس است و هرگاه خون پاک می شود  
بخون نجس معلوم است آن خون بطهارت **هشتم**  
**هشتم** سکت و خوک و اجزای سکت و خوک  
است

است چه از اجزای باشد که حیوة در آنها حلول  
کرده باشد و چه نکرده باشد و این در صورتیست  
که سکت و خوک هر دو بری باشند و اما سکت  
و خوک بجز پس پاک میباشند و اما بچه که متولد  
شود از سکت حیوان میگویند نجس است و هرگاه دریانی  
میگویند پاک است و اما در صورت مخالفت  
اقرب طهارت و احوط اجتناب است **نهم**  
گافرات و همه طوائف کفار مثل خوارج و غلاة  
و ناصیهها و هر یک که از کفر کنند یکی از خواری دین را  
در اجزای آنها نجس میباشند و اما سوائی از آنها  
از سبب فرق مسلمانان پس محکومند در ظاهر  
شرح بطهارت هر چند در باطن نجس و مثل  
کفار مخلدان در نار و دشمنان سبک فدا فی الله را



جسم میدانند یا قایلند به بربختی یعنی  
جناب اقدس الهی را مجبور ساخت است  
بنده کارزار عبادت و معاصی که بنده کارزار در  
افعال هیچ اختیاری نیست احو و وجوب اجتناب  
است از ایشان و اما ولد زنا محکوم است  
بطهارت و طفلی که پدر و مادر او هر دو کافر باشند  
بخشش مگر در صورتیکه مسلمانی او را اسیر کنند  
پس تابع است در طهارت **نهم** مسکین  
یعنی مستکنده ای است که مایع باشد مثل شراب  
و غیره و اما چیزی که جامد باشد در اصل مثل نبات  
و هر چه از آنها با آب بپوشانند و شیره  
آنها آبکشند پاک است و همچنین بخورد هر یک از آب  
انگور و آب خرما و آب میوه در صورتیکه مسکین باشد و اما هرگاه مسکین باشد

هر چند بپوش بیاید پاک است و آب انگور پیش از آنکه  
بپوش بیاید حلال است و اما بعد از بپوشیدن آن حرام است  
چند آنش بپوش بیاید چه از بخر آن مگر اینکه در وقت آن بر  
طرف شود و یک ثلث آن باقی بماند سواقی اینکه فتن  
و ثلث آب آن باشد یا غیر آنی که در صورت حلال  
میباشد و اما آب میوه و آب خرما پس حرام نشود و بعد از آن  
آنکه هر چند دو ثلث آنها زنده باشد و اما حرام است  
و هر دو از آب میوه و خرما بنا بر قول بخت آن است که بعد  
از خردن از آنها پیرون آید یا نه و اما هرگاه آب که در میان  
آنها است بپوش بیاید پس اخله عدم حرمت است و همچنین  
حلال است آب که در جبهه انگور است و هر یک که بپوش بیاید  
هر چند احوط حرمت است و همچنین حلال است هرگاه در یک  
آب که بپوشد چند چیز را بپخته که سنگین شود در آب



آنکس هر چند آب آنها بیرون نیاید و آب بخورد حلال و پاک  
است هر چند بگوشت نیاید **م** فحاش است بغیر شیره جود و ابله  
نجاست عرف کسی است که در حرام جنب شده باشد چه مرد باشد  
چه عورت باشد چه زن چه زنا چه لواط چه وطء بها چه بچشم زدن و طای  
اکوده باشد چه بامرد چه بازو چه خود باشد در حالت جنس یا در حالت  
مومن چه ازال شده باشد در حالت جماع و چه نشسته باشد و قیامت  
بجماع حرام حاصل شده باشد و چه باستمنای حرام و همچنین نجاست  
عرق حیوان بجلال کفای آن فصله آدمی باشد و آقا و پاد و فوکوش  
و موش و وزغ و بله سایر مسوحات سواي خوک همه پاک  
مباشند و همچنین پاک است کسی که از نجاست متولد بشود  
**فصل** در احکام نجاست است واجب است ازاله نجاست  
از جامه و بدن از برای غایزه اجبر و طواف واجب چه نجاست  
کم باشد چه بسیار در صورتیکه آن نجاست از جمله نجاستی باشد که متقو

نبوده باشد و همچنین واجب است ازاله نجاست از زرع  
و بدن از برای دخول مساجد هر چند نجاست آنها بسجده نرسد  
نکند عرق بعضی مستحاضه و مجروح و صاحب سلس که ایشان  
با نجاست میتوانند داخل مسجد شوند در صورتیکه نجاست برایشان  
نکند مسجد و وقت هم در حکم عیض است و ازاله نجاست  
از مساجد واجب کفایت پس هرگاه ازاله نجاست نکرده  
نماز کند در دست و وقت کنه کار است و لکن نماز او  
صحیح است و علی الاظهر علی واجب است تقدیم نماز و تمییز  
وقت اجماعاً و حکم مصاحف و مزاج مقدس بر مثل ساجده  
علی الاحوط و همچنین واجب است ازاله نجاست در حالت  
انقباض از ظرفهایی که استعمال میشود در صورتیکه نجاست آنها  
منعقدی شود بشا کول و مشروب و واجب نیست ازاله نجاست  
جروح و قروح از جامه و بدن مالمیکه زخم البم نباشد است



چه خون کم باشد چه بسیار چه همیشه جلدی باشد چه نباشد  
چه از آن خون شفت داشته باشد چه نداشته باشد و همچنین  
معقولات هرگاه خون از محل ضرورت جرح دفع نمائند  
و بجای دیگری از جا می دهند سرایت نکند و همچنین معقولات  
هرگاه مایع باکی مثل عرق و غیره از ملاقات کند بی هرگاه  
این خون خجاست دیگری ملاقات کند واجب است از آن  
آن و معقولات و احوط و وجوب از آن است در صورتیکه  
جسمی باطلوبت بآن خون ملاقات کند بعد از آن جسم پاک  
باشد از ملاقات کند و مستحبات بر صاحب قروح  
و جروح که با می خورد در هر روزی بکوبیده شود و همچنین واجب  
نبست از آن خون در صورتیکه از در هم بغلی کمتر باشد چه در جا می  
چه در بدن و اگر بقدر در هم بغلی یا زیادتر باشد پس معقولات  
و واجب است از آن و همچنین معقولات در صورتیکه

خون

خون منفرق باشد هر چند مجموع خون زیاد و در هم بغلی باشد  
هر چند احوط و وجوب از آن است در وقتیکه مجموع بقدر در هم باشد  
و غرض از خون در این مورد در قتی است که خون جیفه استخاضه  
و فاسد نباشد و اما هرگاه یکی از این سه خون باشد هر چند از در هم  
بغلی کمتر باشد مستحب است از آن قاعه سواد این سه خون چه خون  
بخش العین و چه میند و چه غیر ماکول الا که چه از خود و چه از غیر پس  
حکم همه اینها آنست که بشوید و مراد از در هم بغلی مقدار بند باقی  
آنست بزرگ دست و پا کوی کف دست پیش و در  
خون معقولات به شود و بخون غیره معقولات پس حکم آن خون حکم خون  
معقولات و همچنین معقولات از خجاست هر چه زیاده نماند  
با آنها بندهای تمام نباشد یعنی با قروح نباشد مثل میند  
نیز جاسه و کفش و چاکله و جوب و خون آن چه پوشیده باشد  
و چه با خود داشته باشد چه در محل خود باشد و چه نباشد بلکه



حمل کردن هر چیزی که علبوس و سارحورت باشد و با  
اینکه خیر علبوس باشد مثل اینکه چند در هم نجس یا سبونی را پاره  
بجاست کرده باشد و در آنجا آب باشد و با خود برداشته باشد  
جایز است بلی هرگاه بجاست آنها را بپاشد کند بدن را بلیس  
مصلحتی ندارد باطل است و همچنین جایز است با جامه نجس را در آن  
در صورتیکه بر جنبه جامه باشد و احوط اجتناب است بلکه افضل  
این است که آنرا بجاست کند از هر چیزی که می تواند آنرا همانند  
میشود و مراد از سارحورت آن شینی است که طول و عرض داشته  
باشد که ممکن باشد که آنرا در بدن زد و زدشت بر پیش که در طرف  
آنرا به بند و بوسیله هرگاه در اطراف او کسی ایستاده باشد آن  
شینی حوریتین او را پوشانیده باشد بخوبی آنکس نتواند بیند  
و تنهایی سارحورت باشد که احتیاج بر لباسی در بدن و نقد  
کردن در آن گذاشته باشد و هرگاه خونی از بدن بیرون نیفتد

لکس ظاهر نشود بلکه در زیر پوست بسته شود و بدن آلوده آن چسب  
نیز و احوط افراج است اگر سنگم ضرر نبوده باشد و همچنین  
هرگاه شراب یا مینه خورده باشد قی کردن آن واجب نیست  
و احوط قی است و هرگاه خواسته باشد جامه یا مثل آنرا از چیز نا  
نیکه بتوان آنرا افشرد بآب قلیل نظیر نماید به و واجب است بعد  
از شستن آنرا بپوشد که محض آب ریختن بر آن کفایت نمیکند که  
در بول پر شیر خورده بخورمش و اگر در خود کل سایر مایکولات  
نماند که در نظیر بول و محض ریختن آب کفایت میکند در صورتیکه  
آب محض نجس را فرو ببرد و آنجا موجود باشد بدن آب کافی نیست و هرگاه  
جامه یا بدن ببول سوای پر شیر خورده نجس شود و خواسته باشد  
که با آب قلیل آنرا نظیر نماید پس واجب است که آنرا دو مرتبه بشوید  
و بعد از دو مرتبه شستن آنرا بپوشد و آنجا هرگاه با آب جاری  
خواسته باشد آنرا نظیر نماید پس یک مرتبه شستن کفایت میکند



و اما آب کثیر است و پس حکم آن نیز حکم آب قلیل است  
 و اگر سوای بدن و جامه بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد  
 در تطهیر آن چه باب قلیل و چه باب کثیر و چه باب استواء  
 و چه باب جاری بگویند شستن کفایت میکند و احوط این است  
 که در مرتبه بشوید و واجب نیست که بیدن و فشردن دیگری که فشردن  
 آنها معصوم است و هر چند احوط اعتبار آنست با المکان و اما  
 تطهیر طرف از نجاست پس تفصیل حکم آن بعد از این ظاهر  
 خواهد شد و لکن اظهر عدم اعتبار تعدد غسل است در طرف در  
 جای که حکم آن تعدد است اگر تطهیر باب کثیر باشد و لکن لازم  
 است سبق تغیر در جای که معتبر است مثل ولو ناسک و اگر غسل  
 متحقق شود در چیزی که معصوم در آن معتبر نیست مثل طرف و نحو آنها  
 پس قطرات آبی که از آن چیزی بچکد بعد از غسل نجس نیست  
 و اما اگر مشغول بغسل باشد پس قطرات محکومند بنجاست

بی اگر بچش آب طول بکشد بعد از آنکه نجاست زایل شود  
 و اما اگر بچش پس حکم نجاست آن قطرات مثل اشکالات است  
 و اما آنچه که معصوم در آن معتبر بوده باشد پس است فقط بعد از نجاست  
 و مختلفه در قریب پاک است و آلتی که آن میفتد مثل دست و نحو  
 آن محکوم است بعد از غسل با طهارت مگر آنکه ملاقات نماید بچشم  
 منحصلا پس نجس میشود باین ملاقات و تشخیص مغسول نیز خواهد بود  
 اگر آن ملاقات نماید و جایز است تطهیر دادن زمین با آب کثیر  
 و جاری و باران و آفتاب و اما تطهیر آن باب قلیل جاریست  
 بی هرگاه زمین را که بنگت یا مثل آن از چیزهای مسلک فرسوده  
 باشند نجس شود و علم داشته باشد که نجاست بیابان آن نفوذ کرده  
 است مثل زمین حمام و مثل آن پس جایز است که باب قلیل ظاهر آنرا تطهیر  
 دهد و همچنین است میوه و مجسمه در صورتیکه علم داشته باشد که نجاست  
 بیابان آنها نفوذ کرده است که شستن ظاهر آنها با آب قلیل کفایت



میکن بلی هرگاه علم حاصل شود که نجات بیاطن آنها نفوذ  
کرده است واجب است که آنرا بآب کثیر تطهیر به نیت نجی  
که علم حاصل شود که بقدر یک آب نجس نفوذ کرده بوده است  
پاک هم همان قدر نفوذ کرده است و چون که حصول علم بکیفیت  
مربوطه در نهایت اشکال است میباید لهذا بهتر این است  
که او را آنرا خشک کند بعد از آن آنرا در آب جاری بآ  
کثیر بگذارد بحدیکه علم حاصل شود که بقدر یک نجات نفوذ کرده  
بوده است این آب نیز نفوذ نموده است و در این صورت  
بآب قلیل نمیتواند اتقا نماید و باطلای هر جسم صلیبی از اجسام  
که علم نداشته باشد باینکه نجات در احقاق آن نفوذ کرده است  
آنرا بهر آبی میتواند تطهیر به هر چه آب قلیل و چه جز آن  
و هر جسمی را که علم بنفوذ نجات در باطن آن داشته باشد آنرا  
نیتواند تطهیر به هر آب جاری و آب کثیر بعد از آنکه علم حاصل

شود که بقدر نفوذ نجات آب نیز نفوذ کرده است پس در مثل  
صابون و پنبه و برنج مطبوخ و آرد خمر شده و گوشت و نهان  
علاحد نماید اگر یقین نماید بدخول نجات در احقاق آن پس  
لازم است که بآب جاری و کثیر آنرا تطهیر به هر چه بخواهی که گذشت  
و اگر یقین نماید بدخول نجات در احقاق آن مثل آنکه برنج  
آب بر داشته بود بعد نجات وارد شد بر آن و بعد از  
آن بزرگ زردن برنج معلوم نشد پس بآب زیاد است در این صورت  
بآب قلیل نیز تطهیر به هر چه بخواهی که یقین نکند با اتصال  
نجس آن آبی که در وسط برنج است مثل اینکه اتصال به هر چه که  
سطح محیط برنج مانع از اتصال نجس آب در جوف باشد و اما بجز  
آب از سایر مایعات اگر نجس بشود پس علامه علم نموده است  
در طریق تطهیر آن که بگذارد آنرا در آب کثیر بخواهی که سرایت نکند  
آب در جمیع اجزای آن قبل از افرودن آن در آب کثیر و لکن



شکی نیست که بعد از علم بهر سایندن با مصلحت آن باید بخش  
از حقیقت خود بیرون برود و آثار و غن هر چند از حقیقت خود  
بیرون نبرد و لکن فرض حصول علم کذا فی ذلک نیست بجمع اجزای آن  
حال حادث و هرگاه چیزی که نجات واقع شود در آن آن جامه  
بوده باشد و فایده کفایت میکند برداشتن موضع ملاقات  
و باقی پاک است و اگر شکت بشود که آیا در حقیقت آن شکی را  
که برده واقع شده است باید بکوشید یا جامه پس جامه دور آن  
معمول میدارند و هرگاه فقر آب شده یا قطع آب شده و بخوان  
بخشش بعد از آنجا از ظاهر آنرا بشویند اما جامه رنگ شده  
بر رنگ بخشش پاک میشود بآب جاری و اگر با علم بخود آب  
بجمع اجزای آن که معلوم است نجات و استهلاک آن اجزاء در جنب  
ما و آب قلیل نیز میتوان نظیر نمود اگر آنقدر بشویند که در غایت  
از رنگ باقی نباشد و ظاهر عدم اعتبار و رو و آب است بر نجات

اگر بخواهند از آب قلیل از نجات نمایند پس اگر در کفن  
و بخوان آب پاک بود و باشد و جامه بخشش داخل نمایند در آن  
و از نجات نجات بشود و بجایستی باشد که شستن بکافه در آن کفایت  
میکند پس آنجا معلوم است بطهارت و آب معلوم است نجات  
مثل شستن استنجاء و کفایت میکند در از نجات زوال عین  
آن هر چند رنگ و بوی آن بماند و کفایت میکند در پاک  
بطن مثل میان بینی و دهان و نوارها زوال عین نجات از آن  
و کفایت میکند بجهت زن مرتبه یک طفل ذکور که یکبار داشته  
باشد که بجهت نجات بولی که از طفل واقع میشود بر آن جامه  
هر روزی یکبار نجات را بشوید و افضل آنست که جامه را در  
آب فروز بشوید تا چهار نماز را بطهارت ادراک نماید و لکن  
واجب نیست و هرگاه مشرب بشود موضع نجات در ثوب  
واحد واجب است غسل هر موضعی که متصل است بخشش بود



آن را که مشتبه شود موضع نجاست در ثوب ثياب متعدده  
بجز محصوره يا بمعنى که باي نجس باشد و معين نباشد اگر چه ام بک از  
آنهاست مجموع محکوم است بظهارت و اگر ثياب محصوره  
باشد محکومند کل نجاست و بجز غلبه بر آن در مصلوۃ شلاد اگر  
کل جامه نجس بوده باشد و بعضی از آنرا بشویند و بعضی آن  
بعضی مغسول محکوم است بظهارت و نجاست باقی بقدری بماند  
بمغسول و اگر دو جامه داشته باشد شلاد و یکی نجس شود و مشتبه شود  
ببدل و تحصیل جامه بجز از این دو بجهت ادعای نموده باشد نماز  
میکنند در هر یک از آنها پس هر نمازی را در زنی مذکور دو دفعه  
بکند و هر کسی که ملاقات نجس یا نجس بکند یا در طوبت نجس شود  
هرگاه در طوبت مؤثره باشد یا بمعنی که بسبب طوبت چیزی از  
آن جسم طاقی برسد و اگر در طوبت بعدی قلیل بوده باشد  
که تعدی جسم طاقی نکند باعث نجس طاقی نمیشود چنانچه اگر

هر دو خشک بوده باشند مثلث نجس نمیشوند اگر چه آن جامه  
مصلی نجس بوده باشد نجاست بجز معفوۃ و نماز بکند با آن نجاست  
عمدا یا سهواً نماز او باطل است چه در وقت مطلع شود یا در خارج  
هر چند محصوره ایاده است چه در وقت و چه در خارج وقت و اگر  
مطلع شود نجاست بجز معفوۃ در وسط نماز و یقین بکند که قبل  
از نماز بوده است نماز او باطل است و اگر احتمال صدق است  
آن در الوقت به بدل نماید ثوب خود را یا از آن نماید آنرا  
اگر ممکن بوده باشد و مستلزم فعل کثیر یا نحو آن از امور مبطله نماز  
نموده باشد و از همان موضع بنا نماید و با تمام رساند و اگر ممکن  
نموده باشد در رفع آن مکرر تکلیف امر مبطل نماز نماز او باطل  
نماید و با شرایط اعاده نماید و اگر تنگ بوده باشد از ازاله نجاست  
و اعاده نماز بهمان حال نماز را تمام نماید و اعاده لازم نیست  
و اگر بعد از نماز نجاستی در جامه یا بدن خود بیند و شک بکند



که در حال نماز نیز بوده است یا نه نماز او صحیح است و اگر  
جامه مصطفی بخش نشود و بجهت غیر آن نبوده باشد و متمکن از نظایر  
آن نبوده باشد و یا تا نماز بکند اگر متعذر نبوده باشد و اگر متعذر  
بوده باشد از عاری شدن بجهت سرای هوا یا بخوان بهمان جامه  
بخش نماز بکند و عاده لازم نیست هر چند احوط اعاده است  
و اگر ثوب و بدن برود بخشن شوند و از آن بجات هر یک  
که متعذر باشد لازم است ازاله دیگری اگر متعذر نبوده باشد  
و اگر بجات خون بوده باشد و مملکت بوده باشد تقطیل آن  
بخوبی که کمتر از در هم بغلی بوده باشد واجب است تقطیل آن و لکن  
واجب نیست تحقیف آن اگر ازاله آن متعذر بوده باشد  
**فصل نهم** در بیان مظهرات است از جمله مظهرات آب  
و خاک است بخوبی که گذشت و از جمله آنها آفتاب است  
و او پاک میکند آن نجاستی را که خشک بکند چه بول بوده باشد

چه غیر بول از نجاستی که جرم نداشته باشد یا جرم داشته باشد  
و لکن از آنکه باشد جرم آن از غیر مظهر و بجهت او رطوبتی باقی بماند  
باشد و لکن پاک نمودن شمس آن بجات را مشروط است  
بر آنکه آن بجات در زمین بوده باشد یا در حصیر یا در بوز یا یا در  
چیزی که منقول نشود عادت مثل دیوار و درخت و گیاه و حیوان  
و اگر خشک بشود زمین بخشن شود بغیر آفتاب بعد آفتاب  
بنا به کفایت نمی نماید در نظایر آن علی اگر از آن تر نمایند بعد آفتاب  
خشک بکند پاک میشود و پس باید عین آفتاب بنا به خشک  
بکند و کفایت میکند خشک شدن بخشن بحدت او علی اگر  
مشاکت نمایند در خشک شدن نمودن با آفتاب باد  
و حیوان محکوم است آن شیشی بظهارت و کفایت میکند در  
نظایر بطن اشراق آفتاب بر ظاهر و خشک نمودن علی اگر بطن  
منفصل بوده باشد از ظاهر مثل این که دو دیوار بهم چسبیده باشند



و هر دو بخش شوند و عین آفتاب بر یکی بناید و بر دیگری  
نماید و مجموع از حرارت آن خشک شوند آنقدر که عین آفتاب  
بر آن ننماید. است محکوم است نجاست **و از جمله مظهرات**  
**آتش** و او پاک کننده است اینچنین که بسوزاند و فاسد  
بکند یا دود و اگر همین تر بسوزد و زغال بشود ظاهر عدم طهارت  
آن است و لکن علم نجاست و طاق نیکنیم و هرگاه علم نجاست را  
خشت بزنند یا کوزه بسازند و آنرا با آتش برشته نمایند  
تا آجود و خوف بشود و مظهر طهارت آنست هر چند احوط علم  
نجاست است و آنرا بخرشند و باب نجس پاک میشود و بپ  
بخش و مان شدن **و از جمله مظهرات است** مثل اینکه  
لفظ حیوان ظاهر بشود و آب نجس بول حیوان ماکول اللحم  
یا حرق و لعاب حیوان ظاهر بشود یا جزایر سبزها و درختها و میوه  
بشود و طعام نجس شیر یا کرکس حیوان ماکول اللحم بشود یا جزایر حیوان

ظاهر بشود و خون نجس حرکت بشود و شراب و فحاح سرگردانند  
چون غلبه با بوج لکن پس باید ملاحظه نمود در عین اخراج از طرف  
آن که ملاقات نماید انطوائی را که قبل از عین خمریت آن طاق  
نموده است و ناقص شده است و اگر شراب نجس بشود نجاست  
ظاهر چه که جز از شراب بوده باشد با انقلاب پاک نمیشود و پاک  
میشود عین نجس اگر گرم بشود و اگر خاک بشود ظاهر نیز طهارت است  
لکن اگر نجس خاک بشود در حکم طهارت و نجاست آن اشکال  
است و احوط اجتناب است و اما محل نجس محکوم است نجاست  
اگر آن محل باطلوبت مؤثره ملاقات نجاست نموده باشد و اگر  
آن محل خشک بوده باشد باطلوبت ملاقات نجاست نموده  
باشد املا آن محل محکوم است طهارت و اگر سست در آب  
غلت بیفتد و در سست بشود و آن آب بقدر که بوده باشد  
ظاهر حکم طهارت آن سست است **و از جمله مظهرات**



**تقال است** مثل خون نجس که منتقل بشود بچیزی که مستحب  
 نفس نبوده باشد مثل گلت دپشه و پیش و نحو آنها و بعضی  
 از علما حکم نموده اند بنجاست نجار متصاعدا از آب نجس در دفعی  
 که بر خورد بر جسم صیقا و قفاط نماید مگر اینکه معلوم بشود که آن قطره  
 از هواست و لکن اظهار آنست که احتمال بودن آن از هوا کفایت  
 میکند در حکم بظهارت **و از جمله مظهرات تقیه است** آن  
 بر طرف شدن دو ثلث عصیر است بعد از غلبان بنابر قول  
 نجاست و پاک میشود بظهارت آن دست متوجه شونده و یا  
 او و آلات طنج و اگر قطره از آن بریزد بجامه شخصی بعد و ثلث  
 رطوبت آن خشک بشود محکوم است بظهارت و اما بنا بر گفته  
 نزد ما که حکم نمودیم بظهارت عصیر حکم بسیار واضح است **و از جمله**  
**مظهرات استنکات است** مثل قوح قطره از بول مثل در آب  
 کثیر یا جاری **و از جمله مظهرات سلامت است** از چاه بنابر قول نجاست

یا اگر آب چاه متغیر نشود **و از جمله مظهرات** و از جمله آن تابع  
 شدن مسلمان است بخوی که گذشت غسل میت است بخوی  
 که گذشت و مخلوط شدن بغیر محرمات **و از جمله مظهرات نجاست**  
 که پاک کننده است باطن کفش یا چک یا قدم را که نجس بوده باشد  
 و بجز مسح بر زمین کفایت میکند هر چند بدون مشی بوده باشد  
 بلکه هر چند زمین تر بوده باشد و لکن احوط مراعات مشی بازده  
 ذراع است و پاک شدن آنها مشروط است بزوال عین نجاست  
 و اگر بجز نجاست عینی نبوده باشد با مسای مشی و مسح کفایت  
 میکند در حکم تطهیر آن **حائز حرمت استعمال طواف طلا و نقره**  
 چه در اکل و چه در غیر آن چه استعمال مرد بوده باشد یا زن و ظاهر علم  
 حرمت استعمال مثل سرسره دان و طروف ترناک و غایر آلات  
 قلیان و آلات زین و جام و شمیر و زنجیر و قندیل و شانیه  
 و میل و نحو آن است و مکرده است سوار شدن بر اسبیک در زین

و غسل کردن زمین مح



و جام او نقره بوده باشد و مکرده است استعمال غرق که بعضی  
از مواضع آنرا بنقره اندوده باشند و لکن واجب است که در  
استعمال از موضع فصد اجتناب نماید و طرف و سایر استعمالات  
کنار سواهی پوت و گوشتی که تذکره آنها معلوم نبوده باشند محسوب  
نمایند اگر علم نداشته باشد به اثر آنها بارطوبت  
و سایر استعمالات پوت مذکی در نماز و در غیر آن اگر ماکول  
الحم بوده باشد چه باخت شده باشد یا نکرده باشد علی الاظهر  
در آن تذکره واقع نمیشود بر آن و سگ و خوک و تذکره واقع  
میشود بر ماکول اللحم بلکه بر سباع عظامه و چیز که تذکره بر آن واقع  
نشود بحالت چه باخت بشود یا نه **تذکره** واجب است شستن  
طرف از نجاست شراب سه دفعه چه طرف صلب بوده  
باشد یا نباشد مثل سفال و گدازه و چوب هر چند احوط در غیر  
صلب اجتناب است و از مردن موش در آن یک دفعه از مردن

هر که نوعی است از موش هفت دفعه و از سایر نجاست  
یک دفعه و لکن مستحب است سه دفعه و از بولوغ سگ یعنی خوردن  
او چیزی را که در ظرف است بطرف زبان خود سه دفعه مره او را بخاک  
داده و دفعه دیگر تاب و واجب نیست در شستن بخاک بزخم آن بآب  
هر چند احوط جمع است در میان شستن بخاک خشک و خاک مرطوب  
بآب و واجب نیست که خاک پاک بوده باشد هر چند احوط مرطوب  
پاک بودن است و طحی است ببولوغ کلب پسیدن او بزبان  
و افتادن لعاب دهان او در ظرف عظامه علی حکم عروق و سایر  
رطوبات و اجزاء و فضلات او مثل سایر نجاست است  
و طحی ببولوغ عین و اگر سگ بخورد از چیزی جامه ای که در ظرف  
است و بر تخته و ظرف محکوم است نجاست آن چیزی که دهان او  
بر خورده است بآن بارطوبت و غسل ظرف واجب نیست  
و اگر یک سگ دود دفعه و بولوغ بعمل آورد یا چند سگی بولوغ



بعمل آورند و دفعه ششم کفایت میکند بخوبی که گذشت  
 و همچنین اگر منضم شود بولوح نجاست دیگری و واجب است  
 شستن ظرف از ولوح خاک مفت دفعه کفایت میکند  
 در شستن ظرف از آب قلیل اینک اگر بریزند در ظرف و بعد از آن  
 بهمنه بخوبی که مستحب بشود بخش را بعد از آن برون کنند از آن ظرف  
 بلکه اظهار آن است که اگر ظرف را از آب پر نمایند بقدریکه مستحب  
 بشود بخش را دیگر احتیاج بحکمت دادن نیست بلکه مجرد برون نمودن  
 آن آب کفایت میکند هر چند بالقی بوده باشد لکن مشروط  
 است که آن آلت را با دایمی که پاک نمایند داخل ظرف نکنند  
 چه ظرف بخش مثبت بوده باشد که مشقت داشته باشد کردن  
 آن یا نه و بدانکه اظهار استحباب پوشیدن آب است بتوبی  
 که ملاقات نماید بک و خاک در وقتیکه خشک باشند هر چند  
 در جوب احوط است و سجدت ریش در جامه که از نجاستی گرفته  
 باشند

باشند و در جامه که موش ترا نه باشد اگر خزان مرقی  
 نشود و در جامه که واقع بشود برکت مرده بلکه بر مطلق نجاست  
 و در ثوبی که حصول نجاست در آن مشکوک بوده باشد **کتاب**  
**الصلوة** و کلام در آن بیان میشود در ضمن چند مطلب **مطلب اول**  
 در مقدمات است و در آن چند مقصودات **مقصد اول** در  
 اقسام اوت بدانکه نماز یا واجب است یا سنت واجب آن  
 هفت است نماز یومیت و جمعه و عیدین و آیات و طواف  
 و اموات و هر نماز که آن واجب بکند بر خود بنزد مثل  
 آن و مندوب از نماز سوای مذکور است از سایر نمازها  
 بدانکه نماز یومیه پنج است نماز ظهر و عصر و مغرب و صبح و صبح  
 و هر یک از نماز ظهر و عصر و صبح چهار رکعت است در حضر  
 و در رکعت است در سفر و نماز مغرب سه رکعت است در سفر  
 و حضر و نماز صبح و رکعت است در سفر و حضر و نوافل یومیه سنی

کتاب الصلوة  
 در مقدمات نماز است



و چهار رکعت است مثل رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت  
 قبل از عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که شمرده  
 میشود بیک رکعت بعد از غشا و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت  
 نماز شفع و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله صبح و آخر افضل آنهاست  
 و اما نماز غفیل از جمله روایت نیست و لکن فضیلت بسیار در روایت  
 دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیه وَدَا التَّوَّابِينَ  
اِذْ ذَهَبَ مَا فَا صُنْبًا تا و کذلک تنجی المؤمنین و در ثانیه  
 بعد از حمد و عند مفاتیح الغیب تا اُخْرَایَه و در ثلثه لَا تُفْلِحُ  
اِلَّا بِمَنْحِ الْغَیْبِ الَّتِي لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ  
تُفْلِحَ عَلَیْكَ وَ اِلَیْهِ رُجُوعُ و آن تفعل فی کذا و کذا پس حاجت  
 خود را بیان کند و ایضا بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ یَقِیْنٍ وَ الْفَاوِدِ  
 پس نماز را تمام کند و در حدیث است که رسول نمیکند از خدا  
 حاجتی را مگر اینکه با وضو میفرماید و ساقط میشود نوافل ظهر و عصر و غیره

عَلَا طَائِفَتِیْ لَعَلَّی حَاجَتِیْ وَ اسْتَغْلِیْکَ یَحْیَیْ مُحَمَّدًا وَ اَلَهُ عَلَیْهِ وَ غُلَامًا قَاضِیًا لِحَاجَتِیْ

و اما نماز غفیل و سایر نوافل و اما سقوط و ببرد و عدم سقوط آن محل اشکال  
 است و سقوط احوط است و اما هر یک سقوط غفیل است و هرگاه  
 نماز بکند در ماکن از جهت پس از قرب عدم سقوط نوافل ظهرین  
 است **مقصود دوم** در بیان اوقات است **و اما** اول وقت  
 مختص بصلوة ظهر و زوال شمس است از وسط السماء تا اینکه بگذرد از  
 مان مقدار اداء آن با قیل و اجبات و شرائط منقوده پس آنوقت  
 مختص بعصر است و اول وقت مختص بنماز مغرب و غروب  
 آفتاب است تا اینکه بگذرد از زمان مقدار اداء آن بخوی که در ظهر  
 گذشت پس مشترک میشود با وقت غشا و تا اینکه باقی بماند  
 بنصف شب مقدار اداء غشا با قیل و اجبات و شرائط منقوده  
 پس آنوقت مختص بصلوة غشا است و اما در میگرد وقت غشا  
 نشو باشد واجب است تقدیم مغرب بر آن و همچنین است  
 کلام در ظهورین و در آن پیش و غروب آفتاب بگذشتن از غشی

در وقت غروب



مشرقی است از سمت الراس و اول وقت مختص بنهار  
 مع طلوع صبح صادق است و آخر آن طلوع آفتاب است  
 و وقت نافله ظهر زوال شمس است تا اقدم و مراد از قدم هفت  
 یا شش رکعت پس اگر شش رکعت نایب نماید و بگذرد از  
 آن الزوال مقدار دو سجده شش رکعت و نافله ظهر را نکرده باشد  
 مقام میدارد نماز ظهر را و وقت نافله عصر بعد از فراق الزمان ظهر است  
 تا چهار قدم پس اگر الزوال زوال مقدار چهار سجده شش رکعت بگذرد  
 و نافله عصر را نکرده باشد مقدم میدارد نماز عصر را و اگر در وقت  
 نافله ظهر یک رکعت از او را یا در وقت نافله عصر یک رکعت از  
 نافله عصر را بجا آورده باشد تمام بنماید مابقی آن نافله را تا هشت رکعت  
 به نیت اداء علی الظاهر هر چند وقت آن گذشت باشد لکن  
 احوط آنست که مابقی را تخفیف نماید یا بمعنی که اقتضای نماید بر  
 اقل چیزی که مجزی است مثل خواندن حمد فقط و یک یا سه

و نقل آن حتی بعضی از علماء حکم نموده اند که اگر تخفیف در صلوة  
 نشسته بیشتر از نماز ایستاده بود باید لازم است نماز نشسته  
 و احوط آنست که اقتضای نماید در مابقی به نیت قربت و احوط  
 اختصار این حکم است بجز در جمعه و زیاده میشود در روز جمعه بر شازده  
 رکعت چهار رکعت دیگر و افضل تقدیم آنست بر زوال روز  
 جمعه و افضل ازین تفریق است بین شش رکعت از رکعت  
 آورد و در وقت پس شدن آفتاب بر روی زمین و شش رکعت  
 دیگر را در وقت بلند شدن آفتاب و شش رکعت دیگر را نزدیک  
 زوال و در رکعت دیگر را در وقت شکست زوال و اگر یقین بر آن  
 بهم رساند افضل تاخیر در رکعت است از فریضه و مشغول شدن  
 بفریضه است در اول وقت هر چند ظاهر حواشی ایشان آن  
 در رکعت است قبل از فریضه در جای که لازم نیاید تاخیر جمعه  
 از اول وقت بقدریکو متعدد باشد و سرف و احوط بقدر

در وقت نماز  
 اگر در وقت نماز  
 اگر در وقت نماز  
 اگر در وقت نماز



تا خبر نوا فل بوم الجمع از زوال عمل آوردن آنهاست بعد  
از نماز عصر هر چند ظاهر جواز اتمام شش رکعت از آنهاست  
میان دو فرضه و اگر اتمام باین شش رکعت لازم داشته باشد  
تا خبر فرضه عصر از چهار قدم پس احوط بتر تأیید آنهاست از نماز  
عصر وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا بر طرف  
شدن سرخی مغربی و اگر بعد از شروع در دو رکعت آن زوال  
سرخی بشود پس ظاهر تمام آن دو رکعت است فقط اتم از اینک  
رکعت اولی باشد یا آخری و هرگاه قبل از شروع در آن بدانند که وقت  
پایان میرود در اثنای آن پس ظاهر عدم جواز شروع است و وقت نماز  
عقیده میان نماز مغرب و عشاء است قبل از بر طرف شدن  
شفق وقت دو رکعت و بتر بعد از نماز عشاء است تا نصف  
شب مستحب است که در اقامه نوافلی که بعد از نماز عشاء  
میکند قرار دهد مگر در شب رمضان که اظهر آن است که مجز است

در او میان تقدیم است و تأخیر به دن آنکه تأخیر چنانی داشت باشد  
و وقت نافله شب نصف شب است تا صبح صادق و هر چند بتر  
بعد صادق بوده باشد بهتر است و اگر صبح طلوع نماید و چهار رکعت  
از نافله شب را بعمل آورد و باشد جایز است که اتمام نماید بجمع آنرا  
مقی دو رکعت شفع و یک رکعت و تر کس می باید تخفیف بعمل آورد  
آنها را و بعضی تغییر نموده اند تخفیف را با قصر نمودن بحد اقل آنکه  
و آن احوط است هر چند ظاهر عدم لزوم مراعات این تقریر است  
و در رعایت که اگر باقی را بعد از نماز صبح قضا نماید و نماز صبح را در اول  
وقت بعمل بیاورد بهتر بوده باشد و اگر چهار رکعت را بعمل بیاورد  
صبح طلوع نماید جایز نیست عمل آوردن باقی مگر آنکه در اثناء نماز  
بوده باشد که در این صورت جایز است اتمام نمودن همان  
دو رکعت را و وقت نافله صبح بعد از فراغ از نماز شب است  
تا آنکه حرکت مشرقیه ظاهر شود و اگر آنرا بعمل بیاورد ظاهر نشود ابتدا



نماز صبح میسر بعد از قضا میباید و احوط آن است که نافله صبح  
 را بعد از صبح کاذب و قبل از صبح صادق بعمل آورد و مقتضای  
 این احتیاط اگر خواسته باشد بعد از صبح صادق بعمل آورد  
 احوط تقدیم فریضه است بر آن و عدم تعرض نیست قضایات  
 در آن مادامیکه سرخی مشرقی طلوع نموده باشد و فرقی نیست  
 در جواز تقدیم نافله صبح بر صبح میانه آنکه نماز شب را بعمل  
 آورده باشد یا نیاورده باشد و اگر بعمل آورده باشد میباید  
 نافله صبح را بعد از وتر بعمل بیاورد و جایز نیست قبل از آن و اگر  
 سرخی مشرقی ظاهر شود بعد از شروع در نافله صبح ظاهر جواز اتمام  
 است در این فرض مگر آنکه قبل از شروع بداند که در آستانای  
 سرخی ظاهر خواهد شد پس ظاهر عدم جواز است در این فرض  
 و جایز نیست تقدیم نماز شب از نصف شب مگر از برای  
 صاحب غفندی که اصحاب به هر که آن عقد منع نمایند از فضل صلوة

در وقت آن پس جایز است بجهت چنین شخصی تقدیم آن نیست  
 تعجیل لمن بعد از فضل نماز عشاء و بهتر تا میسر است تا آنکه ثلث اول  
 شب بگذرد و قضا نماز شب افضل است از تقدیم آن بر نصف  
 شب و اگر مقدم بدارد و در وقت بیدار بشود یا آنکه عذر از آن بدارد  
 ظاهر آنست که دیگر که فصل آن مشروع نیست و جایز است قضا  
 فرایض در هر وقتی مادامیکه وقت صلوة مفروضه تنگ نشده باشد  
 و اگر وقت آن شده باشد واجب است تقدیم آن بر قضا و جایز  
 است قضا آنرا قبل یا در هر وقتی مادامیکه وقت فریضه داخل  
 نشده باشد و اگر وقت آن داخل شده باشد میباید فریضه را  
 مقدم داشت بر قضا و آنرا قبل و جایز نیست نافله نمودن بر یکدیگر  
 اگر مشغول بقضا فریضه بوده باشد و اگر جواز است نسبت  
 به یکدیگر و مساوی مشغول بقضا یا غیر بوده باشد مثل آنکه خود را  
 اجاره داده باشد یا غیر یا ولی مبتنی بوده باشد که قضا بر او لازم بوده



باشد و اول وقت افضل است مگر در تائیر ظهرین تا بعد از  
 نماز و تائیر غروبین از برای کسی که کوچ نموده باشد از سوختن  
 نماز در مشعر بشود و تائیر غروب تا اول صبح حره مغربیه و تائیر ظان  
 بوقت در جای که عمل نماز جایز باشد تا آنکه یقین بوقت نیاید  
 و تائیر دفعه اخشبین تا اینکه افواج آنها نماید و تائیر نماز شب تا آخر  
 شب و تائیر سلس و مبطلون ظهر را تا اینکه جمیع نماید میان آن  
 و عصر و تائیر سلس و مبطلون مغرب را تا اینکه جمیع نماید آن غشا  
 و همچنین است سستی غمه و تائیر نماز و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر  
 صاحب عذر مثل شخصی که ستر عورت نداشته باشد  
 یا جامه پاک نداشته باشد تا آخر وقت و تائیر مریدیه طفل نیز  
 گذشت ظهر و عصر و تا آخر وقت تا اینکه بعد از شستن جامه  
 خود چهار نماز را بشوید ظاهر یا با نجاست خفیفه بعل آورد  
 و تائیر نماز تا آنکه در دهانه بشود و نماز را تمام نماید و تائیر وقتیکه

مشتمل

مشتمل بر وجه الحاکم بوده باشد از قوسه و اقبال و فراخ بال و تائیر شخصی  
 که مشغول است بقضاء حاجت مؤمن و بدین وقت تقدیم نموده  
 نماز از وقت آن و در وقتیکه علم بوقت ممکن بوده باشد بهائیرت  
 عمل ظهر و بهائیرت اعتقاد نمودن بیک واحد بدینول وقت و اگر وقت  
 عمل نیاید بطن در صورتیکه جایز است و بعد ظاهر شود که همه نماز او  
 از خارج وقت واقع شده است نماز او باطل است و حجرات  
 نماز او اگر وقت داخل شود پیش از فراغ از آن و اگر پیش از  
 وقت نماز بنده عذر یا سحر یا جهل یا نماز او باطل است هر چند  
 وقت قبل از فراغ از نماز داخل بشود و هرگاه فراموش کند را  
 عات وقت را و لکن نماز تمام در وقت واقع بشود اظهر است  
 آن نماز است و اگر سهوا نماز کند قبل از نماز ظهر بعمل آورد  
 و متذکر نشود تا بعد از نماز آن نماز حجرات و اگر در وقت مشترک  
 واقع شده باشد باطل است اگر در وقت شخصی ظهر بعمل آید



باشد هر چند بعضی از آن بود و باشد و در صورت سخت  
 نماز ظهر را بعمل می آورد و مثل این است حکم مغرب و عشا  
 و اگر متذکر بشود قبل از فراغ نماز عدول مینماید بنماز سابق اگر  
 از آنکه در وقت مختص از نماز سابق واقع شده باشد یا در وقت  
 مشترک و در نماز ظهر و عصر عدول تا قبل از سلام ممکن است در نماز  
 مغرب و عشا عدول مینماید مادامیکه رکوع رکعت چهارم داخل  
 نشده باشد و الا عدول ممکن نیست و بدانکه کسی که رکعت از آن  
 وقت به باشد شرط در آن نماید پس لازم است بر او اقدام نماید  
 بنماز و بمنزله آنست که تمام نماز را در وقت ادراک نموده باشد  
 پس اگر ادراک نماید وقت پنج رکعت را قبل از غروب  
 یا وقت چهار رکعت را قبل از نصف شب واجبست بر او که بنماز  
 نماز را بعمل بیاورد **مقصد** در قبلاست بدانکه در اجابت  
 در نمازهای واجب استقبال کعبه با امکان و بدون مشقت

مستحب  
 استقبال کعبه

بیماری

بسیاری بحالت قهراً ممکن نبوده باشد علم بعین کعبه مگر  
 بشقت بسیاری عادت پس استقبال جهت کعبه کفایت میکند  
 بجزایز نماز نافله در حالت راه رفتن و در حالت سواری هر چند  
 بغیر قبله بوده باشد عا الا ظهر و کفایت میکند در صورت مذکوره  
 بجهت رکوع و سجود اگر چه بر جهت رکوع کمتر بجهت سجود بیشتر و هرگاه در سواری  
 نماز نافله بکند در روی او پوشیده باشد روی خود را ظاهر نکند و کفایت  
 ایستادن برای سجود و جایز نیست نماز فريضه در حالت سواری  
 مگر با عذر مثل خوف و مرض یا تعذر نزول لکن واجبست بر او  
 قبله بقدر امکان هر چند بسوار شدن حیوان بوده باشد معکوس  
 و هرگاه ممکن نبوده باشد استقرار لکن ممکن بوده باشد نماز  
 در حالت سواری و راه رفتن پس احوط تقدیم اول است اگر استیفاء  
 افعال نماز در آن پیشتر بوده باشد و تقدیم ثانی است اگر  
 در آن پیشتر بوده باشد و هرگاه حالتین مساوی بوده باشد



پس حکم تحریر است و احوط در حالت عذر تاخیر نماز است  
تا آخر وقت و واجب است که یکبار در کشتی نماز می کنند رو بقبله  
بایستد و بقدر امکان هر چند کشتی در برزند و هرگاه معرفت قبله  
ممکن نباشد پس احوط آنست که نماز کند بجنب رکعتی و هرگاه  
قبله ممکن بوده باشد پس بکبره الاحرام را بطرف قبله بگوید بعد بایستد  
بطرف رکعتی و غیر یمن رساند و در زدن آن بطرف غیر قبله واجب  
نیست بر شخص آنکه در برزند بطرف قبله چنانچه در زلفیه واجب بود  
و جایز است ایما در نافله سفر که رکعتی واقع می شود و هرگاه علم  
بقبله ممکن بوده باشد آن مقدم است مگر ممکن نبوده باشد  
می باید تحقیق مطنه نماید الاقوی فالاقوی و هرگاه طی نیز ممکن نبوده  
باشد هر نماز واجب را بجهت یمن بعمل آورد و هرگاه وقت  
تمت بوده باشد یا خوف دزد و یا نور در زده باشد به طرف  
که خواهد نماز کند جایز است نماز کردن بقبله مسلمانان اعم از آنکه

افاده علم بجهت کند یا مطنه و هرگاه در قبله اهل بلد مسلمان اجتماع  
نماید بجهت اوطن برخطه حاصل شود واجب است بر او عمل نماید  
بر طعنون خود و جایز نیست نماز واجبی در حالت احتیاط در وسط  
کعبه اگر نماز مستقی بوده باشد یا نماز واجبی بوده باشد و شخص  
مضطرب بوده باشد یا نماز است در استقبال مرد بپاری از کعبه که خواسته  
باشد و جایز نیست نماز در پشت بام کعبه یا مکان نزدیک  
و اگر نزول ممکن نبوده باشد جایز است و لکن در جمیع حالات  
نماز بعضی از کعبه میساید پیش روی او ظاهر بوده باشد پس اگر در  
حالت سجود سر را می ذی آخر کعبه بوده باشد نماز او باطل است  
و اگر نماز کند بطرف قبله پس ظاهر می شود فقط و اعاده نماز نکند  
اگر پشت بقبله یا بطرف شرق و جنوب بعمل آورده باشد اگر وقت  
باقی باشد و اعاده واجب نیست یا خروج وقت هر چند باطل  
در صورت استند بار اعاده است مطلقا و اگر نماز در میان



شرق و مغرب بعمل آمده باشد اعاده لازم نیست چه در وقت  
و چه در خارج وقت و اگر ظاهر شود خطا در اثنای نماز پس  
اگر آن خوف بجهت شرق و مغرب رسیده باشد بر میگردد بطرف  
قبول و اگر بجهت شرق یا مغرب استعداده رسیده باشد بر او لازم  
است اعاده نماز اگر وقت باقی باشد و اگر وقت پر  
برود و احوط آن است که برگردد بطرف قبول و نماز را تمام کند  
پس قضا آنرا بعمل آید در **فصل چهارم** در لباس و مکان است  
و در آن دو فصل است **فصل اول** در لباس است بدانکه  
واجب است سترحورت در نماز آنرا اینکه نظر کننده  
بوده باشد یا نبوده باشد و اگر سترحورت او مکشوف  
بوده باشد فرزند او و سپایه لباس و بدو آن مصطفی پاک  
بوده باشد پس اگر لباس یا بدن مصطفی نجس بوده باشد  
نماز را اعاده نمایند بآن تفصیل که در مطلب ششم کتاب مذکور

در احوط فصل دوم گذشت با نجاسات نماید و میباید لباس  
مصطفی نجس نبوده باشد پس اگر نماز بکند در لباس نجس یا نام  
بغضب نماز او باطل است اتم آنرا اینکه سترحورت بوده باشد  
یا نه بلکه اظهار حکم بطلان است هر چند مغضوب لباس نبوده  
باشد بلکه با شخص بوده باشد مثل آنکه سترحورتی یا لیل غصبی  
و نحو آنها و جاهل بستر حرام را همال در تعلیم آن نموده باشد معذور  
نیست بلی اگر جاهل بخصیت برده باشد یا از موش کرده باشد  
اگر نماز او صحیح است و اگر مطلع شود بخصیت در اثناء نماز بکند  
مغضوب را و با لباس سترحورت خود نماید و اگر  
مکمل نبوده باشد نماز او باطل نماید و تحصیل لباس ستر  
نماید پس اعاده نماید و حرام است نماز در جلد میت ستر  
نفس سائده در جلد و پشم و مو و غیره **فصل پنجم** صاحب نفس آنکه  
هر چند تمسک و در باغت شده باشد بلکه هر چند مصوب مصطفی



بوده باشد مثل موی که بلباس حبیبه باشد و جایز است  
نماز در موی خرم که اظهر جوار است در پوست آن و در موی پوست  
سجده هر چند احوط ترک است و جایز است نماز در پوست  
سنگی از دست مسلمان بگوید یا از بلاد دیگر که اگر از ایشان مسلمان  
بوده باشند اسلام و کفر فرود شده ظاهر نبوده باشد و اما  
اگر بگوید از دست کافری یا بلدی که اکثر ایشان کافر بوده باشند  
و حال فرود شده ظاهر نبوده باشد پس نماز در آن جایز  
نیست و جایز نیست نماز در هر محض بکته مرد در حالت احتیاض  
و اما در حالت ضرورت پس باکی نیست و اما اگر بر مالا تیمم بالصلاة  
فیه بوده باشد پس اظهر جوار است هر چند احوط منع است  
حق این که صدوق ره فرموده است جایز نیست نماز در بند زیر  
جامه که سر او از بریشم بوده باشد و مراد از مالا تیمم بالصلاة فیه  
آنست که آن لباس نفقه و هیئت ساتر عورتین نبوده باشد  
مثل کلاه

مثل کلاه و چکمه و قل بند و بند بر جامه و مثل آن و اما اگر بر سر  
منبره بوده باشد بجز آنکه نماز در آن صحیح است مثل پنبه  
و غیر آن پس نماز در آن جایز است بشرط آنکه خلیط استسکات  
نبوده باشد بجهتی که بان ثوب بریشم محض بگویند و نماز  
است سجده نمودن بر بریشم آنکه بعضی آن از چهار انگشت  
مضموم بیشتر نباشد و جایز است جناب ثوب بریشم و روش  
نمودن آن و سوار شدن بر آن و بالش و طاف نمودن  
و اگر نیاید مصلی بفروردی و فرود می در لبس و بر نبوده باشد  
عریان نماز بکند و اگر نیاید مگر بر بریشم و ثوب بخش را و فرود  
در لبس بی از آنها داشته باشد احوط اختیار ثوب  
بخشی است و باطل است نماز در لباس طلا هر چند  
مالا تیمم بالصلاة فیه باشد مثل آنکه بر چند روش از طلا  
فیه نبوده باشد و نه قبا و قل بند و اما مثل اشرفی پس جایز است



که با مصلی بوده باشد و جایز است پوشیدن حریر و طلا بجهت زنان  
و جایز است نماز در پیشم میته لکن اگر کند باشد میباید  
موضع طاق را بشوید و مکره است لباس سیاه و سواد ای حمامه  
و چکمه و جبا و دور نیت است تا لبس آن در تمام ماه حرام  
و مکره است نماز اینک تنگ بپندد بر بالای جامه و مکره است اینکه  
بگذارند ثوب را در زیر بال خود و بر گرداند آنرا و بر منکب  
واحد خود بپنندد و مکره است نماز در جامه بغیر جنک و ملکوت  
و هنر بستن و نقاب انداختن و قبای تنگ در غیر خوب  
بستن در وسط نماز و امامت نمودن بغیر روزا بلکه مکره است  
نماز در غیر روزا از برای هر کسی که داهد روزا بوده باشد  
هر چند بغیر امام بوده باشد و مکره است که داشتن آهن  
با خود ظاهر و مکره است نماز در جامه کسی که متهم یا معلوم  
بوده باشد بعد بمبالات داشتن از نجاسات و نجس

و استغفر

و استحباب فضالت بغیر ماکول الا و مکره است نماز در  
توبیکه در او تمثال بوده باشد و در انگشتی که در آن صورت  
بوده باشد چه صورت حیوان بوده باشد چه صورت غیر  
آن و مکره است نماز اگر در مقابل قبله باشد و بوده باشد که آن  
تمثال بوده باشد مگر آنکه او را بپوشند و مکره است نماز  
در هر دو همی که در آن صورت بوده باشد و لکن اگر است  
زایل میشود یا تخفیف مییابد در وقتی که آنرا در جامه بپنند  
یا در میمانی بریزد و بپندد آنرا در وسط خود بپنندد و در جامه خلف  
او قرار ببرد و مکره است نماز در چیزی که ظاهر قدم را بپوشد  
و چیزی از سائر اینها باشد مگر فعل عربی که نماز در آن مستحب  
است بدانکه عورت مرد قضا است و انثیان و طلقه  
دبر لکن مستحب است ستر باین ناف و زانو بلکه احوط ستر  
ناف است تا ناف ساق و جایز است که بپوشد



عورت خود را به چیزی که عورت را بهوشد مثل ثوب  
و علف و برکت و کل لکن احوط تقدیم اول است اگر ممکن  
باشد و الا پس تاخیر است میان علف و برکت و اگر آنها نیز ممکن  
نباشد پس تشریف باید لعل و اگر ستر ممکن نبوده باشد نماز را  
عریان یا بعلی اگر و لکن در هر دو حالت بجهت رکوع و سجود در بر نشاندن  
بیماید لکن اشاره بجهت سجود پیشتر بوده باشد از رکوع و سجود  
بجهت هر دو در حالت قیام است اگر نماز او قائماً بوده باشد  
و در حالت جلوس است اگر نماز بکند جالس او آتیه صلوة  
عاری قائم پس می نشیند در حالت تشهد و بعد از تشهد  
بر میخیزد و نماز را تمام میکند اگر بقیه بوده باشد از رکعات  
و الا سلام میگوید همان در حالت جلوس و واجب است  
بر عاری ستر قبل بدو دست و اما در پس او مستور است  
بدور آن و بدانکه مناط در صلوة قائم بجهت عاری عدم نظر  
کنند

کنند بر عورت است در حالت است و خفا و  
در نماز هر چند احتمال بدید آمدن ناظر را در نشاء لکن اگر  
در نشاء ناظر بهر سبب پس می نشیند و نماز را جالس بعمل می  
آورد و اگر مطمئن بکند وجود ساتری را در وقت پس واجب  
است بر او تاخیر نماز و اگر مطمئن نباشد است با شد پس ظاهر  
عدم وجوب تاخیر است و مستحب است بجهت عاوة نماز  
جماعت باین کیفیت که بنشینند بمثل ایشان در یک  
صف و لکن امام بقدر روز و نو پیشتر بنشینند و نماز بکنند  
و بجهت رکوع و سجود ایما بعمل آورند و اگر احتیاج بزرگ باشد بر صف  
واحد ایستاد پس حکم آن مثل صف اول است و بدانکه  
همه چه در زن عورت است و واجب است که ستر نماید  
مجموعه جسد را در نماز مگر در دو دست از بند آن و در پاهای  
هر چند احوط ستر قد عین و کفایت است و واجب است بر زن



ترجیح یکسوی خود هر چند ناظری نبوده باشد و جایز است  
بجایگزینی کثرت و دخترها بالغه نشودان سرخو باز کردن در نماز مستحب  
است بجهت روستا و خروج بدن خود در حالت نماز آنقدر که  
بجای عادت مستورات و در آن احوال است و عمامه و زیره  
انتم است و در حدیث است که اگر کسی در رکعت نماز بکند  
با عمامه فضیلت او با کسی که عمامه نزده باشد مثل فضل  
پیغمبر است بر امت خود **فصل دوم** در مکان است بدانکه  
واجب است که مکان مصلی مباح بوده باشد هر چند شایسته  
حال دلالت بر آن بکند مثل آنکه قرینه بوده باشد که دلالت  
بکند بر رضای مالک و ظاهر جواز اکتفاء است بدلالة طبیعت  
هر چند احوط اعتبار علم است لکن ظاهر عدم خلاف است  
در میان اعیان در جواز نماز در محراب و بوستانها در وقتیکه  
ضرر مالک نرسد و نبوده باشد در آنجا چیزی که دلالت بکند

در مکان

بر عدم رضای او هر چند محراب صغیر یا مجنون بوده باشد  
و همچنین است علم در آسیا و حمامات و کاروانسرا  
و کما آن که بجز عدم چیزی که دلالت بکند بر عدم رضای  
مالک اکتفاء میتوان نمود و باطل میشود نماز در مکان غصبی  
با علم بغصبیت در حالت اختیار هر چند جاهل بحکم مسئله  
بوده باشد و تقصیر در تعلیم آن نموده باشد پس اگر جاهل  
بغصبیت بوده باشد یا مضطر بوده باشد مثل مجوس یا کسی  
بوده باشد نماز ایجاب است و شرایط اظهارات موضع  
جهله در سجود و اگر مشتبه شود مکان پاک ببلکان نجس پس  
واجب است اجتناب اگر محصور باشد عادت مثل  
بلک خانه یا دوفانه مثل و اگر محصور نباشد پس واجب  
بنت اجتناب مثل حواصی مثل چهار نعلت نماز در  
حالتیکه در برابر او یا پیش روی او زنی بوده باشد که نماز بکند



مکانی میان ایشان جایلی بوده باشد یا در ذراع و درین  
و دو موقوف ایشان فاصله بوده باشد یا زن در خلف  
واقع شده باشد هر چند بقدر یک شبر بوده باشد هر چند احوط  
در فرض اجتر تا خورن است بخو که در همه حالات نماز  
حتی حالت سجود محاذی بشود بی هیچ جزا از بدن او هیچ جزا از بدن  
مرد و اگر گویا زن سبقت نماز نموده باشد و بعد آن دیگری  
بیاید و در مقابل یا پیش از شروع نماز نماید نماز او را  
باطل است و اگر یک بعد از شروع نماز نماید نماز هر دو باطل است  
و اگر بصلوة دیگری نشوند تا بعد از شروع در نماز پس اظهر  
صحت هر دو نماز است و فرقی نیست در نماز میان دو جمعی  
و سنتی و جماعت و منفرد و ایضا فرقی نیست در نماز  
زن میان مرد و بی و اما مرد پس اظهر عدم تفاوت نماز است  
بسیب نماز دختر بالغ بخدا و هر چند احوط است

مطلع

و اگر یکی

و اگر یکی از مرد یا زن بر مکان مرتفعی نماز بکند و از اس  
المکان تا موقوف دیگری ده ذراع بنوده باشد کسی  
اگر خط مستقیمی از موقوف احدی تا موقوف دیگری  
ده ذراع بوده باشد پس اظهر صحت هر دو نماز است و اگر  
نماز در حمام حتی در جاسه کن در رفانه که بول یا غائط در آن کرده  
باشد و در وادی مورچه و در مواضعیکه محل جریان آب است  
و در شوره زار و در ریگ زار و در میان قبرستان سوا  
قبور ائمه علیهم السلام و احوط عدم جواز نماز است در پیش  
قبور ائمه علیهم السلام و اما نماز در محاذی سه قبر امام عا و پای  
آن پس محل اشکالت هر چند اظهر جواز است  
و زایل میشود اگر است اگر در میان مصلی و قبور عاریلی  
بوده باشد یا ده ذراع فاصله بوده باشد و اگر دست  
نماز در رفانه ای که حیثیتش است بجهت از دفن آتش



مثل مصلح و قون حمام و نحو آن و در آن که در آن مسکون  
باشد و در آن نجس و در جاده مادامیکس مانع رود کنند  
نباشد و در محل بتن آب و الاغ و قاطر و مکره است نماز  
کردن و حال اینکه پیش روی شخص آتش یا صورت بود  
باشد و تحقیق میباید که اهرت تغییر دادن صورت خود را  
بر طرف نمودن و چشم یا یکی از آن را بر طرف نماید  
افضل است یا بهوش آمدن جوئی یا بهودن انصورت  
در غیر جهه قبله یا بهودن آن در زیر دو قدم و مکره است نماز  
و حال آنکه در پیش روی مصلی نوشته باشد یا آدمی  
بوده باشد مواجد یا دیری که باز بوده باشد یا ششیر برهنه  
یا خرم کندم که از گاه جدا نموده باشند و از برای مصلی  
که در پیش روی خود ستر قرار دهد مثل عصا یا کلاه یا تبر  
یا تیغ یا تکی از خاک یا خط یا نحو آنها علی افضل ارفع است

از ارض بختی که مانع از مرور بوده باشد و فرقی نیست در سجده  
ستر در میان امام و ماموم و منفرد پس سجده است افند  
ستر بجهت امام و اهل صف اول غیر از شخصی که در خلف امام  
واقع است و اما این شخص واقع در خلف سایر صفوف  
پس خارج است بجهت ایشان آن شخصی را که پیش ایشان  
ایستاده است بجهت خود ستر قرار دهند و مکره است مرور  
در پیش مصلی علی اگر بجهت او ستر بوده باشد پس ظاهر عدم  
کراهت مرور است در خارج آن **تجیه** بدانکه نماز واجب  
در مسجد افضل است و سنتی در منزل مکرر و قنیه امتد  
پروی نمودن غیر بوده باشد یا دو ایمن بوده باشد شخص  
از نفس خود از ریاء پس در این صورت مستحب است  
ایمان آن نیز در مسجد و مستحب است که مسجد غیر مستقف  
بوده باشد و محل تطهیر از حدث و خبث در در مسجد



بوده باشد و متعارف در دیوار مسجد بوده باشد نه در وسط  
آن و مکروه است بلند نمودن مناره از پید از سطح مسجد و سبقت  
است که در وقت داخل شدن مسجد پای راست را مقدم  
بدارد و بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ وَالْحَوْلُ لِلَّهِ يَا اللَّهُ  
و در وقت چپ پای چپ را مقدم بدارد و بگوید  
بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و سبقت است در چپ  
و دخول مسجد که نعلین خود را ملاحظه نماید که نجس نباشد  
و سبقت است تغییر نمودن مسجد و جاروب کردن  
و در شب چراغ روشن کردن و جایز است خواب نمودن  
مسجدی اگر در شرف الهمدام بوده باشد بلکه جماعتی واجب  
دانسته اند در وقتیکه ترسیده بشود از خواب شدن  
آن بر بعضی از متردین و ایضا جایز است خواب  
نمودن مسجد بجهت توسع مخصوصا در وقتیکه احتیاج

بنوع بود و باشد و جایز است که در می اعداد نماید  
در مسجد برای مصیحت عامه مثل از حمام مسکن در دخول  
و خروج و جایز است که عرف نماید آلات مسجد را و غیر آن از  
سایر مسجد در وقتی که بدانند عدم احتیاج مسجد بان اطمینان  
و قیضا و اگر عین محتاج بان نباشد و لیکن قیضا محتاج بآن پس  
اطمینان از عرف آن است و قیضا و گاهی بآن محتاج و عرف منفعت  
آن در مصالح مسجد از تعمیر و تعمیر و نحو آن علی اگر مسجد خراب  
شده باشد و وطن قوی بر عدم آبادی آن باشد ابدال پس اطمینان  
جواز عرف آنست در مسجد دیگر و مکروه است بلند نمودن  
دیوار مسجد و قرار دادن محراب در خارج دیوار مسجد و راه  
قرار دادن مسجد اگر لازم نیاید تغییر صورت مسجد بیت  
الاحرام است و مکروه است در مسجد بیع و شرا و در راه دادن  
مجنون و طفل غیر موثق به و اما مکرم نمودن پس محل



اشغال است و احوط اجتناب است بپیدا در اوقات  
نماز مکروه است در مسجد طلب گم شده کردن یا طلب صاحب  
آنرا نمودن و خواندن شعر یا طبل و شعری که در آن منفعت  
دینی نبوده باشد و اقامه حدود و بلند نمودن صورت  
مکرر گزافا هر چند احوط عدم رفعت در آن نیز مکروه است  
اقتصاد آن نماید و مکروه است در مسجد عمل صنعت نمودن  
و ایضا مکروه است که داخل مسجد بشود و مال آنکه درین ادبوی  
اذیت رساننده داشته باشد مثل سیر و پیاز و حیوان  
و مکروه است در مسجد آب پنبی یا بلغم سینه انداختن کشتن  
شپش و اگر این سه را در مسجد به پلند با خاک پیوسته  
و مکروه است در مسجد انداختن سنگ یا استخوان یا نخ  
آن با انگشت یا بخدشه و مکروه است در مسجد کوف نمودن  
عورت با عدم ناظر محترم و نقش صور غیر ذی الارواح و همچنین

ذی الارواح اگر جایز بدانیم آنرا و حرام است نقش نمودن  
مسجد بطلا و افعال نجات در آن اگر مستلزم تکلیف است  
آن باشد هر چند احوط منع است هر چند مستلزم تکلیف است  
نبوده باشد و حرام است پریدن بر دهن سنگ ریزه  
از مسجد اگر چه مسجد یا جز آفات مسجد باشد و اگر پریدن بر دهن  
چسباید بر گرداند و اگر نیز زلف خاک و بوی مسجد بوده باشد پس  
اطهر جواز از اضرار است بلکه سبقت و حرام است  
متعرض شدن معبد یهود و نصاری اگر اهل آن اهل فحش  
بوده باشند و اگر در در اطراف واقع شده باشد جایز  
است استعمال آن است آن در مسجد بلکه جایز است کفشی  
همان معبد را مسجد قرار بدهد و جواب بکنند چیزی را که سبقت  
مقتضی آنست مثل قرار دادن محراب در دیوار آن  
فایده بدانکه اگر کسی سبقت بگیرد بسوی مکانی از مسجد



بار وضات متبرکه که پس ادا ولی است بآن مکان مایه  
 بقیت در آن و همچنین است اگر مفارقت بکند و لکن  
 در نیت احوال بآن مکان مایه میگوید بقیت بوده باشد در صل  
 او هر چند مثل تسبیح و قدر بندی و چل در آن مکان باقی باشد  
 و صعب کند مکان او کنه کار است و نماز آن در چنین  
 مکانی صحیح نیست و اگر مفارقت بکند و نیت عود داشت  
 باشد و لکن در صل در آن مکان داشته باشد پس اظهر عدم  
 اولویت است و اگر مفارقت بکند در صل و باقی باشد  
 و لکن نیت عود نداشته باشد پس اظهر جواز نماز بخیر است  
 در آن مکان و اگر در صل باقی باشد و نیت عود داشته باشد  
 و لکن آن روز و آن شب حاضر نشود در آن مکان پس اظهر  
 جواز نماز بخیر است در آن مکان و اگر سبقت نماید در مکانی  
 مسجد یا در وضه متبرکه که صلوة جماعت در آن اقامه میشود

در صل او نیز در آن مکان بوده باشد بعد مفارقت بکند  
 و نیت عود داشته باشد اقامه جماعت بشود و این  
 شخص حاضر شود و بسبب آن مکان خالی فرض در صفوف  
 حاصل بشود پس اظهر جواز برداشتن رطل و نماز گذاردن  
 در آن محل است لکن احوط عدم وضع رطل است و چنین  
 مکانی که جماعت اقامه میشود با محلی تردد و زوار است بخیر  
 این فعل منشا تحلیل ایشان بوده باشد و احوط بحال  
 غیر رعایت حال و وضع رطل است در یک روز و یک شب و اگر  
 دو نفر سبقت نمایند در یک فعل پس مکانی از مسجد مثلاً  
 محل تفرقه نمایند **مقصد پنجم** در اذان و اقامه است بدانکه  
 اذان و اقامه مستحب اند در قرا یض یومیه مخصوصاً  
 در نمازهای جهریه مخصوصاً نماز صبح و مغرب و فقط  
 میشود اذان نماز ثنائی از برای هر جمع کننده میانه دو نماز

مقصد پنجم در اذان  
 و اقامه است



و مراد جمیع اینست که نافله نگیرد در میانه آن دو نماز و فصل  
بیشتر امور است فاصله غیر مرتبه بنماز پنجم واقع نشود پس بوقوع  
نافله یا فصل گذارن جمیع نخواهد بود و یلیق به اذان از آنکه هر چند در  
روز جمعه بوده باشد در وقتیکه نماز ظهر را در آن روز بعمل آورده  
باشد اگر نماز جمعه بعمل آورده باشد پس شاید احوط  
ترک آن بوده باشد و ایضا ساقط میشود اذان عصر در عرفه  
و اذان عشا شب شعر اطعام و ظاهراً عدم جواز ایتیان  
است در این دو موقع و جواز ایتیان است در اول هر چند  
احوط در آن نیز ترک است و ایضا ساقط میشود اذان از برای  
قضا کنندگان نمازهای متعدده که اذان گفته باشد در نماز  
اول آن هر چند اظهر افضلیت ایتیان آن است در هر نماز  
زی که قضا آن یکنواخت است ساقط میشود اذان و اقامه  
از آنکه یکبار در مسجد در آورده نماز بکند و حال آنکه قبل از آن

نماز جماعتی در مسجد بعمل آمده باشد که اذان و اقامه گفت  
باشند لکن بشرط آنکه از نصف جماعت بقیه بوده باشد  
هر چند یک نفر بوده باشد و بهیئت خود باقی باشد بشرط دیگر  
آنکه مکان وحدت موقی داشته باشد پس اگر جماعت  
در حجره از مسجد واقع شده باشد و در آورده نماز بکند در حجره  
دیگری از مسجد پس اظهر عدم سقوط است بشرط دیگر عدم  
خروج وقت است پس اگر جماعت اولی ظهرین را مثلاً  
در وقت بعمل آورند و بعضی از آنها مشغول تعقیب  
باشند تا وقت مغرب پس اظهر عدم سقوط است از شخصی  
که اراده نماز مغرب نماید و اظهر عدم فرق است در سقوط  
میانه نماز اول و قضا اتم از آنکه قضا بهیئت خود بوده باشد  
یا غیره آن نماز قضا اعمال با نماز جماعت واقع بوده  
باشد یا مخالف و آن نماز اول اعمال فرقیه واقع بوده باشد



مثل ظهر یا ظهر یا مخالف مثل ظهر بصر یا بالسکس و ذوق  
 نیست در سقوط میانه آنکه تمام شده باشد غار جماعت  
 باشد و اظهر عدم سقوط است اگر امام جماعت اهل طواف  
 بوده باشد و اگر شیعه اثنی عشری بوده باشد پس اظهر  
 سقوط است هر چند جایز الاقدا نبوده باشد و اظهر آنست  
 که منع در این موضع محمول است بر کراهت هر چند احوط ترک  
 است و کیفیت اذان اقامه بخوبی است که معهود  
 است و تکرار اذان اذان چهار دفعه است و تملیل در آخر  
 اقامه یک دفعه و اما شهادت بولایت امیر المؤمنین  
 پس آن جزو اذان نیست لکن باکی نیست اگر بگوید بقصد  
 برکت بلکه اظهر استحباب ذکر آنست در اذان بلکه در اقامه  
 نیز جایز است اذان طفل میخواندند و نمیشد آن نمود  
 باذان طفل غیر میخواند باذان غیر شیعه اثنی عشری و باذان غیر

مرتب میباشد اذان و اقامه و میانه فضول آنها مستحب  
 است بجهت محکم اینکه نصیب نماید بجهت اذان شخص عاقل را  
 و اینکه شنیده آفتوت بوده باشد مستحب است اینکه مؤذن  
 بصیر باوقات بوده باشد و پاک بوده باشد از عادت  
 و بیاید در مکان مرتفعی در و بقبله بوده باشد و مثالی بوده  
 باشد در اذان و سریع بوده باشد در اقامه و وقف نماید  
 در او و فضول اذان اقامه و سخن نگوید در وسط اذان  
 و اقامه بلکه ظاهر بعضی از اخبار حرمت کلام است در  
 اقامه لکن اظهر حمل است بر کراهت و مؤکد میشود  
 کراهت بعد از قول اقامه گوینده قد قامت الصلوة  
 و اما سخنی که متعلق بنماز داشته باشد از تعلیم امام یا تسبیح  
 مصف یا مثل آنها پس اظهر عدم کراهت است هر چند شیخ  
 استناد مخصوص کلامی است که متعلق بتقدیم امام بوده باشد



بلکه بشاید احوط تقدیم مثل اشاره است بر لام هر چند در  
تقدیم نام بوده باشد اگر سخن بگوید در اثنا اقامه سب  
است که اعاده نماید اقامه را مستحب است که فصل قرار دهد  
در میان اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا سجده یا بقعودی  
یا بکام برداشتنی و در مغرب بکام برداشتن یا بسکونی  
یا پیشوایان احوط تخصیص دو رکعت است بنوافل مرتبه  
در اوقات خود استفاده از بعضی از اجزاء افضلیت یافته  
است نسبت به بقعود و مجری است قول الله در میان  
اذان و اقامه و در حدیث است که کسی اذان بگوید بعد  
سجده بکند و بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّي سَجَدْتُ لَكَ خَلًا  
صَفَا خَشِعًا مِي آنرا در صدای گنایان او را در میراث که  
میگوید شخص بعد از آنکه از اذان فارغ بشود و بر نشیند  
اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًا وَ دِرْزِي دَارًا وَ اجْعَلْ لِي عِنْدَ قَبِي

رَسُولِ اللَّهِ قَارًا وَ مُتَقَرًّا وَ شَيْخَ طَوْسِي دَر مَصْلَحَةٍ وَ قَدِ  
و ده است که مستحب است اینکه بگوید در سجده میان اذان و اقامه اللَّهُمَّ  
اجْعَلْ قَلْبِي بَارًا وَ دِرْزِي دَارًا وَ اجْعَلْ لِي عِنْدَ قَبِي رَسُولِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَقَرًّا وَ قَرَارًا وَ سَجَدًا که مؤذن صوت  
خود را بلند بکند و اقامه را بیشتر از اذان بگوید و مستحب است  
حکایت اذان صبی در خانه بلکه صبی در وقتیکه قرائت قرآن  
میکند پس قطع نماید و حکایت اذان بکند و بعد از آن  
نماید مستحب است حکایت اقامه بی اظهار عدم استعجاب  
حکایت اذان و اقامه است در وقتیکه شخص در نماز بوده  
باشد و مکروه است که مؤذن التفات بکند بطرف راست  
و چپ و اگر شایع نماید مؤذنین مقدم میسر کنند اعلم  
با حکام اذان و کامل در شرائط معتبره در اول آن و بابت بی  
قوه میزنند و اگر سبوح باشند که اذان بگویند بکند پس احوط



ترک آنست در اذان اعلامی با و حده مکان و در صلوة  
جماعت و ائمه و جایز است که التماس نماید مصلی با اذان دیگری  
در وقتیکه بشنود آنرا هم از اینک بشنود امام بوده باشد یا منفرد  
و گوینده امام یا مأموم بوده باشد یا منفرد بلکه ظاهر جواز التماس  
بسمع اقامه است از اقامه لکن حکم در آن مختص بامام پس  
التماس نمیکند منفرد باقی مگر در احوط تعقیب حکم التماس در اقامه است  
باینکه شنونده سخن نگویید و اقرب استحباب اعاده اذان  
واقامه است در صورت سماع اگر اذان بگوید منفرد و اقامه  
بگوید بعد از اذان نماز جماعت بکند مستحب است که اعاده  
نماید آنها را مستحب است که دو انگشت خود را در دو گوش خود  
بگذارد در حالت اذان **ترک** اگر ترک بکند اذان و اقامه  
را عمدتاً داخل در نماز بشود جایز نیست رجوع و اگر بنا  
بر اذان باشد جایز است که رجوع نماید مادامیکه بر لوح نرفته

باشد

باشد و همچنین است حکم ترک اقامه فقط و اما ترک اذان  
فقط پس رجوع بجهت آن جایز نیست و احوط اختصاص این حکم  
است بنماز الفزاد نه جماعت **مطلب دوم** در اهمیت نماز  
است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در نماز نیت  
بر میسر است و در آن چند فضیلت **فصل اول** در نیت  
است بدانکه واجب است که نماز با نیت بوده باشد و مرد  
باقی داعی بر فعل است پس اگر نماز را بعجل آورد و مقصود او  
اطاعت خدا بوده باشد نه غیر آن نیت میکند هر چند در  
دل احتیاط نماید و لکن احتیاط احوط است و واجب نیست  
نیت واجب و ندب بلکه نیت میکند استحضار آن  
فعل بدون ملاحظه احد جاهل به نیت است نیت اداء و قضاء  
و لکن اگر فعل مشترک بوده باشد در میان واجب و ندب  
یا اداء و قضاء در آنوقت تعیین لازم است بقدریکه

در نماز اگر کسی

در میان نیت



رفع اشترک نماید مثل آنکه در رکعت صحیح بنوازد مصلی آنرا  
بناقله قرار دهد و بفرقی پس پیاید معین نماید تا رفع اشترک  
بشود و لازم است که غنی نکند که منافق نیست اولی باین افضل  
آن در وضو که شست مرحوم با نجا نمایند و بدانکه نماز باطل میشود  
بترک نیت چهار وجهی است اول آن که نیت چنانچه بیان  
آن ظاهر میشود در قیام **فصل دوم** در قیام است بدانکه قیام  
متصل بر رکوع و تکبیر الاحرام رکعی است و واجب است قیام  
متصل بقرائت کس رکعی نیست و مرد بر کس آن واجب است  
که افضل نماز بوده باشد و نماز برکت آن باطل میشود چه ترک آن  
عمداً بوده باشد یا سهواً و اما نیت پس اظهار آنست که رکعی  
نیست هر چند نماز باطل میشود بترک آن عمداً یا سهواً باحتیاط  
آنکه نیت داخل در نماز نیست بلکه بشرطیه اشبه است و  
نستی که مرد بر کس آن واجب است که داخل در نماز بوده باشد

عین

و البنا واجب است قیام در سجات و در رکعت آخر  
واجب از آن دو واجب است قیام بعد از رکوع بقدر سالی  
آن و اما قیام قنوت پس اظهار استحب آنست و واجب  
است در قیام واجب قرار گرفتن و تکبیر بخیزی نکردن بخوبی که  
اگر آنچیز را بردارند شخص بیفتد و واجب است اعتماد بهرد و پائیدن  
لکن باکی نیست اگر ثقل در یکی پیشتر بوده باشد از دیگری  
و جایز است که در حالت برخاستن استعانت بجوید بخیزی  
تا بر خیزد و اگر عاجز بوده باشد از قیام مستقلاً واجب است  
که در حالت قیام اعتماد بخیزی نماید چه آنچیز آدمی بوده باشد  
یا غیر آن و اگر عاجز بوده باشد از زرات ایستادن بایستد  
بر حالت انحناء هر چند بجز رکوع بوده باشد یا غیر آن و اگر  
عاجز بوده باشد از قیام در بعضی القدر زیرا که ممکن است  
بعمل آورد پس بایستد در تکبیر الاحرام دست برداشته باشد







نماید و اگر عاجز بوده باشد از نماز پهلوی بر پشت بخوابد  
و نماز بکند و بر پاهای خود را بطرف قبله نماید بخوی که اگر بایستد  
بر قبله باشد و چیزی در زیر سر خود بگذارد بخوی که روی او بطرف  
قبله بوده باشد و بجهت رکوع سجود ایما نماید بر سر او مکن بود و باشد  
و اگر مکن ننوده باشد قرار بداد از برای غیث و بکبر و قرائت  
و آنچه تابع آنهاست کشودن ده چشم خود را و از برای رکوع  
پوشیدن آنها را و از برای برخاستن از رکوع کشودن آنها را  
و از برای سجده اول پوشیدن آنها را و از برای سر از سجده  
برداشتن کشودن آنها را و از برای سجده دوم پوشیدن  
آنها را و از برای سر برداشتن از آن کشودن آنها را بهمان  
کیفیت معمول بدارد و سایر رکعات و کشودن چشمها  
در غیث و بکبر و قرائت بر سبیل احتیاط است و الا مقتضای  
و دلیل عدم لزوم آنست بلکه قدر لازم کشودن آنهاست قبل

از رکوع تا غمض بجهت رکوع حاصل بشود و اگر ایما بدو چشم مکن  
نموده باشد چشم واحد کفایت میکند و اظهار عدم لزوم بودن ایما  
بدل از سجود است پس از ایما بدل از رکوع اگر ایما البسر بوده باشد  
و همچنین اگر ایما بچشم بوده باشد لازم نیست که بجهت سجود باشد  
غمض چشم بعمل آورد و بجهت رکوع اخف از آن هر چند احوط مراعات  
آن است و اگر از استلقا و نیز عاجز بوده باشد از ایما بچشم قط  
میشود در رکوع و سجود و لکن احوط عدم سقوط نماز است و همچنین  
اگر از او کار نماز عاجز بوده باشد پس احتیاط نماید بقلب خود  
اذکار و افعال نماز را بر ترتیب معمول و احوط ازین آنست  
که قرائت بشود نرزد او یا بشنود و اگر عارض بشود بر شخصیکه  
نماز را ایستاده بعمل می آورد امریکه قادر بر قیام ننوده باشد  
بنشیند و اگر از قعود نیز عاجز بوده باشد بر پهلوی راست  
بجوابد و بگذارد آنچه در حالت قیام خوانده است چیزی است



و اعاده لازم نیست و اگر شخص عاجز باشد بر قیام لازم است  
که بر خیزد و باقی نماز را قضا بعمل آورد و اگر قادر باشد و بر ایستادن  
بجمله رکوع فقط لازم است قیام و مستحبات از برای مرد در وقتیکه  
نماز را ایستاده بعمل می آورد که میانه دو پای خود فاصله قرار دهد  
از یک انگشت تا یک وجب و از برای زن اینک بچسباندن پای  
خود را بهم و مستحبات در حالت قیام که انگشت پای خود را  
بطرف قبله نماید و مستحبات از برای مرد در قیام که دستهای خود را  
بینه دزد بر دور آن پیش دوزانوی خود در ایستادن انگشتهای او  
بهم چسبیده باشد و از برای زن اینک بچسباندن دستهای خود را  
بر سینه خود بالای پستان و مستحبات در حالت قیام  
که بلند از دوش خود و بر پا بدارد بخود را و بلند از دوش  
لطف خود را بر موضع سجود خود **تنبه** جایز است که نماز نافله را  
نشسته بعمل آورد هر چند در حالت اختیار بوده باشد و مستحبات

که باید

که بجهت یک رکعت ایستاده دو رکعت نشسته بعمل آورد و مع  
هذه یک رکعت ایستاده اولی است **فصل ششم** در تکبیر الاحرام  
است و آن رکعی است در نماز و صورت آن التماس است  
و تغییر آن جایز نیست و لازم است بر اخس که بدل تکبیر است  
نماید و قصد بکند بآن اشاره نماید و اظهار عدم لزوم حرکت  
او از زبان است هر چند احوط مراعات آنست مستحب  
است بجهت معنی که اقتضای نماید نماز خود را هفت تکبیر و بخیر است  
که هر کدام از آنها را که بخود تکبیر الاحرام قرار دهد و افضل  
آنست که تکبیر هفتم را قرار دهد و فرقی نیست در تکبیرات  
اقتضای در میانه منفرد و با مع و امام و مأموم و نماز فرایض  
و نافله علی احوط ترک است در نماز عیدین و مستحبات  
که بلند نماید و دست خود را در تکبیرات نماز تا مقابل  
دوش خود و بکشد بدو دستهای خود را و باطن آنها را بطرف

در تکبیرات



قبله نماید و انگشتها را بچسباند بیکدیگر و بکشد انگشتها را و ابتدا  
بلندی با ابتدا انگشتها بوده باشد و انتها بلندی با انتها  
نیکر بوده باشد و مستحب است که آغو نیکر را بخورم نماید و مدند  
الفی را که در میان لام و ط است و مستحب است که بشنوند امام  
نیکر الاحرام را بماموسین و شش دیگر را فتنه را هست بگوید  
و مکرر است بجهت ماموم که اذکار را بشنوند با امام چه نیکر بوده باشد  
چه غیر آن **فصل چهارم** در قرائت است بدانکه واجب است  
قراة حمد در دو رکعت نماز صبح بلکه لازم است در هر نماز  
دو رکعتی چه فریضه باشد چه نافله و در دو رکعت اول نماز  
سه رکعتی و چهار رکعتی و اظهر وجوب سوره است در دو رکعت  
نماز صبح و در دو رکعت اول سایر نمازهای واجب و غیر  
است در دو رکعت سیم مغرب و در دو رکعت آغو ظهرین و عشا  
در میان حمد نقطه و تسبیحات اربعه لکن تسبیح افضل است

چه امام بوده باشد چه ماموم و چه منفرد و صورت آن این است  
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و اظهر آنست که بگوید  
کفایت میکند و لکن است و فعله احوط است و احوط از آن ضم  
است غضا است و اگر قرائت را نداند واجب است که یاد ببرد  
و اگر وقت تنگ بوده باشد واجب است که ماموم واقع شود  
اگر ممکن باشد یا از قرآن بخواند اگر بداند یا متعجب نماید اگر بداند  
و اگر هیچیک از اینها ممکن نبوده باشد بخواند القدری از قرائت  
را که میداند و اگر چیزی از حمد را نداند واجب است که بدل  
آن از قرآن بخواند و اگر چیزی از قرآن نیز نداند بدل آن نیکر  
و تسبیح بگوید اظهر عدم وجوب آن است بقدر حمد و لکن مراعات  
تأوی احوط است و آخری حرکت میدهد زبان خود را  
و قصد میکند بآن حرکت بودن آنرا بدل از قرائت و احوط  
آنست که اشاره بآنست نیز نماید و این حکم مختص بقرآن



بلکه در سبب اذکار نیز باین کیفیت معمول میسر آید و جایز نیست  
در قرائه ترجمه آن و جایز نیست فلال بحرف و اسرار و طاعت  
ترتیب و مقدم داشتن سوره بر حمد و جایز نیست بعد از حمد ربنا  
بر یک سوره خواندن در نماز واجب سوای نماز آیات و در نوافل  
جایز است و جایز است تکرار کلمه بکلمه غرض جمع مثل اصلا  
ان یا اتیان بآن بر وجه اکل و واجب است اخراج حروف  
از مخارج آن و لکن اظهار عدم وجوب مراعات متصل  
و ادغام و وصل بکرت با عدم قطع نفس و وقف بر سکون  
با قطع نفس است هر چند احوط مراعات آنها است  
و لازم نیست مراعات اوصاف قرائت مثل همس و طباق  
و غنة و نحو آنها بلی در وقتیکه تیز حرف موقوف باشد بر بیانی  
صفت لازم است اعتبار آن با تقدیری که تیز حاصل شود  
تا و طاء و دال و نحو آنها واجب است بجز قرائت در نماز

میباشد و در رکعت اول مغرب و عشا واجب است احتیاط  
در قرائت در دو رکعت اول ظهرین و زن بخیر است در میان  
چهار و اخفات و احوط لزوم اخفات است در پنج رکعت سیم  
مغرب و دو رکعت آخر ظهرین و عشا و اما در سبب اذکار  
واجب پس مصلی بخیر است در میان چهار و اخفات و باطل نیست  
بزرگ چهار و اخفات در مواضع آنها عدا نه سهوا پس در وقتیکه  
شد که بشود منتقل بشود بخیری که لازم است و احتیاج با عاده  
نیست و قضا افزائش یومیه مثل اداء است در چهار و اخفات  
و همچنین اگر مرد از مرد قضا بکند وزن از زن و اگر مخالف  
بوده باشد پس سبب محقق شکل است و احوط مراعات  
چهار و اخفات است در مواضع خود هر چند قضا کنند و  
زن بوده باشد و مستحب است در نوافل و در اخفات  
و در نوافل شب چهار و قضا آنها و چهار و اخفات است



مثل ادا است و واجب است بسم الله در اول حمد و سوره  
غیر سوره براه و واجب است در قرائت موالات مؤلفه  
بودن شخص قاری پس جایز است دعا و قرائت و سئل  
نزد آیه آن و استعاذه از عذاب نزد آیه آن و حمد و جوطه و کذا  
آن در وقتیکه صادق بیاید بر شخص که قاری است و حرام  
است در نماز واجب قرائت اربعین و نماز فاسد میشود  
با کتفا بآن و اگر سهواً بعمل آورد و متذکر بشود و بعد از  
انجام آن اظهار صحت نماز است و احتیاج با عاده سوره  
دیگر نیست و جایز است قرائت آنها در نوافل و اگر در نماز  
واجبی بخواند آیه سجده را با کوشش بدید بآن سهواً فاسد  
نیشود و نماز او و لکن جایز نیست که سجده آنرا در وسط نماز  
بعمل آورد بلکه واجب است بر او که ایما نماید بدل از سجود  
و احتیاط آنست که ایما را بر سر آورده باشد بعد از اتمام نماز

سجده را بعمل آورد و همچنین است حکم اگر کوشش بدید در  
نماز بآن حمد او لکن حاصی است و اگر در نافله یکی از سوره ای را  
نخواند پس اظهار لزوم سجده است بر او فوراً و بعد از سجده  
بایستد و باقی سوره را بعمل آورد و اگر آیه سجده در اثنای آن  
بوده باشد احتیاج با عاده حمد نیست و اگر در آخر بوده باشد  
احتیاج با عاده سوره نیست لکن واجب است بر او عاده حمد  
و اگر کوشش بدید در نافله یا سجده و حال آنکه سوره را تمام  
نکرده پس بر او است سجده فوراً و اتمام باقی و اگر سوره را  
تمام کرده باشد پس اظهار عدم لزوم قرائت حمد است ثانیاً  
بلکه سجده بنماید پس قیام بعمل می آورد و باقی نماز را بعمل  
می آورد و اما سجده است مستحب پس جایز است خواندن لکن  
سجده بعمل نمی آورد در فرائض بل جایز است سجده نمودن  
در نوافل هر چند احتیاط در آن نیز ترک است و حرام است







جمله نیز در وقتیکه بنحیف رسیده باشد یا گذشته باشد  
و اگر آنکه از سوره از خاطر بخوبی شود در نماز واجب است که عدول  
نماید به سوره دیگر چه آن سوره که از آن عدول نموده است تخطئه  
و جهل بوده باشد یا غیر آنها و بنحیف رسیده باشد یا نه  
و لازم است در جاییکه عدول نماید بسم الله را اعاده نماید بدانکه  
اظهر عدم لزوم قصد تعین است در بسم الله پس اگر بخواند آنرا  
بعد از حمد به آن قصد سوره معینه بعد از اختیار بکند سوره را  
ضم نماید به سوره آن هر آینه از حمده تکلیف برآمده است  
بلی اگر قصد بکند بآن سوره معینه را و بعد از قرائت آن  
اختیار نماید سوره دیگر را هر آینه عدول خواهد بود بلیباید  
شرایط عدول را مراعات نماید مستحب است رکعت بعد  
از حمد و بعد از سوره و تقدیر بخواند آنرا بعضی بقدر نفسی  
و مستحب است که بعد از قراة توحید بگوید لذلك الله ربی

است و نحو دیگر و هست خواندن سوره واحده در دو رکعت  
در وقتیکه غیر آنرا بداند مگر جماعتی است نوافذ اند سوره توحید را  
**صلح** در رکوع است بدانکه واجب است رکوع در هر رکعتی  
یک مرتبه غیر نماز آیات که بعد از رکوع خواهد شد و آن رکعت است  
و واجب است در او آنکه بقدر یک ممکن باشد که آنکشت های  
دست بدو کند و از انوبرسد و واجب نیست که دستهای خود را  
بر زانو بگذارد بلکه آن مستحب است و واجب است ذکر رکوع  
و معین نیست در آن لفظ مخصوص بلکه مطلق ذکر کفایت میکند  
هم از این که تسبیح بوده باشد یا تهلیل یا تکبیر یا غیر آنها از اذکار  
لکن احوط یقین تسبیح است و بنابرین هرگز است در میان  
تسبیح گری دست صغری و مراد از گری سبحان ربی العظیم است  
و احوط اضافت و حمد است و مراد از صغری سبحان الله است  
و بنابر مختار ذکر کفایت میکند آیا کفایت میکند مطلق



هر چند بقدر تسبیح مغزی بوده باشد مثل لا اله الا الله فقط  
یا معین است بقدر تسبیح مغزی یا یکتسبیح کبری و چند قل  
است در آن و احوط مراعات ایضاً است و واجب است از آن  
موالات بوفیه و مراعات احواب و طمانینه بقدر آن  
بقدر آن و واجب است که سر بر دارد از رکوع و بایستد و طمانینه  
بجمل آورد بمستای آن و اگر عجز بوده باشد از انحاء در رکوع  
هر چند احوط بر چیزی بوده باشد ایما میکند بر خود و اگر ممکن  
بوده باشد و اگر ممکن نباشد پس ایما نماید بدو چشم خود  
و کسیکه بعد رکوع بوده باشد بحج فلق یا ناخوشی اظهار  
عدم و جوب انحاء است از برای رکوع بقدر قلیلی و لکن  
مراعات آن احوط است و منحنی نمیشود کسیکه روت او  
در از باشد یا کونا باشد یا بریده شده باشد بقدر  
مستوی الخلقه و نقطه میشود طمانینه در صورت بحر از آن

از برای

و اگر ممکن باشد ایما آن با تمام چیزی واجب است  
که تحصیل آن نماید هر چند با جرت بوده باشد مادامیکه  
اجرت اجحاف بحال او نباشد و مستحب است بکبر بجهت  
رکوع در حالت ایستاده و در نمودن دو کتفه زانو بعضی  
در حالت رکوع و مساوی نمودن پشت و کشیدن کردن  
و مستحب است که تسبیح را سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه  
بگوید و اظهار عجز را از تسبیح استحب است تکرار آن  
بقدر یک غم او است و صورت طلال نشود و مستحب است  
که بگوید در رکوع اللهم لك دكعت و لك اسلمت و بك  
امنت و عليك توكلت و انت ربنا حشع قلبي و سمعي  
و بصري و شمعي و بشری و دمي و حيي و عصبی  
و عظامي و ما اقلته قدماي غما متكف و لا متكسر  
و لا مستتر و بكوبه سبحان رب العظم و جدهم



و اگر نگردد بگوید تسبیح را پس اظهار عدم انصاف مجموع است  
بوجود بلکه واجب یکی از آن تسبیحات است و باقی  
مستحب است پس اگر معین نکند واجب را همان است واجب  
و اگر معین نکند پس واجب متصرف شود بر تسبیح اول مستحب  
است که بعد از رفع راس از رکوع بگوید در حالت استقرار  
سبح الله تسبیح حمد چه منفرد بوده باشد چه امام چه مأموم  
لکن در نیت که احسن است بامام قول الحمد لله رب العالمین  
بوده باشد و تسبیح است بجهت رکوع مرد که دو دست خود را بر کند  
از او کننده زانو مثل لقمة طعام و بکشد یا بگوید یا تسبیح  
است بجهت زن که دو دست خود را بالای دو زانو بگذارد و در  
آن خود ملکی چیزی باشد که اگر بکشد دو دست خود را بدو کند  
زانو برسد هر چند سر انگشتها باشد و ملامت و اذیت  
قرآن در رکوع و سجود **فصل ششم** در سجود است به آنکه

واجب است در هر رکعتی دو سجده و آن دو سجده رکن است  
که باطل میشود نماز بزرگ آن عیبا و سهوا و باطل نمیشود بترک  
یکی از آنها و بزیادتی یکی از آنها سهوا و واجب است در سجده نماز  
که استثنای جبهه بخیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد مثل زنی  
ایستری که از زمین روییده باشد و ماکول و ملبوس نباشد و هیچ  
نیت سجده بر پشت و مؤپوست و معادن مثل نمک و عقیق  
و طلا و نقره و شمع آن و اظهار سجده است بکعبه و آنچه چنانچه  
هر چند احوط در آنها منع است و اما کل پس اگر بخوی بوده باشد  
که ارض بر او صدق نکند سجده بر آن جایز نیست اگر صدق نکند  
پس اظهار جواز است اگر جبهه بر آن قرار گیرد و میباید مصیبت  
سجده ایضا بعمل آورد و اگر کل بخوی بوده باشد که نتوان  
سجده بر آن نمود و ممکن نباشد تحصیل یا یصح السجود علیه پس  
رکوع را بعمل می آورد و رفع راس بنماید و در حالت قیام



بجهت سجده ایما ایمناید و تشهد را میخواند و در حالت قیام دوام  
میکوید و جایز است سجده بر کاغذ هر چند از پنبه و کتان  
بعمل آمده باشد و در ماخوذ از اینست اشغال است و احوط  
منع است و اگر کاغذ نوشته شده باشد بجز یک سجده  
بر آن جایز نیست پس سجده بر آن مکروه است اگر چه واقع  
شده باشد بر خالی از کتابت بقدر مستمای سجده و اگر  
حرارت مثل منع نماید از سجده بر ارض پس اظهار آنست  
که سجده نماید بر ثوب هر چند معمول بوده باشد از غیر  
پنبه و کتان سجد و اگر ثوب با او نباشد سجده مینماید پشت  
دست خود و واجب است که بلند نبوده باشد موضع  
جبهه بر سطحی از موقف آن با سایر جهات بازید از  
مقدار چهار انگشت معلوم و اظهار جواز است اگر موضع  
جبهه مخفض بوده باشد بازید از مقدار مذکور لکن احوط

بودن انخفض است مثل ارتفاع و اگر جبهه واقع بشود بر زمین  
از چهار انگشت جایز است بلند نمودن سر از سجده بعد سجده  
نمودن هر چند هر چند احوط کشیدن جبهه است بدون رفع بر  
موضعیکه سجده صحیح باشد اگر جبهه واقع شود بر چیزیکه سجده بر آن  
جایز نباشد و لکن موقع جبهه با سایر جهات از بد از چهار انگشت  
نباشد پس اظهار لزوم کشیدن جبهه است بر چیزیکه سجده بر آن  
جایز است و جایز نیست بلند نمودن سر و اگر کشیدن جبهه ممکن  
نباشد در فرض مذکور پس لازم است رفع آن و سجده نمودن  
در مرتبه دیگر و اگر سجده نماید بر یا یقع سجده علیه بلند نشود  
سر او و بدون اختیار قبل الذکر واجب و برگردد بر جای  
خود پس اظهار آنست که جوی و نیکت سجده محسوب خواهد شد  
و اگر در این رفع در فرض مذکور متذکر شود پس اظهار عود است  
و محسوب داشتن هر دو است سجده واجب و احوط و احوط



اتمام نماز اعادة نماز است و لازم است در سجده ذکر  
 بخوبی در رکوع گذشت از کفایت مطلق ذکر و احوط پنج  
 و نحو آن از امور گذشته نفس بدل العظیم تسبیح کبری الاعلی میباشد  
 گفته میشود و واجب است سجده بر هفت عضو که جهلست  
 و دست و دو کف و زانو و دو انگشت ایهام و پا جایز نیست  
 گذاشتن ظاهر دست و احوط عدم التفتاد است بوضع نه  
 با سر انگشت های دستها و کفایت میکند در وضع ایهام پا  
 ظاهر آن و باطن آن و اگر متعذر باشد سجده بر ایهام التفتاد  
 ببقای انگشتها واجب است که احتیاط نماید بر مواضع اعضا  
 باین نحو که نقل اوضعا بر آن مواضع بیندازد و واجب است  
 در سجده طمأنینه بقدر ذکر واجب و بلند نمودن سر از سجده  
 و نشستن در عقب سجده اول در طمأنینه در آن بقدر  
 مسامی طمأنینه و اگر در جهله مهمل زخم بوده باشد یا نحو آن

و ملکی

ممکن نموده باشد که جهله خود را بر زمین گذارد و همیشه  
 شنیده که عادت عقل آن نتوان شد میباشد کودالی  
 بکنند یا چیزی محو فی الزل یا چوب یا نحو آن بسزد و زخم  
 را در آن کودال قرار بگذرد و جای از جهله که زخم نیست بر زمین  
 قرار بگذرد و اگر تحصیل این نحو ممکن نبوده باشد یا اینکه جمیع  
 جهله زخم نبوده باشد سجده بکنند بر چیزی راست و اگر ممکن  
 نبوده باشد سجده نماید بر زمین خود و مستحب است بکبر بجهت  
 سجود در حالت قیام قبل از سجده و جایز نیست در حالت  
 کج شدن بلی جایز است اگر قصد مطلق ذکر بگوید نه بقصد  
 استجاب فاص و مستحب است که دست پیش از زانو  
 بر زمین برسد و اینکه یکدفعه برسد مستحب است که نشستن  
 یعنی بخان یا سایر افعال سجود علیه مستحب است که بگوید  
 در سجده اللهم لك تسجدت و بك انت و لك تسجدت



وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي سَجْدَةً وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَنِي وَسِعْتَ  
وَبَصُرَ الْهَدْيُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا دَاكِلَ الْهَدْيِ الْغَيْرِ كَيْفَ يَكُونُ  
سُجْدَتُكَ رَبِّي اللَّهُ وَجَدَهُ وَسُجْدَتُ  
نیم در سجده سه مرتبه یا بیشتر بآن تفصیلی که در رکوع گذشت  
و مستحبات در میان دو سجده باین نحو که پیشینه بران چپ  
و دو پای خود را از زیر خود پروان بیاورد و پای چپ را بر زمین  
بگذارد و ظاهر پای راست را بر باطن چپ بگذارد و بگذارد  
مقعد خود را بر زمین و مستحبات است که در میان دو سجده بگوید  
استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی وار  
واجنحوا حیون و اجون و ادفع عني انی لما انزلت الی  
من خیر فقیر ثبانا لله و رب العالمین  
و مستحبات است که تکبیر بگوید بعد از سر برداشتن از سجده  
اولی در حالت جلوس و ایضا تکبیر بگوید در حالت جلوس

بگفته سجده دوم و پیشینه بعد از رفع از سجده دوم و ایستادن  
این جلوس جلوس است و مستحبات است تکبیر بگوید  
جلوس است و تورات نماید در آن حالت و در زیر خود  
است بگوید بحول الله و قوته اقوم واقعد و اعتد و مکبند  
در حالت برخواستن بدو دست خود را در دو زانو  
بگذارد و قبل از دو دست خود را بر دست مقبوض نمودن  
دو دست خود را در حالتی که اعتدال میکند با آنها که بر خیزد  
بلکه مستحبات است که بکشد اعتدال نماید بر آنها و بر خیزد  
و مکرر است اعتدال در جلوس نماز و ایضا تفسیر نمازیم  
آنها با اعتدال کردن شخص بینه دو پای خود را نشستن بر دو  
عقب خود و چپ بایستن شخص دو الیه خود را بر زمین  
و لاینب نمودن در آن و ایضا خود را در گذشتن  
دو دست خود را بر زمین چنانچه سگ می نشیند و مکرر است



درش نمودن و دوزخ را در حالت سجده و مستحبات  
گذشتن و دوست در حالت سجده میانه دوزانو  
و دهم در مقابل دو منکب که از قبل دوزانو اندک منوف  
بوده باشد و مستحبات که اصابع مضمومه باشد و  
بخونی بگذارد که سرانگشتها بجانب قبل باشد و در حالت  
رفع راس بکشد و کف را بجانب خود ببلند کند  
آنها را بجهت تکیه و مستحبات بجهت زن که در عین نشستن  
بجهت سجده رفتن دوزانو او ابتدا از زمین بیاید بعد  
است او و فرش نماید در حالت سجده و دست خود را  
و در وقت نشستن بچسباند دور آن خود را بهم و دوزانو  
خود بلند کند از زمین و در وقت برخاستن بکشد  
خود را و بلند نکند عقب خود را **فصل پنجم** در تشهد است  
چنانکه واجب است تشهد خواندن در عقب هر دو رکعت

په نماز دو رکعتی باشد یا بیشتر و در عقب نماز است رکعت  
و نماز چهار رکعت و کفایت میکند در آن تشهد آن  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَشَهِدُ  
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَظَاهِرِ جَوَائِزِكَ وَخَدَّاهُ لَا شَرِيكَ لَهُ  
وَجَوَائِزِ أَكْفَاؤَاتِهِ در شهادت بر سالة و آن محمد رسول  
الله یا رسول الله در صلوات بر محمد و آل او بقول اللهم  
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ يَا وَصَلَى اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَآلِهِ يَا وَصَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
و واجب است نشستن و آرام گرفتن در تشهد بقدر آن  
و واجب است در آن سویمه یا امکان و واجب است  
در آن ترتیب بقدر کم شهادت بر توحید پس شهادت  
بر سالت پس صلوات بر محمد پس صلوات بر آل او



چون بگوید که شست و منجبت است در آن تو رک بجهت مردود است  
نمودن در هر دو تشهد بقول بسم الله و بوالله و الحمد لله  
و خیر الاسماء لله و اگر ابتدا نماید در تشهد اول  
بقول الحمد لله و بعد از صلوات بگوید تقبل شفاعة  
وارفع درجته پس آن نیز مستحب است و اظهار عدم احتیاج  
قول و تقبل شفاعة و ارفع درجته است در  
تشهد دوم و لکن اظهار احتیاج قول آنست و احتیاج  
ابتدا بقول الحمد الهی است در غرضی که بیک تشهد وارد مثل  
نماز جمعه هر چند شاید احوط قصد دعا بوده باشد و قصد شرفی  
خاصه و مستحب است که در حالت جلوس بجهت تشهد یا برخاستن  
و دست خود را بگذارد در آن خود بگذارد در مقابل و کند  
زانو در مقابل و دستها باز بوده باشد و انگشتها مضموم **فصل**  
**در سلام نماز است بدانکه اظهار وجوب تسبیح است**

و بطل میشود بنا بر آن که خدا و صورت آن السلام  
علینا و علی عباد الله الصالحین است یا السلام  
علیکم و رحمة الله و بركاته و اظهار جوار اقتضای  
بکلمه السلام علیکم و بجز است جمع مبارک است  
هر صورت اول را مقدم بدارد هر صورت آخر را هر چند  
احوط تأخیر بفرمود است و در صورت جمع واجب آن سلامی  
است که مقدم داشته است و مستحب است که مؤخر داشته  
و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته  
پس آن مستحب است و احوط تقدیم آنست بر این اسلام  
و اظهار عدم وجوب نیت خروج از نماز است در سلام  
هر چند مراعات آن احوط است و واجب است جلوس  
در سلام واجب بقدر آن و احوط اعتبار طایفه است  
در آن هر چند اظهار عدم وجوب است و مستحب است در آن

ان سلامی



جلوس نودک است که منفرد و اقامت بگویند  
بقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بگویند  
بطرف قبله کن منفرد است که بکند بگوش چشم راست بلاف  
راست و انا بضم ره بطرف راست بعد از قیامی و مستحب  
که ماموم همین سلام را بگوید و بعضی روایات اشاره بطرف  
راست بکند و اگر در طرف چپ او آدمی بوده باشد  
هر چند تا بالغ بوده باشد و ماموم بنوده باشد مستحب  
که یکدفعه دیگر این سلام را بگوید و اشاره بطرف چپ بکند  
و مستحب است که مصلی اشاره بطرف قبله بکند در وقت  
سلام کردن بر بنی ص و مستحب است که مصلی قصد بکند اینجا  
و آنکه و ملائکه را و اگر امام باشد و مامومین را نیز قصد بکند  
و اگر ماموم باشد امام را نیز قصد بکند مستحب به آنکه قنوت  
مستحب است عقیب رکعت دوم بعد از قرائت قبل از

رکوع کرد در نماز جمعه که آن دو قنوت است اول رکعت  
اول قبل از رکوع بعد از قرائت دوم در رکعت دوم بعد  
از رکوع و اگر قنوت را فراموش بکند آنرا بجا آورد بعد از رکوع  
هم نماز فرایضه باشد یا نافله مگر در نماز ترک احوط عدم ایتان  
است بعد از رکوع و اگر بخاطر نیاید تا آنکه سجده برود و پیش  
است که قضا نماید آنرا بعد از نماز در حالت جلوس اگر  
بعد از آنکه از محل نماز برخواست است بخاطرش نیاید  
آنرا قضا نماید در راه رفتن در حالتیکه رو به قبله است مستحب  
است که بخواند در قنوت دعای را که از الله علیه السلام  
ما تورات از انجیل است قول اللهم اغفر لنا وانا  
حننا و عافنا و اغفر عنا في الدنيا و الاخرة انك  
على كل شئ قدير و قول رب اغفر وارحم و  
انجا و ذنبا تعلم انك انت الاغنى الا كرم



و جایز است دعا در قنوت بلکه در سایر احوال نماز  
ایضا بخیر بکند مباح بود و باشد و نیاید آخرت بخیر عری  
و بانی که بوده باشد هر چند احوط عری است و مستحب است  
در قنوت بلند کردن دودست بخدا و در حالتیکه باطن  
آنها طرف آسمان بوده باشد و طاهر آنها بطرف زمین  
و انگشت ابهام از سایر جدا بوده باشد و مستحب است بلند  
خواندن آن در نماز جهریه و اخفائیه بلی مکرر است بجهت  
ما موم اسماح امام و مستحب است طول دادن قنوت مگر  
بجهت امام مگر با حجب مامومین و مستحب است که مصطفی در نماز  
قیام نظر بلند بجل سجد خود و در حالت قنوت به باطن  
گفت خود و در حالت رکوع بپای خود و در حالت  
سجود بطرف پینی خود و در حالت نشستن میان دو سجده  
و نشاندن مستحب است بجهت نماز تعقیب و افضل از هر تعقیبات

نیم حضرت فاطمه است و در حدیث است که تسبیح  
فاطمه در هر روز در عقب هر نماز بهتر است از هر رکعت  
نماز در هر روز کیفیت آن در سنت که ابتدا نماز بتکبیری چهار  
عدد بعد رسی دست عدد اوله الله بگوید بعد رسی دست عدد سجد  
الله بگوید و مستحب است که اگر تک در آن نماز یا عاده نماز  
از او مستحب است که تسبیح از ترتیب امام حسین ۴ بوده باشد  
ایم از اینکه از انارش از ابرشته کرده باشند بانه دلکس ابر  
اولی است **مقصود دوم** در صلوٰه جمعه است بدانکه نماز جمعه  
در رکعت است مثل نماز صبح مگر در آن دو قنوت است  
چونیکه گذشت و وقت آن زوال شمس است تا گذشتن  
او قدم که در سبع شانس است بخوبیکه در اوقات گذشت  
و اگر وقت آن بگذرد نماز ظهر را بکنند نه جمعه را و اگر وقت  
بگذرد و حال آنکه یک رکعت از جمعه را در وقت کرده باشد



نماز جمعه را تمام بکنند که بخیزی است و واجب نیست  
صلوة جمعه مگر بهفت شرط اول حضور امام عادل یا کسی  
که امام امر نموده باشد با قاضی جمعه و تیمم عدالت و آن  
حضور هفت عدالت که یکی امام بوده باشد در وجوب  
یعنی پنج عدالت در وجوب بخیزی پس جماعت  
پس صحیح نیست فرادی چهارم دو خطبه است واجب  
است در هر دو خطبه قیام با قدرت و واجب است  
که هر دو خطبه مشتمل بوده باشد بر حمد خدا و صلوات  
بر محمد و آل او و وسطه و قرائت سوره خفیه یا آیه تمامه  
هر چند اعلی احوط است و احوط ذکر شهادت بر خدا است  
در خطبه هر چند اظهر عدم وجوب است و احوط وجوب  
ترتیب است در اجزاء خطبه پس مقدم میباید حمد را  
پس صلوات را پس وسطه را پس قرائت و اگر مخالفت

کنند عاده نماید بقدری که ترتیب حاصل شود و اظهر عدم  
وجوب موالات سلف است هر چند احوط مراعات  
آنست در ترتیب خطبه یعنی سنی و لکن جواز بخیزی و عدم  
جواز در اجزاء مستحب محل اشکال است و احوط سنی است  
و اگر عده ای که جمعه بآن منعقد بآن میشود تلقین سنی را  
و تعلیم نیز ممکن نبوده باشد شاید اظهر جواز آتیان بغیر  
سنی بوده باشد بلی که عده از آن تلقین در سوای قرائت  
است و آن در قرائت پس محل اشکال است و اظهر وجوب  
ثبوت است در دو خطبه بلکه ظاهر آنست که شرط صحت است  
پس عدم اقامه جمعه دیگر است که بیان این دو جمعه گزرازد  
یک فرسخ بوده باشد و ششم محال محال است  
و حاصل میشود بچند امرا و تکلیف است پس واجب  
نیت جمعه بر طفل و مجنون و تیمم و کورتیه است پس واجب



بر زن ششم حتماست پس واجب نیست جمیع طفل  
 بر عهد چهارم چنانچه است پس واجب نیست بر ساقط کنند  
 پنجم سلامت از عی است ششم سلامت از زوج است  
 پس واجب نیست بر شلی که در حضور او مشفق بوده باشد  
 که عادت منحل آن نتواند شد و اما اگر بان مدتر باشد  
 عدم سقوط است شرط معقم عدم تعدد از دو فرسخ است و ظاهر  
 اینست که ساقط میشود و موجب جمیع سبب باران نیز  
 و اگر اشخاص مکلفی که جمیع از ایشان ساقط است  
 حاضر نشوند در موضع اقامه جمیع برایشان واجب میشود  
 و محسوب نمی شوند از عدد معتبر در روز جمعه مگر زن بلکه حکم  
 بوجوب نیز در زن محل اشکال است پس احوط در عدم  
 حضور است و اگر حاضر شد جمع نماید در میان جمیع در ظاهر بلکه  
 حکم بوجوب و محسوب شدن از عدد نسبت به سایرین نیز

محل اشکال است اگر عدد منحصراً بوده باشد بایشان  
 بلکه شایده اظهر عدم وجوب و محسوب بودن از عدد بوده  
 باشد بلکه اظهر عدم این دو حکم است نسبت بعد نیز اگر عدد  
 منحصراً باشد و نبوده باشد بلکه شایده اظهر عدم وجوب نسبت  
 بر بعض نیز اگر اشتغال بنماز زیادتی مرض او باشد و شرط است  
 از انبایب منسوب از برای امامت جمیع بلوغ و عقل و ایمان  
 و مراد بعدالت بلکه آنست که مانع بوده باشد شخصی را از  
 محسوب بودن با قرائت با حصول دین بر وجهی که بوده  
 باشد از شیعۀ اثنی عشریه و شرط است در او نیز عدالت  
 و مراد بعدالت بلکه آنست که مانع بوده باشد شخصی را  
 از ایتقان بمعاصی کبیره که از جمله آن است اصرار بر صغیره  
 و کفایت میکند در حکم بعدالت معاشرت ظاهریه که مطلق  
 بس از شخصی را از محسوب بودن او از کنه کبیره یا متمکن



آن بآن باین معنی که این مطلب بسبب معاشرت ظاهر  
مطلوب آن بشود و لازم نیست معاشرت با طایفه که مطلع  
ببازد بر اینکه این شخص بجهت واقع متوقف است بچنین  
نکته و اظهار در تغییر کند که در دات که و چند کرده باشد خدا را بر آن  
التش را و شمر آن بسیار مشکل است و لکن بعضی از علما  
ذکر نموده اند که رزج که بر قتل نفس و زنا و لواط و شرب  
سکر و زدی و قذف و شهادت دروغ و عاق و الدیر  
داس از نا امید از رحمت خدا و عصب و عینیت  
و نمائی قسم و روح و قطع رحم و خوردن مال یتیم بغیر و شرعی  
و کم فروش و تاخیر نماز از وقت آن و دروغ گفتن و زدن  
مسلمانان بغیر حق و کتمان شهادت و رشوه و اعانت  
ظالم و منع ذکوة و تاخیر از ارسال استطاعت احتیاطاً  
و خوردن گوشت حوک و میت و حار بر نمودن بقطع طریق و غیر

و غیر آنها و اظهار عدم اعتبار مرد است در عدالت  
هر چند مراعات آن در بعضی از صورت احوط است و ملا  
از مرد است لکن این است که باعث است شخص را از تقبی  
بودن از اموری که مذکور است بر نماند بهمت مثل لیس فقیه  
و لباسی حندی و نحو آن و ترکیب شدن اموری که مساوی  
بر عمل بهمت و ضرر می رسد در عدالت فعل مستحبات هر چند  
در نظر عوام مستحب بوده باشد و شرط است در نایب نیز  
ظواهر است مگر این معنی نبوده باشد او و لذت و احوط عدم آن است  
محدود است بعد از توبه و شرط است در نایب نیز اینکه  
مرد بوده باشد و اظهار حراز امامت ابرص و اجدم است مگر بجهت  
مثل خود آن و اظهار آن است که در غیبت لام اظهار جمعه  
مختلف مجزات در اقامه نماز جمعه و نماز ظهر و کفن نماز جمعه  
افضل است جمیع است بمقدم داشتن جمعه بر ظهری نماز یا نماز



جمع را بزرگ نمودن رکوع رکعت دوم و واجب است  
تقديم دو خطبه بر نماز و تاخير دو خطبه از اذان و فصل در ميان  
دو خطبه تشويق حقيقي و کفایت میکند در آن نشستن مستأنا  
نشستن هر چند طول دادن بقدر قراة سوره قل هو الله احد  
اطلاات و واجب نیست در این ملبوس طایفه هر چند  
مراعات آن احوط است و احوط رفع خطيب است صوت  
خود را بخوي که عدد معتبر در جمع بشوند و ظاهر عدم وجوب استماع  
آنست در اجزاء مستحبه هر چند مراعات آن در آنها نیز احوط است  
و اظهر وجوب طهارت خطيب است در دو خطبه و تحريم طلام  
است در دو خطبه در ميان آنها نیت و ما موم و استجاب  
کوشی دادن است بخطبه و لکن احوط کوشش دادن است  
و اظهر عدم لزوم طهارت است نسبت باموم هر چند معتبا  
آن احوط است و اظهر عدم اغراض غور اهل و ذکر و نیت است

در دو خطبه هر چند بزرگ و استماع خطبه احوط است و حرام  
نیت کلام بعد از دو خطبه و سبب مرفوعی حکم نموده است بجز نیت  
افعال که جایز نیست در نماز در دو خطبه و اگر اتفاق بیفتد  
در صلوة و جمعه در یوم واحد که ميان آن کمتر از یک فرسخ  
بوده باشد هر دو باطل میشوند اگر متعارف بوده باشد در ميان  
آنها و اگر یکی مقدم باشد همان صحیح است و ثانیه باطل است  
و اظهر جواز اقامه جمعه است در وقتی که نداند تحقیق جمعه در کجا  
در اطراف خود تا یک فرسخ بی مذهب بکند تحقیق پس حکم بجز  
عدم جواز مطلق است و اگر در کمتر از یک فرسخ دو جمعه افتد  
بشود و شبیه بشود سبق و اقتزال هر دو محکومند بطلان و بدانکه  
مخبر است مروج جمعه اذان بعد از اذان و قبل از نماز جمعه نیت  
اذان و غیر از یک اذان جایز نیست و سزاوار است اتفاق  
آن در حالت تشويق امام بر منبر و اذان و نیت در جمعه و نیت است



آن اذان است که واقع میشود در پیش روی خطیب چه آن  
اذان را اول بگویند بعد از این اذان واقع در پیش روی خطیب  
را بگویند یا آن را بعد از این اذان واقع در پیش روی خطیب بگویند  
فلاصه کلام آنکه اذان مشروع بمنحصر است به این اذان جازیه  
لکن اظهر جواز تعدد مؤمنین است در جهنم اذان واقع در پیش  
روی خطیب و اگر در یوم جمعه نماز ظهر واقع میشود در جمعه پس در جواز  
تعدد اذان و عدم جواز آن اشکال است و احوط در صورت  
تعدد این که قصد کنند با اذان اعلامی توفیق شرعی را و بنا بر  
قول بوجوب یعنی صلوة جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام تکلیفی  
بصلوة جمعه لازم است که ترک بیع نمایند بعد از اذان شروع بجمعه  
حاضر میشوند و احوط الطاق سایر عقود و ایقاعات است بر بیع  
بلکه احوط الطاق سایر مشاغل است بر بیع مادامی که آن مشاغل  
واجب مضیق نبوده باشد و اظهر الطاق است و احوط التقتا

بیع است و اگر واقع بآن در وقتی که لازم بوده باشد عدم  
الاجماع و کسی سبب از دعام خلافی یا نحو آن از اعدا استوائت  
که سجده نماید با امام در رکعت اول بعد سجده بکنند و طاعت با امام بشود  
قبل از رکوع رکعت دوم یا در رکوع و اگر نتواند در رکعت نمود امام را  
قبل از رکوع یا در رکوع نکند تا اینکه امام سجده رکعت دوم برود  
پس سجده کند با او و نیت بکند که این دو سجده مسجدتین رکعت  
الاطاعت بعد از آن نماز باقی مانده است تمام بکند بعد از  
تسبیح امام و مکروه است سفور روز جمعه بعد از فجر و قبل از زوال  
او و در غیبت در شب جمعه و نه در روز آن بعد از نماز جمعه  
و مستحب است که خطیب بلیغ بوده باشد و مواظبت بر آداب  
فرائض در اوقات راجحه و متصرف بوده باشد بچیزی که امر  
بکند و مستحبی بوده باشد از چیزی که نهی میکند و مستحب است  
که نزد هر مسجد بروند و با سکنه و قاری باشند و جامهای فاخره



و لطیف پوشند و منع است که سر بر آستانند و ناخا  
و شارب بگریزند مستحب است که خطیب بار ۱۱ و ۱۲ بار بگوید  
باشد و اعتقاد بکنند در عین خطبه بر مکان یا عهده یا چوب یا شمشیر  
و سلام بکنند در وقتی که نزدیک است بمنبر بر کسی که بعد از نماز  
عصر در نزد منبر است در وقتی که بالای منبر برود و در مردم میکنند  
سلام بر آنها و او را بگوید که کسی که بعد از نماز عصر در روضه بگوید  
اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرصیین بافضل  
صلوات و ببارک علیهم بافضل بركات و السلام علیه  
و علیهم و رحمة الله و بركاته میگوید خدا بجهت او صد هزار حسن  
و محو میکند صد هزار سببه و می آردند از برای او صد هزار جنت  
و بکنند بجهت او صد هزار درجه در نماز عید بن است  
بدانکه نماز عید در غیبت امام علیه السلام مستحب است چه بخت  
واقع میشود یا فرائی هر چند فرائی شاید احوط بوده باشد

البینه

و کیفیت آن این است که بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید بعد  
حمد بخواند و بعد از حمد یک سوره بخواند بعد تکبیر بگوید و قنوت  
بخواند بعد تکبیر بگوید و قنوت بخواند و بعد از قنوت پنج تکبیر پنج  
قنوت بشود و بعد از قنوت پنج تکبیر بجهت رکوع بگوید و رکوع  
بکند بعد از سجده را بعمل آورد و بعد برخیزد بجهت رکعت دوم  
حمد بخواند بعد تکبیر بگوید و قنوت بخواند بعدین کیفیت بکنند چهار  
تکبیر و چهار قنوت بعمل آورد بعد تشهد بخواند و سلام بگوید  
پس تکبیر زاید در نماز عید نه عدد است پنج بجهت رکعت  
اول و چهار بجهت رکعت دوم است و این تکبیرات زاید  
در نماز عید نه عدد است و قنوت و واجب میباشد  
و دو تکبیر بی که بجهت رکوع اول و دوم است و سنت است  
که در رکعت اول بعد از حمد سوره الفاتحه و در رکعت  
دوم سوره غاشیه معین در پس پیش نیت که بخواند



و در قنوت لفظ مخصوص و مستحب است اللهم اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود والجود  
واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة الحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولحمد  
الله عليه واله زخراً وشرفاً وسروراً ان تصلي على محمد  
والحمد وان تدخلي في كل خير ادخلت فيه محمداً  
والحمد وان تخرجني من كل سوء اخرجت منه  
محمد وال محمد صلواتك عليه وعليهم اللهم اني اسئلك  
خير ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك  
فما استعاذ منه عبادك المحاصون و احوط ترك تكبراً  
 انما صبر است بلند نمودن و در است از تکبر و قنوت  
 مثل نماز یومیه و اگر در اموشش بکند تکبیرات را یا بعضی  
 از آنها را و قبل از رکوع متذکر بشود ان را بعمل آورد و اگر

متذکر

متذکر نشد تا اینکه رکوع رفت نماز او صحیح است و احوط  
 قضا آنهاست بعد از نماز و شبیه اول گفته است وقتی  
 که تکبیرات را قبل از رکوع یا بعد از نماز بعمل می آورد قنوت  
 نیز بعمل آورد و اگر شک بکند در عدد تکبیرات نیابرا قبل گذارد  
 و اگر بعد متذکر شد که زیاده بعمل آورده است باید گفت هیچکس  
 است کلام در قنوت اگر در بعضی از تکبیرات را درک نماید  
 یا امام اقتدا نماید پس وقتی که امام رکوع بکند آنچه در نیافت  
 بعمل آورد و بطریق شود یا امام و اگر نتواند بعمل آورد در رکوع امام را  
 در رکعت نماید پس مثل عمل اشکال است و شاید قول انجام  
 جواز اقتدا در وقتی که باید این مطلب را قوی بوده باشد  
 اوقت نماز عید از طلوع شمس است تا زوال و احوط آن بیان  
 باوست در وقت اسلام شمس و مستحب است تا خیر نماز نظر  
 اضحی و اگر زوال شمس شد و نماز عید را بعمل نیاد در پیش



مستحب است و نه مسجوب و خطبه بین دو عید بعد از نماز  
مسجوب است اگر نماز جماعت واقع بشود و سقط میشود  
اگر فردی بعل آورد و گوشت دادن بخطبه مسجوب است و خطبه  
مثل خطبه جمعه است اشکال اینست در رجاء قیام در خطبه  
و نشستن در میان آنها کس و جوب این قیام و جلوس محل  
اشکال است و احتیاط مطلوب است استحباب جلوس  
قبل از دو خطبه محل تردد است اگر اتفاق برخورد عید و جمعه  
در یک روز جز آنست کسی که نماز عید را کرد در حضور جمعه  
مسجوب است در نماز عید خروج بجا آوردن آنکه که اهل آن در مسجد  
الطوام بعمل می آورند و اگر عذری بوده باشد از پیران رفتن  
بجاء در مسجد بعل آورند در تحت السماء اگر ممکن بوده باشد  
و مانعی نبوده باشد در زیر سقف بجا آورند مسجوب است  
که یا برهنه پیران بروند یا سکنه و قمار در حالنی که مشغول ذکر خدا

بوده باشد و مستحب است در فطر که افطار نمایند قبل از خروج  
و در افطاری از گوشت قربانی و در فطر بشیری مثل خرما و کشمش و شکر  
و مستحب است که در صحرای منبری بایزند از کل و مکوده است  
نقل کردن منبر بصحرای جامع و مستحب است تکرار فطر عقیب  
چهار نماز که اول او مغرب شب عید است و آخر او نماز  
عید و بعضی ظهر و عصر یوم عید را نیز زیاده یاد کرده اند و باکی نیست  
بآن و در افطاری عقیب پانزده نماز اگر در منی بوده باشد  
اول آن ظهر یوم عید است و آخر آن صبح سیم از امام تشریق  
و در غیر منی عقیب ده نماز اول آن ظهر یوم الخواست و آخر  
آن صبح شامی از امام تشریق و اما استحباب آن در عقیب  
نوافل فطر و افطاری پس باکی نیست بآن و اما کیفیت تکرار آن  
در آن مختلف است و جایز است که باین نحو بگوید در فطر  
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اعلم الله اکبر و الله اعلم



الله اکبر علی ما هدانا الله علی ما ابدانا و در آنجا  
بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر  
والله الحمد لله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا  
من حیة الا نعیم و غیرت در تکرار عدد معینی لکن مستفاد  
میشود از این حدیث صدوق اینکه تکرار معهود در عقب هر نمازی  
سه مرتبه است و مکرر است نافله گذاردن بعد از نماز  
عید تا زوال و قبل از نماز عید مکرر مسجد نبی ص که مستحب  
است که در رکعت نماز بکند در آن قبل از خروج صلوٰه عید  
و اذان و اقامه در نماز عید بدعت است و لکن مستحب  
که پیش از شروع در نماز سه دفعه بگوید الصلوٰه **مقصود چهارم**  
در نماز آیات است بدانکه واجبست نزد کسوف آفتاب  
و ماهتاب و باد سیاه و سایر آیات سداب و در حین  
که باعث خوف معظم ناس میشود در رکعت نماز در هر رکعت

پنج رکوع و دو سجده است و کیفیت آن بهین طریق  
است که بعد از تکبیر الاحرام بگوید قرات بکند حمد و سوره  
را و بعد رکوع بکند و بایستد و بخواند حمد و سوره را و قنوت  
بعد بر رکوع رود و بهین کیفیت تا پنج رکوع حاصل شود بعد از  
قیام از رکوع پنجم دو سجده بعمل بیارد و بعد بر خیزد و حمد  
و سوره بخواند مثل رکعت اول و بعد از دو سجده تشهد بخواند  
و سلام بگوید و جایز است که بعد از تکبیر الاحرام و قرائه حمد  
بعضی از سوره را تمام بکند اگر خواسته باشد و اگر تمام نکند  
بلکه توضیع بکند سوره را به پنج رکوع بخوی که تمام بکند آن را  
قبل از رکوع پنجم و بهین آن است کلام در رکعت و تجمیع  
کیفیت او افضل است و جایز است تقویق باین وضع که بعض  
یکسوره را در هر رکعت و بخواند در رکعت دیگر پنج سوره را  
و جایز است جمع نمودن در رکعت اول میان امام و بعض



بکند یکسوره را در چهار قیام باقی بلی جایز است عدم انمام یکسوره  
در پنج رکوع علی الاقرب و احوط ترک قرائت حمد است  
در صورتی که سوره را بتعویض کرده است آنرا و تمام نشده است  
و اظهار حراز افضل از آیه است در صورت بتعویض و لکن احوط  
عدم اقتضای بر اقل از آیه است و وقت نماز کسوف از ابتدا  
کسوف است تا تمام انجلاء علی الاقرب و لکن احوط آن است  
که آخر انجلاء بوده باشد و اگر وقت وسعت نماز را نداشته  
باشد ساقط میشود نماز هر چند ایتان احوط است بلی اگر وقت  
وسعت داشته باشد از برای اقل نماز و شروع نماید بنماز  
در اول وقت بعد افضل در نماز یک رکعت در رکع نماید  
پس بر او است که نماز را تمام بکند بلکه اگر در رکع نماید میباید  
تمام نماید لکن احوط تخفیف است در اجزاء واقع در خارج وقت  
و اظهار آنست که نماز سایر احوط و یف غیر از زلزله نیز سوخت

پس اگر آن آیه وسعت نماز را داشته باشد واجب نیست  
هر چند احوط نماز است و وقت نماز زلزله مدت چهار است  
و اظهار عدم فوریت است در آن بلی و وجوب مبادرت است  
نزد حدوث زلزله اگر ترک بکند نماز را بجهت یکی از احوالیف  
غیر از زلزله عمد یا سهوا تا آنیکه وقت آن برود و قضایا بر او  
لازم است و اگر جاهل بوده باشد سجده آن آیه تا آنیکه وقت  
برود برود بعد مطلع بشود پس قضایا بر او لازم نیست مگر در نماز  
کسوف که مجموع قرص محترق شده باشد قضایا آن لازم است  
و در این صورت نیز مستحب است در نماز آیات جماعت و طول  
و آن بقدر آن آیه و اگر بعد از فراغ منجانی شده باشد مستحب  
است اعاده نماز و مستحب است خواندن سوره ای  
طویل و شایسته اول تخفیف بوده باشد در صورتی که امام  
بوده باشد و شایسته بود یا شد طول و آن بر ما موم



و مستحب است مساوات قرات را و همچنین است سجده  
و مستحب است تکرار زده هر رکوع بی پنجم و در هر یک مستحب است  
که بگوید سمع الله لمن حمده و مستحب است طول دادن تشهد  
و مستحب است پنج قنوت در قیام دوم و چهارم و ششم و ششم  
و در هر یک مستحب است که در قنوت بگوید ان الله لیجد له من  
فی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والجن  
والناب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب  
اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم لا تعذبنا بعد ابان  
ولا تسخط بسخطنا و لا تزلزلنا بفضیلک  
و لا تخزننا بما فعل السفهاء منا و اعف عنا و اعف  
لنا و اصرف عنا البلاء یا ذا المن و الطول و مستحب  
چهار قرات نماز کسوف و خیرات مختلف اگر اتفاق افتد  
کسوف در وقت نماز حاضر بود ساعت وقت هر دو تقدیم هر یک  
که خواند

که خواسته باشد و اگر وقت یک ساعت داشته باشد و در یکی  
مقتضی مقدم است و اگر وقت هر دو مقتضی بود و باشد نماز  
مقدم است و اگر داخل نماز کسوف است در وقت نماز حاضر  
و در وقت عافیه را اگر نماز کسوف را تمام کند می باید قطع  
کند نماز کسوف را و نماز حاضر را بعمل آورد بعد از آن موضوعی که  
قطع نموده است نباید کند و در تمام کند و اگر مقتضی شود وقت عافیه  
و کسوف نماز حاضر را بعمل آورد لازم نیست بر او قضای کسوف  
و اگر تقریط در انبیا نماز کسوف نموده باشد و اگر تقریط نکرده  
باشد نمازیکه مقتضی شده باشد وقت حاضر پس لازم است  
بر او قضای کسوف و مقدم میدارد نماز کسوف را بر نماز حاضر  
وقت نماز نافله پدید آورد **مقتضی پنجم** در نماز اموات است  
بدانکه نماز میت واجب کفائی است تا او میباید بعمل نیاید  
اند بر همه واجب است و وقتی که بعمل آید از غیر ساقط میشود



و واجب است نماز کردن بر هر مسلمانی که سطرشها و قیام باشد  
باشد و منکر فروری وین بنوده باشد و جایز نیست نماز گذاردن  
بر خواب و غلاوة و نواصب و مجتهد کسی که از اسلام بیرون رفته  
باشد بقول یا فصل اما غیر از مذکور است از سایر مخالفین پس  
اظهر و جوب نماز است بر ایشان و واجب است نماز میت  
اطفائی که بترشش سال رسیده باشد چه پسر باشد چه دختر  
چه قر باشد چه عجم چه متولد از مسلمان بوده باشد یا نباشد  
شده باشد در دار اسلام یا در الکفر و در آن مسلمانی بوده  
باشد که ممکن بوده باشد تولد آن طفل و کافی که اسیر  
مسلمانی بوده باشد نماز بر او واجب است احوط لزوم نماز  
است بجز در سیدن بشش سال هر چند تمام نکرده باشد  
و مستحب است نماز بر طفل که بترشش سال رسیده باشد  
هر چند سقوط بوده باشد لکن بشش طائفة متولد بشود در حالتی که زنده

بوده باشد و اما سقطی که متولد بشود در حالتی که مرده باشد  
نماز بر او مستحب است هر چند روح بر آن دمیده شده باشد  
و کیفیت آن نماز ایست که بعد از میت تکبیرة الاحرام بگوید بعد  
شهادت بگوید بعد تکبیر بگوید بعد صلوات بفرستد بر خود  
و آل محمد بعد تکبیر بگوید بعد دعا بکند بجهت مؤمنین و مؤمنات بعد  
تکبیر بگوید دعا بکند بجهت میت اگر دشمنی عشیقی بوده باشد  
بعد تکبیر پنجم را بگوید که نماز بآن تمام کند و اگر میت مخالف  
بوده باشد پس بر او چهار تکبیر میگوید بمقتضای مذاهب  
خود و اظهر و جوب دعاست در میان تکبیرات و اگر میت  
مخالف بوده باشد اظهر عدم وجوب دعاست بعد از  
تکبیر چهارم تعیین اذکار را بعد است بلکه مطلق دعا در میان  
تکبیرات کفایت میکند هر چند احوط تعیین است لکن اظهر  
بنابر قول بتعین عدم تعیین لفظ مخصوص است باین تعیین



اولاً انچیزی است که ماثور از ائمه و جایز است که بگوید  
در میان تکبیرات آن دعائی را که شیخ طوسی در مصباح  
بیان فرموده است که بعد از تکبیرة الاحرام بگوید اشهد ان  
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسول  
بعد از تکبیر و یم اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد  
کافضل ما صلیت و بارکت و رحمت علی ابراهیم انک جمید  
مجید بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات  
و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابعیننا  
و یقدمهم بالیکبریات انک مجیب الدعوات انک علی کل  
شیء قدير بعد از تکبیر چهارم بگوید اگر میت مؤمن باشد  
اللهم ان یدعبدک و ابن امتک نزل بک و انت  
خیر منزل به اللهم انما لا تعلم منه الا خیر و انت اعلم بمن  
اللهم ان کان محسناً فزدنی احسانه و ان کان مسیئاً فاصرفه

عنه و احشر مع من کان یتولاه من الائمة الطاهیرین و نجف  
است که بعد از تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوت عفوک و اگر فسق  
میت را بداند اظهار عدم جوار از خواندن اللهم انما لا تعلم منه الا خیر  
هر چند ایمان او را نیز بداند بجلت اینکه دروغ می شود بلی  
جایز است که باین نحو بگوید اللهم انت خلقت هذه  
النفس انت اتمتها تعلم سرها و علانیاتها اتیناک منها فاعین  
فیها فتقنضنا اللهم و لیها من تولت و احشره مع من احبت  
باین نوع بگوید اللهم احتاج الی رحمتک و انت غنی عن عباد  
اللهم ان کان محسناً فزدنی احسانه و ان کان مسیئاً فاصرفه  
که اگر میت مخالف بوده باشد بغير نامیب بگوید اللهم اطل جوفه  
ناراً و قبره ناراً و سلط علیه الجحیات و العقارب و الکرمات  
بوده باشد بگوید براد اللهم ان فلاناً لا تعلم الا انه عدو لک  
اللهم فاحشر قبره ناراً و احشر جوفه ناراً و مثل به الی النار نار



کاسوا الا اعتدلت و ابعادی اولیا تک و بعض اوقات  
پسنگ اللهم غفره و در وقتی که جنازه او را بر دارند بگویند  
اللهم لا ترفعه ولا تترکه و اگر مستضعف بوده بایست که نذر انداختن  
مردم را در مذہب و بعضی مذہب باشد بر اهل حق منتقاد  
ایشان بگویند اللهم اغفر الذین تابوا و استغفروا سبکات و هم  
مذاب الجیم و اگر نذر مذہب او نیست بگو اللهم ان کان  
یکب الخیر و الا لا یغفر له و در سجده و تجاوز عن و اگر طفل بوده  
باشد اللهم اجعله لایوسیه و انما سلطان و فرط و اظهر عدم تعیین  
لفظ مخصوص است و مستضعف و مجهول الذہب و طفل  
هر چند مراعات منقول اولی است بد آنکه این تکلیف است  
رکن است و باطل میشود نماز بترک بعضی از آنها بروحی  
که ممکن نبوده باشد تدارک آن مثل آنکه فضل بیشتر متخلل شود  
یا زمان طولی متخلل شود که پرون برود در نظیر خوف از بودن

و مصنی و لکن باطل میشود نماز بربا و فی آنها باطل  
بر وجهی که منافات نیست قربت مذہب باشد هر چند  
در صورت عمد کنایه کار است و اگر شکست بکند در عدد  
تکلیف است بنابر اقل بکند و در هرگاه بعد از اتمام متذکر شد  
که زیاد و جعل آورده است نماز او صحیح است و واجب است  
در نماز غایت استقبال قبله با امکان و اگر متعذر باشد  
نسبت بر مصنی با جنازه ساقط میشود و واجب است  
در نماز میت قیام و استنبار تقارب مصنی با جنازه پس  
جائز نیست دوری بسیار بخوی که در عرف بگویند که نماز  
میکنند بر جنازه و اظهر عدم وجوب استعورت است  
در نماز میت هر چند مراعات احوط است و واجب است  
که سر جنازه را بطرف راست امام قرار بدهند و میت  
را پشت خوابانیده باشند بخوی که پهلوی راست امام



قرار دهند و میت را بر پشت خوابانند و باشند بخوی  
که پهلوی راست بخوابانند و بقبله باشد و اگر نماز بکند  
در حالتی که پای او در موضع راس میت باشد می باید  
نماز را عاده نماید هر چند جنازه را بر داشته باشند بلی  
اگر دفن نموده باشند و یکرا عاده لازم نیست و مستحب است  
در نماز میت طهاره از حدیث بکند اظهر عدم و اشتراط طهاره  
است از جنس نیز هر چند احوط اعتبار است و چهار  
است از نماز میت تیمم با وجود آب هر چند نزدیک فوت  
نماز را و مستحب است ایستادن تا اینکه جنازه را بردارند و نماز  
در موضعی که معتاد است بجهت نماز میت و ایستادن نزد  
وسط نماز و سینه بر جل و ترخ تعلیق و رفع بدن در هر  
تکبیر و جایز است نماز در مساجد لکن مکروه است و جایز نیست  
نماز بر میت که بعد از غسل «دن» و کفن نموده و اگر غسل

مکمل

مکمل نبوده باشد تیمم بدهند و اگر او اگر متعذر باشد ساقط  
میشود پس نماز بکند بر او بعد از تکفین و اگر انتم متعذر بوده باشد  
او را در قبر بکند و سورت او را بپوشند بعد از نماز  
بر او اگر مکمل باشد ستر عورت او بجامه پس احوط نماز  
است بر او قبل از گذاشتن در قبر و اگر میت را دفن نمایند  
در حال آنکه نماز بر او نگذرده باشند واجب است که نماز  
بکند بر قبر او و اگر بر میت نماز کرده باشند اظهر جواز نماز  
بر قبر نسبت بکسی که نماز بر آن میت فوت شده و باشد لکن  
مستفاد میشود از بعضی از اخبار اولا بزرگ آن واقعه را نموده  
بدینا بلکه مکروه است قبل از دفن نیز تکبیر از نماز بر جنازه  
هر چند شخصی بوده باشد که نماز بر این جنازه از او فوت  
شده باشد و کسی که اولی بوده باشد بمیراث اولی است نماز  
بر میت حتی نسبت بموصی الیه هر چند عدل بوده باشد



پس شخصی که اولی است میراث میخواند خود نماز بکند یا  
 اگر نماید کسی را که میخواهد اظهار آن است که متوقف است  
 اذن ولی در نماز جماعت پس اگر کسی بدون اذن ولی نماز بکند  
 فرادی مجزی است و منافاتی نیست میان بودن این نماز واجب  
 کفائی است و میان حنوط بودن آن برای بعضی از مکلفین  
 باین معنی که اگر ولی میت خود نماز بکند یا غیر الفب بکند نماز  
 ساقط میشود و اگر نه خود نماز بکند و نه بغیر اذن به هر ساقط  
 میشود اعتبار اذن او صحیح است نماز بغیر اذن او چه با جماعت  
 و چه فرادی و مراد یاد لویه اولی میراث ائمت که اولی است  
 بان نماز از کسی که ارث نمیدارد مثل طبقه دیم با وجود احدی  
 از طبقه اولی و اما طبقه واحد پس تفصیل آن ائمت که پدر  
 اولی است از پدر پدر اولی است ازجد و پدر پدر اولی است  
 ازجد و جد پدری اولی است از برادر و برادر پدری اولی است

از برادر مادری و برادر ابوخی اولی است از برادر پدری  
 و عم اولی است از خال و پسر عم و اولی است از پسر خال و عموی  
 ابوخی اولی است از عموی یکطرفه و عموی پدری اولی است  
 که عموی مادری و خالوی پدری اولی است از خالوی مادری  
 و بعد از آنکه بوج اولی است نسبت بنماز وجه خود از هر کسی چه  
 زوجه و اعم باشد یا منقطع و ذکر اولی است از اناث در وقتی  
 که در یک طبقه جمع میشوند و اگر طبقه اناث مقدم بوده باشد  
 از طبقه ذکر اناث مقدم است و اگر ذکر ناقص بوده باشد  
 مثل اینکه طفل یا جنون بوده باشد از طبقه ذکر اناث مقدم  
 است و اگر طبقه اولی میراث مکلفی نبوده باشد اظهار سقوط  
 اعتبار اذن است و اگر اولی میراث غایب بوده باشد  
 احوط سقوط اعتبار در آن است و حر اولی است از عید  
 هر چند عید اقرب بوده باشد و اگر اولیای چندی در طبقه



واحد و جمع شده باشد با صلاحیت کف از برای امام پس افض  
 اولی است از غیر او و اگر اول باشد الط امام جماعت نبوده باشد  
 نایب بگیرد بجهت خود اگر با صلاحیت نیز بوده باشد جایز است  
 که نایب بگیرد مستحب است بجهت الی تقدیم ماشی را یا احتجاج  
 ماشی شش الط امام را و اگر امامت بکند زن در نماز میت  
 بجهت زنهار در وسط صف بایستد اگر عاری امامت بکند  
 در نماز میت سوره را در صف بایستد و غیر زن و عاری  
 اگر امامت بکند مستحب است که مقدم بشوند هر چند یکا موم  
 باشد بخلاف یومیه که مستحب است که ماموم واحد از یمن  
 امام بوده باشد و زن عایض منفرد میشود در نماز میت نصف  
 و اگر زن اقتدا ببرد نماید در نماز میت مستحب است که در  
 خلف برود بایستد بخلاف یومیه که این حکم در آن بر سپیل  
 وجوب بود و بهترین صفوف در نماز جنازه صف اخیر است

و جماعت مستحب است در این منازل قضا بشود از ماموم  
 اخیر واجب در میان تکبیر است بسب خواندن امام بکبر بر ماموم  
 که اگر سبق نباشد همه واجب لازم را بخوانند و اگر سبق باشد  
 مثل اینکه یک تکبیر مثلاً از اذون شده باشد پس بختی  
 اقتدا بکبر سویم را گفت او تکبیر دوم را بگوید و امام دعا میکند بجهت یمن  
 او صلوات بخیر است و اگر بخواند از کلام اربعه معهوده پس التکبیر است  
 را بخوانند و بکند اذقنی که نماز امام تمام شده او باقی تکبیر است را و لا  
 بدون دعا بعمل آورد جنازه باقی باشد یا برداشته باشند  
 لکن در صورت برداشتن با جنازه بروی تکبیر است تمام  
 بشود و وظایف هر حصول اقتدا است هر چند در تکبیر است الا حرام  
 در رکعت بکند پس بر است که پی در پی تکبیر است را بگوید بدون دعا  
 و اگر جنازه برداشته باشند با جنازه بروی تمام تمام نماید تکبیر است را  
 و مستحب است که ماموم اعاده نماید تکبیر را که سبقت نموده است



بر امام یا سهواً بمقتضای آنکه امام تکبیر گفته است و اگر سبقت عمد  
بوده باشد پس احوط استمرار عدم اعاده است و ظاهر عدم  
فقدان است در این حکم تکبیرة الاحرام و غیر آن و اگر متوجه میگردد  
از امام بیکت تکبیر تا ازید سهوا یا بمقتضای عدم تخلف پس بر آن  
که باقی را بعمل بیاورد و اگر عمد بوده باشد پس نماز او باطل  
نیست عما الاقرب و بعد از فراغ باقی را بجای آورد و اگر وقت  
حاضر و نماز میت هر دو مضاعف بوده باشد یا وقت حاضر  
فقط مضاعف بوده باشد حاضر مقدم است و اگر وقت نماز  
میت مضاعف بوده باشد و وقت حاضر موعود نماز میت  
مقدم است و اگر وقت هر دو موعود بوده باشد اولی تقدیم  
حاضر است و مستحب است تشیع جنازه و مستحب است که شیخ  
از عقب جنازه برود یا یکی از دو جانب آن و اخیراً افضل آن  
و مکرر است رفتن از پیش روی جنازه و مکرر است پوشیدن

بر امام سجدت صاحب مصیبت و لکن مستحب است سجدت بخیر آورد  
و مستحب است ترمیم جنازه و حاصل میشود ترمیم بکمال شخص  
و احد چهار جانب جنازه را لکن افضل آنست که ابتدا آنرا به  
بدست چپ میت بگرفت خود و مستحب است اعلام نماید  
مؤمنین را بموت او و مستحب است که نزد مشایخ و جنازه  
بگوید الحمد لله الذی لم یجعل فی من السواد المحرم مقصود ششم در  
توافقی است و استیضاه بدانکه نماز استیضاه نزد قبل باران  
و کمی آنهاست و کیفیت آن مثل نماز عید است مگر اینکه  
در قنوت آن نماز طلب میکند رحمت را و سؤال میکند  
زیادتی آنها را از خدا و معین نیست در قنوت آن لفظ  
مخصوص بلی افضل خواندن اینچیزی است که از اهل بیت  
مالی و ثورات و اظهر آن است که جائز است اتیان باین نماز  
در هر وقتی که بخواهد لکن احوط آنست که وقت آن مثل وقت



عید بوده باشد مستحب است که روز چهارشنبه و پنجشنبه  
و جمعه را روزه بگیرد و روز جمعه پروان برد و بجهت نماز استغفار با آنکه  
روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه روزه بگیرد و در دوشنبه پروان برد و بجهت  
نماز مستحب است که بعد از پروان برد و ذکر رکعت که ایشان در سجده  
اطعام نماز بکنند و مستحب است که پابرهنه باشند در وقت رفتن  
بعد از آبسکین و وقار باشند و پروان بردند و نمازها در پیش روی  
امام در دست ایشان غزوه بوده باشد و مستحب است که مردی  
پروانه‌های پروا طفل و بهایم پروان بردند و اطفال را از مادرها  
جدا کنند و برگردانند امام بعد از صعود بمنبر قبل از خطبه رده خواهد  
بایست وضع که طرف راست او را چپ قرار بدهد و طرف چپ  
او را بطرف راست و اظهر آنست که سجده را در سجده یا موم نیز  
مستحب است و مستحب است که امام بعد از سجده یا موم بقبله  
بایستد و صد مرتبه یا و از بلند بگوید صد مرتبه تسبیح بگوید

بطرف راست خود صد مرتبه تسبیح بگوید بطرف چپ خود  
صد مرتبه تسبیح بگوید و در مردم و مستحب است که مردم متابعت  
امام بکنند در این اذکار به بلند نمودن صوت و مستحب است که امام  
خطبه بخواند و اظهر آنست که امام است در تقدیم خطبه بر اذکار و تقدیم  
اذکار بر خطبه و اظهر جواز خطبه واحده است هر چند تعدد الخطب  
است و مستحب است که مبالغه نماید در سؤال و الجام در خطبه  
سجده در خطبه و در سجده اگر استجابت دعا ظاهر نشد مرتبه دیگر برود  
و اگر نشد باز مرتبه دیگر و بکند او مستحب است پروان بردن بمنبر  
بعد از بلند کردن دستها در دعای استغفار و بلند خواندن قرائت  
و قنوت و گفتن الصلوة سه دفعه در این نماز مستحب است  
و فردای نیز جایز است و مستحب است نافله شهر رمضان  
و آن هر روز رکعت است و کیفیت توضیع آن باین وضع  
است که در هر شبی از شبهای ماه مبارک رمضان پلست



رکعت بعل آورد و هشت آنرا بعد از مغرب و دو از ده رکعت  
 آنرا بعد از عشاء هر چند اظهر جواز عکس است لکن اول  
 احوط است و در ده شب آخر شبی دو رکعت زیاده کند که کسی  
 رکعت بشود باز اولی آنست که هشت رکعت آن را بعد از  
 مغرب و بیست و دو رکعت آن را بعد از عشاء بعل آورد  
 و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و دو در هر شبی صد رکعت  
 دیگر نیز بخواند اگر فوت بشود در روز قضا بکند و همچنین شب  
 یوم الشک که مشخص نشود که اول ماه بوده است قضا نماید  
 و نمی تواند که در لیله الفک اول ماه رمضان نافله بوده است  
 بر نیت شهر رمضان بعل آورد و در مجاز است در تقدیم و تیره  
 نیز و طیفه عشا یا تا میز آن بر آن مستحب است **نماز جعفر**  
**طیار** آن چهار رکعت است هر دو رکعت بیک سلام  
 در رکعت اول بعد از حمد اذان را بخواند بعد از پانزده دفعه

الصلوات

شجاعت از بعد از بخواند و ده دفعه در سجده رکوع اول بعد از  
 رکوع نیز ده دفعه بخواند و ده دفعه در سجده اول و ده دفعه بعد از  
 سجده بن و ده دفعه در سجده دوم و ده دفعه بعد از سجده دوم و بیست  
 در سایر رکعات باقیه معمول بدارد و لکن در رکعت دوم  
 بعد از حمد سوره و العادیات را بخواند و در رکعت سیم  
 بعد از حمد سوره اذا جاء الفالیه و در رکعت چهارم بعد از حمد  
 سوره قل هو الله احد را بخواند و در رکعت دوم و چهارم تنوت  
 مستحب است عاظم و جایز است ایمان نماز در هر اوقتی هم  
 شب باشد چه روز چه در سفر چه در حضر و در هر یک از این اوقات  
 نبوده باشد و لکن افضل اوقات او صد و هشتاد و بیست  
 و جایز است که شخصی آنرا از نوافل محسوب بدارد  
 چه نافله شب باشد چه روز بلکه در نیت جوار احتساب  
 از در ایض نیز لکن احوط عدم احتساب است و اگر کسی



نماید از بعضی تسبیحات قضا نماید آنرا در حالتی که متذکر  
بشود پس اگر سه نماز تسبیحات حال قیام را خلاصه بعضی  
بعد در حالت رکوع یا سجود متذکر بشود بعل آرد آنها را در  
همان حالت که متذکر شده است و احوط عدم تفریق در میان  
دو رکعت اول و دو رکعت آخر است با عدم عذر هر چند خوان  
اول است و بدانکه نمازهای مستحبی بسیار است و این رساله  
کجا پیش ذکر آنها را ندارد در تفسیر مرویت از پیغمبر که نمی آید بابت  
اشد از اول شب او پس بسم کینده عینهای خود را بصدقه  
و اگر نیاید پس نماز بکنید هر یکی از شما دو رکعت نماز  
در رکعت اول بعد از حمد آیه الکرسی و در رکعت دوم بسم  
بعد از حمد ده مرتبه سوره فاتحه و بعد از سلام بگوید  
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین و آنها را از قبر فلان پس  
خداوند عالم در همان ساعت هزار ملک میفرستد و بوی

قبر آن میت که با هر یکی جاسه و حایه باشد و اما انجری که آن  
مستحورات است که بچهل نفر میدهند که این نماز را بعل آرد  
پس مستند از نظر حقیر رسیده است و احوط آن است که تسبیح  
استحباب خاص بدهند بدانکه استخارات بسیار  
است و از جمله آنها ذات الرقاق است که از حضرت صادق  
ع مرویت که فرمودنشش رقعہ بر آورد درست رقعہ بنویس  
بسم الله الرحمن الرحيم خیرة من الله الغیر الخیر لفلان ابن  
فلان مراسم خود را بنویس بجای فلان ابن فلان یا جمیع  
از این قاطعه مثلاً افعط و در سه رقعہ دیگر بنویس بسم الله  
الرحمن الرحيم خیرة من الله الغیر الخیر لفلان ابن فلان  
اسم خود و ما در خود را بنویس مثل سابق لا افعط  
بعد آنها را در زیر مصلاهی خود بگذارد بر هم بزن آنها را  
بعد هر رکعت نماز بکشد و بعد از نماز بسجده برود و بگوید



عده مرتبه استخیر الله فی عافیه بعد نشین و بگو اللهم جری در خوا  
فی جمیع اموری بترسنت و عافیه بعد دست خود را به بر  
بسوی رفته ها پس بدون بیا در یکت رفته و نظر کن چه بدون  
آمده است و بپنجین تا سه دفعه بدون بیا در اگر جمیع فعل  
است پس بکن آن امری را که بجهت آن استخاره کرده و اگر بخوا  
لافضل است مکن آن امر را و اگر مختلف است پس بدون  
بیا در از رفته ها تا پنج شود پس نظر کن و عمل با کثر بکن و از جمله  
آنها استخاره البت که مردیت به صاحب الامر که بخواند  
«مرتبه سوره محمد را ده مرتبه و یک مرتبه هم التماسی تواند  
نمود و بعد مرتبه سوره قدر را بخواند و بعد سه دفعه این دعا را  
سخواند اللهم انی استخیرک بعافیه الامور استخیرک  
لحسن تقی بک فی الما سول و الخیر و اللهم ان کان الامر الفلانی  
مقصود خود را ذکر کند بجلای الفلانی و بگوید قد طلت بالبرکه

استخاره و لو او سه حفت بالکرامه ایا سه و یا لیه ثم اللهم لی فی خیرة  
زود شوم سه و نونا و بعض امامه سرور اللهم اما امر و اما نانی  
فانتمی اللهم انی استخیرک بر حسنک خیرة فی عافیه پس یکبار  
قبضه از تنه را و مطلب خود را در اول بگذران و زوج زوج کن  
تا با خرا اگر بخواهد میان زوج دست خوب است و اگر فرد است بدست  
بالعکس این یعنی مجری در قرار دادن انیکه زوج بد باشد یا فرد  
انچه را می تواند در انیکه بد باشد یا فرد اول قرار بد و از جمله استخا  
رات استخاره البت که از حفرة امام جعفر صادق علیه السلام است  
که بگوید فقه محمد بخواند و سه دفعه قل هو الله احد و پانزده مرتبه صلوات  
بر محمد و آل محمد و بفرستد و بعد بگوید اللهم انی استخیرک بحسن  
الحسن و جوده و ابیه و امته و اخیه و الائمة الشیعة من ذریته  
ان تصنی عافیة و ان تحصل الخیرة فی بده السجدة و ان تریحی بک  
الاصح لی فی الدین و الدنیا اللهم ان کان الامر الفلانی و بکنی و بکنی



و حاصل امری و اجابتی با ما عازم قرن و الانامنی انک علی  
 شیخی قدیر پس یکقطه از تسبیح بگرد و بشمار آن راست است  
 اول سبحان و بسم الله بسم الله لا اله الا الله بر همان سخن معمول است  
 تا آخر قطعه اگر افری سبحان الله است پس شخص مختص است  
 در میان فعل و ترک و اگر الله الله باشد امر است و اگر لا اله الا الله  
 باشد پس نفی است **مطلب پنجم** در لواحق است و در آن  
 چند مقصود است **مقصد اول** در فصل واقع در نماز است  
 و در آن دو فصل است **فصل اول** در بطلان نماز است  
 بدانکه کسی که اخلال بکند بواجبی از واجبات نماز نماز  
 او باطل است اگر عمدأ بوده باشد و همچنین اگر تقصیر نماید  
 در تحصیل آن و جهلا اخلال نماید بلی جابل مسئله معذرات  
 در جهل و انقضا و غصبیت ثوب و مکان و نجات  
 ثوب و محل سجده و غصب آب و هر چیزی که ناقص است

طهارت را نقص صلوٰه نیز میکند چه عمدأ صادر بشود یا سهواً  
 و باطل میشود نماز بترک طهارت عمدأ ترک بکند یا سهواً  
 و باطل میشود نماز نیز تبعه تکفیر یعنی نکذاشتن دست بر کتف  
 یا فروغ یا در فوق ناف یا در سخت او بلی جایز است در سخت  
 تقیه بلکه واجب است لکن بترک آن نماز باطل نمیشود  
 و گناه کار است و اگر تکفیر بعمل آید از روی سهو نماز او صحیح  
 است و همچنین باطل میشود نماز تبعه طهارت که قرآن و عابد بوده  
 باشد و هر دو حرف یا بیشتر بوده باشد چه معنی داشته باشد  
 یا نه چه بجهت مصطنعی بوده باشد یا نه و اما بحرف که مفهم معنی بود  
 باشد مثل قاف و عین پس اظهار آنست که مبطل است اگر  
 مقصود منکام بوده باشد و اما حرف واحد غیر مقصود و یا غیر مفهم  
 معنی پس اظهار عدم بطلان نماز است بیکلم بآن و اما اگر حرف  
 واحد حرف بوده باشد پس شاید اقوی بطلان نماز بوده باشد



بسبب لکام با آن آه کشیدن و ناله نمودن اگر از آنها دو حرف  
 یا بیشتر متوالی بشود مطلب نماز است و الا فلا و اگر آه بکشد از خوف  
 خدا و از آن دو حرف یا بیشتر متوالی بشود بطلان نماز است  
 و الا فلا و چهار است در نماز بیکم ذکر دعاء و قرآن مجرم مبطل نماز  
 است و چهار است تنه نمودن بر حاجت مستحاضی هر چند  
 غیر از حاجت بر او بوده باشد و اگر قسم نماید بقصد قرآن یا غیر  
 قصد را از مناجات مثل قول کسی که بگفته خود اذن دخول  
 میطلبید او فلو لا سلام آمین پس نماز صحیح است و باطل نمیشود  
 نماز بیکم و احوط در لکام از روی اکراه اتمام نماز است بعد اعاده  
 آن و باطل نمیشود نماز بالتفات بجمع بدن اگر از روی عمد بوده  
 باشد یا بر زمین یا بر بارپای قبله یا زمین اولیسا و همچنین  
 است در صورت سهوا اگر التفات بدر قبله بشود یا بپایین  
 و بر قبله زمین و یا اگر بر زمین و یا بر او بوده باشد یا

پن زمین و یا بر قبله پس اظهار محنت است و اگر التفات  
 بوجه فقط بوده باشد پس اظهار محنت است اگر بر زمین و یا  
 بپایین زمین و یا بر او بقبله واقع بشود پس اظهار بطلان است  
 چه عمد اصدار بشود یا سهوا و اگر التفات بوجه فقط از روی  
 اکراه بوده باشد پس نماز باطل نمی شود و اگر از قصد میسر و یا  
 سجا و زنیاید و اما با سجا و ز پس اظهار بطلان است عا اشکال  
 لکن احوط اتمام و اعاده است و اگر التفات از روی اکراه  
 بجمع بدن بوده باشد پس اظهار بطلان است اگر سجده زمین  
 و یا بر سببه باشد یا سجا و ز نموده باشد و اگر سجده زمین  
 و یا بر ز پس شاید اظهار محنت بوده باشد لکن  
 احوط اعاده آن است بعد از سجده سلام و در غیبت که تنه بجمع  
 بدین التفات مبطل را بفرغیده و ن نافله و لکن تعیم احوط است  
 و باطل میشود نماز بقصد کردن از روی عمد چه حکم بوده باشد



چهر بسیار چه ممکن بوده باشد دفع آن یا نباشد عا اقراب و باطل  
نیز شود از روی سوء و مکرده است تبسم و مراد بقائه خنده است  
که شتمل بریده و تر صبیح و شدت بوده باشد و باطل میشود مانند  
بتعد فضل که مراد بآن فصاحت است که پرده برود فاعل از بودن  
او مصطفی پس از ترکیب بشود فاعل را که در حرف بگویند که آن فعل  
کبر است لکن صدق بکنند که او مصطفی است پس نماز او صحیح  
است و مراد به پیروی رفتن او بسبب از کتاب آن فعل  
از بودن او مصطفی این است که افعال خارج از نماز که صلا  
عیش و از آن سخاوت که حکم میکند هر کسی که بر پند او را با کمال  
که او الا آن در نماز نیست مثل اینکه در اثناء نماز مشغول شد  
ببافتن دیوار یا جاروب کردن خانه یا حیاطی نمودن و نحو  
اینها پس نماز او بسبب از کتاب چنین فعل باطل میشود  
مگر اینکه آن فعلی از افعال بوده باشد که دلالت بکنند چیز

معتبر

معتبر بر چه از اینان بآن در نماز مثل کشتن موش و مار و عقرب  
و شستن رخاف و مادی که مسرعا اخراج مبطون و لغم نبوده باشد  
مثل برداشتن زن طفل خود را و شستن زن طفل خود را  
در حالت تشنه برداشتن خود و مشغول شدن با سگات او  
و شیر دادن او و زدن دیوار از برای پندار نمودن غلام نایم و غرضی  
نمودن ناخن و طحله و ضم جاریه مار و بر نفس خود و انداختن حیوانی  
که اذیت میکند از نفس خود و وضی نمودن آن در ریختن و وضی  
نمودن پیش در ریختن یا در سخت یا نای خود یا انداختن آن  
در خارج مسجد و شستن مصطفی نماز خود را با انگشت خود یا بر پا کردن  
دست بیکر و دست دادن نمودن ریکه در میان دو مسجد و داخل  
نمودن انگشت در بینی و انداختن خون خشک از بینی  
و زدن سگ و غیره بنگ و قطع نمودن ثلول کیل و کندن  
بعضی از گوشت از رخم و انداختن آن و مسح نمودن موضع



دل منجز پس مسح نمودن دست خود بدو ابر یا بر زبانی و فاییدن  
پن و زدن ردن بر دور آن خود در وقتی که اراده بکند چیزی را  
دست بهم زدن زن در وقتی که اراده بکند چیزی را و ایما برداشتن  
بدست و نزدیک گذاشتن بغل بدست یا پای مقدم شدن  
بیک گام یا دو گام یا سه گام در وقتی که منافات واجبیه داشته  
باشد و کمک نمودن فضل مرغ یا غیر آن از ثوب خود و کندن بعضی  
از اندامهای متحرک و نفع نمودن مومنی که جبر معتبر در جوار آن دارد  
شده است پس نماز بارگاہ اینها باطل نمیشود هر چند در حرف  
صادق بیاید در حرف که نماز کرده یا اینکه این شخص نماز بعمل آورد  
و اگر صورت نماز بالمرة معطل شود بخوبی که بعد از اتمام نماز نیز فضا  
نیاید در حرف که نماز کرده پس اظهر حکم نمودن بطلان نماز است  
هر چند سهواً بوده باشد چلیب از گناه این افعال  
منصوصه باشد یا غیر آن بلی در غیر صورتی که حکم نمودیم بطلان

اظهر

اظهر تقدیم بحال شد است و در صورت سهواً باعث ابطال  
نمیشود و اگر معطر بشود بارگاہ فعل کثیر در نماز پس احوط آن  
آنست بصورت سهواً اظهر عدم فرق است در بطلان نماز بغض  
کثیر در میانه نماز فریضه و اگر شک بکند در تحقیق فعل کثیر پس  
اجود عدم بطلان است و همچنین است در صورت مظنه  
رعایا الاقرب و اگر سکت بشود در اثناء نماز بخوبی که موقوف  
عوض شدن صورت نماز بوده باشد بالکلیه نماز باطل است  
هر چند سهواً بوده باشد و اگر سکت طول بکشد بخوبی  
که بیرون رود از بودن او مصححی در اثناء نماز و لکن بعد از  
اتمام نماز صدق صلوة بشود پس حکم بطلان است در صورت  
عذر فقط و از جمله مبطلات نماز تعدد الگاہ است از برای امور  
و تنویر مثل غائب حال و فقد محبوب هر چند بعد بیرون  
آمدن اشک باشد بدون صورت و اگر سهواً بوده باشد



باجهت اسود آخرت بود و باشد پس مورث بطلان نمیشود  
و اما تعدا کل و شرب پس اظهار آنست که مورث بطلان نمیشود  
بلی اگر مندرج بشوند در تحت فعل کثیر مورث بطلان میشوند حیثیفا  
که مندرج می باشند در تحت آن مگر در نماز و ترو از برای کسی  
که اراده صوم نموده باشد و در فردای آنشب و تبرک که صبح بشود  
حال اینکه نشسته بوده باشد پس جایز است بجبهه او شرب آب  
هر چند مستلزم فعل کثیر بوده باشد مادامی که مورث رفع صورت  
صلوة با تکلیف نشود و مستلزم سایر منافات از استند بار کفایت  
نموده باشد و احوط است شرط بودن مذکور است در صورت  
و تر باطل میشود نماز بسبب اضلال بر کعبی از ارکان آن چه می آید  
باشد چه سهواً و چه نیت است بزیادتی آن مگر در جایی که مأموم  
سبقت بگیرد امام را بتفصیلی که بعد خواهد آمد ان شاء الله در جایی  
که ظاهر شود از برای کسی که نماز احتیاط میکند که نماز او ناقص

بوده است

بوده است و در جایی که تمام نکند سافشار قصر خود را جهلا یا سهواً  
یا خروج وقت در جایی که دو رکعت نماز قصر را کرده باشد و تعیین  
نکند که نماز ظهر را دو رکعت کرده است سهواً پس بر او لازم است  
که قرار بدهد دو رکعت عصر را که بعجل آورده است از تتمه ظهر اگر  
بعجل نیامده باشد از میان دو نماز مبطلات نماز مثل وضو  
و استند بار و سحر آنها پس سلام میکند بجبهه نماز ظهر و مشروح  
میکند بنماز عصر و اگر یقین نکند در وقتی که یک رکعت از ظهر را  
خوانده است که ظهر را یک رکعت بعجل آورده است آیا باز  
لازم است که قرار بدهد آنچه را که عصر خوانده است از تتمه  
ظهر در صورتی که فعل منافی در میان دو نماز بعجل نیامده باشد  
یا جایز نیست مسئله محل تردد است و باطل نمیشود نماز اگر یک رکعت  
یا بیشتر را فراموشش کند مادامیکه منافات نماز بعجل نیامده  
است بلکه بر او است که ناقص را بعجل بیاورد و همچنین است



اگر آن سلام را فراموش کرده باشد و اگر متذکر بشود و بقیه نماز  
و از محل نماز سجده نموده باشد بر او لازم نیست که خود نماز بچین  
اول بلکه بر اوست که تمام نماید نماز را مادامی که منافی بعمل نباشد  
عده است چه عود نماید چه محل خود چه نماید و مکرر است از برای  
سراجیم موی سر را در وسط سر بستن آن و مکرر است التفات  
بوجه بطرف راست و چپ و خمیده کشیدن و دهن درین  
و شکستن انگشتها و بازی نمودن بچیزی از اعضای خود و متفرغ  
نمودن موضع سجود آب پنبی و آب دهن انداختن و آه و ناله  
کشیدن بگرف و دفع نمودن خروج بول و غایط و ریج و خواب  
را و پوشیدن چکمه تنگ و مقراض نمودن ناخن و ریش و حمام  
است قطع نمودن نماز در حالت اختیار و اظهار جواز قطع ناظر  
و نماز نیست است هر چند احوط عدم قطع است و جایز است  
قطع نماز فرباضه در حالت فوری و از آنجا است خوف تلف

مال معنی که متضرر بشود تلف آن و ممکن نباشد حفظ آن یا قطع  
نماز بلکه جواز در قطع است حفظ مال یکی از او که ضرر رسد و احوط  
او در حفظ مال غیر و وقتی که صاحب آن متضرر بشود و تلف آن  
لکن احوط منع است و از آنجا است خوف تلف نفس محترمه و آقا  
عظیم او و حفظ آیه که اگر حفظ نماید تحصیل آن مشقت دارد و از آن  
جمله است خوف تلف نفس که ترسد بنگوشتن حدیث ضرر را  
با سر یا آن نجات را بر لباس یا بدن آن و اظهار جواز قطع است  
از برای دفع ضرر از چیزی که مؤمن باشد و از جهت امر معروف  
و نهی از منکر که واجب باشند رد سلام بر سلام کننده  
بمثل آن سلامی که کرده است و اگر بگوید سلام کننده سلام  
پس اظهار وجوب رد بمثل است و اقرب عدم وجوب است  
غیر چهار صیغه شهور است که سلام علیکم و السلام علیکم  
است و سلام علیکم و السلام علیکم است هر چند در نماز بوده



چه لفظ او طعن بوده باشد مثل سلاما لیک و سلاما الیک  
و سلام و سلام الیک و سخنانها یا احزاب آن مثل سلام علیک  
و سلام الله علیک و سخنانها هر چند در غیر نماز است بسلامها  
سقا قه صحیح و در نماز خواندن است از قرآن که متضمن سلام  
بوده باشد یا در سلام صحیح است یا قصد دعا از برای او در وقتی  
که مستحق دعا بوده باشد و اما اگر غیر طعن بوده باشد و اما غیر  
طعن بوده باشد لفظاً و احزاباً پس بخواند که احتیاط معلول  
بدار و پس رد بکنند در نماز مثل آن یا قصد دعا از برای او  
یا بخواندن آیه و اگر مثل آن سلام در آن بوده باشد یا قصد  
رد نیز **تنبيه** اگر سلام بکنند بر غیر مصطفی بصیغه سلام علیک  
پس جایز است رد بچهار صیغه مشرقة که پیش گذشت  
و بصیغه سلام علیک پس جایز است رد مثل و تکلف  
السلام علیکم یا علیکم السلام و بصیغه السلام علیک پس جایز

است رد

آیه صحیح

جایز است رد مثل و تکلف السلام علیکم و علیکم السلام  
و بصیغه السلام پس جایز است رد مثل و تکلف السلام  
بدان و او را با و او اگر نعم نماید سلام کنند بسوی یکی از چهار صیغه مشرقة  
در حجت الله یا بر کانه را نیز پس لازم است بر جواب دهند که رد  
نکنند یا نقص از آن و لکن او را بجهت جواب دهند آنکه بگوید  
لازم است و علیکم السلام و در حجت الله یا بر کانه و بدانکه رد سلام  
واجب کفائی است و بر بعضی ساقط میشود از دیگران و اگر  
سلام دهند بعضی از جماعت را تشخیص بدهد بسلام واجب  
بر او رد و رد دیگر اگر شک بکنند در اختصاص سلام با و با علم او  
بشعور آن او را پس بر اوست رد هر چند در نماز باشد  
و ساقط نمیشود از او بجا بجا و اگر سلام بکنند بر جماعت  
که بعضی از ایشان طفل متمیز باشند پس بجا بجا آن  
طفل از دیگران ساقط نمیشود و اگر سلام بکنند بر جماعتی که نماز میکنند



و بعضی از آنها را بکنند پس در جواز رخصت او اشکال است  
مگر در وقتی که قصد بکند بر او عمار یا قرآن را و ضم نکند قصد رد را  
نیز پس جواز در این صورت اقوی است بترک جواب  
هر چند گناه کار است و واجب است هر جواب دهند  
شنوندن جواب را و احوط و خوب باشد است پت  
بر رد و بر سر تا اینکه بداند که رد واقع شده هر چند اثبات و جواز  
است اشاره پت مشکل است و اگر موقوف باشد رد  
سلام با سماع آن بر قطع نماز اجود سحر است در جاتی که  
محقق است حرمت قطع و خوب رد قبل از موقوف بودن  
اسماع بر قطع یا شک بشود در اصل تحقیق حرمت قطع و جواز  
رد مثل آنکه سلام بکند حین ابتداء تکبیر الاحرام و اما اگر یکی از  
اینها محقق بشود و دیگری پس اقرب تقدم متحقق است  
مثل آنکه سلام کرد بر شخصی و قبل از اتمام سجده و اقل نماز

بعد سلام

بعد سلام دهند و رفت یا دور شد که موقوف است سلام  
بر قطع یا اینکه شخصی در نماز بود و شخصی دیگری سلام داد و رفت  
رفت و هیچ توقف ننمود تا جواب را بشود پس رد فرض اول  
قطع مقدم است و در فرض اخیر عدم قطع و اگر بعد از سلام کردن  
شخص لکن شک بکند که آیا بضیع بود که رد آن واجب بود  
یا نه و اگر رد نفریکه دفعه میگرد سلام کردند بر هر دو جواب واجب است  
و واجب نیست رد فضل غیر ممیز و نه ممیز واجب است هر چند  
در نماز بوده باشد و اگر سلام بکند بر او بر سالت یا بکتابت  
مثل آنکه بگوید سلام بکن بفلانی از قبل ضری یا بنویب السلام  
علیک مثلا اظهر عدم وجوب رد است و احوط رد است و اگر  
جماعتی بر شخصی سلام کنند جایز است که آنها سجد و او ایستاده  
بکند لکن بصیغه جمع بیادرد چنانچه جایز است تکرار اگر مستلزم  
فوت فوریه جواب نباشد و اگر مستلزم باشد لازم است



که بعضی جمع بیاورد علی اگر در نماز باشد و سلام بکند هر یک  
از جماعت بخلاف سلام دیگری پس واجب است بر او رد  
هر یک بمثل سلامی که کرده است مادامی که فوریه جواب فوت  
نشود و اما اگر فوت بشود پس در آن اشکال است و جایز  
سلام دادن مرد اجنبی بزن اجنبی و سلام دادن اجنبی  
بر اجنبی لکن احوط ترک است سیما نسبت بزن جوان  
و اما محارم پس هیچ احتیاطی در آن نیست و واجب نیست  
در جواب مرد بزن مراعات ثانیت و لازم است رد  
بمثل در نماز اگر سلا کنند کافر باشد واجب است جواب  
آن لکن غیر است در جواب هر چند در نماز بوده باشد  
در میان علیکم و اما و علیکم بواو پس احوط ترک است  
و حرام است که ابتدا او سلام بدد بر اهل زمت بلکه بشنا  
کفار نیز علی الاحوط بایستجاب است که بگوید نزد ملاقات مشکی

السلام

السلام من التبع الهدی و اگر بگوید مشکی السلام علیکم بر احوط  
عدم تعدی است در جواب از گفتن علیکم بدون داد مکرده است  
سلام در اهلش مجلس شرب و کسی که بازی نزد مشکی بکند یا  
بخورد یا متجاهر نفوس بوده باشد سزاوار است ترک سلام با آن  
آن با او لویه ترک آن در وقتی که زایل بشود بسبب آن خشوع و صلی  
و حاصل شود بجهت اضطراب و مشکوک اختلاف است در میان  
اصحاب و بر اصح آن مشکل است و مکرده است که محض بکند سلام  
دهند و وظایف از جمعی را سلام مکرده است که داخل نشود در خانه  
و سلام کنند بر اهل آن و مکرده است سلام بکند بر کسی که با جنانه  
برود کسی که بجهت می رود که در بیت حمام بوده باشد و ابتدا  
بسلام افضل است و مستحب است که سلام بکند طایفه قلیل را بگزیند  
و کو جهت بر بزرگ و سواره بر پیاده و ابتدا بر نشسته و سوار  
و نه بر قاطر سوار و قاطر سوار بر حمار سوار و کسی که داخل مجلس



میشود بر قومی که در آن بوده اند مستحب است بر طفلها سلام بکنند در  
 مفارقه از یکدیگر سلام بکنند و مستحب است نسبت عاقل کردن  
 از برای عطف کننده مثل اینکه بگوید سیر حکم الله یا دیر حکم الله  
 یا یغفر الله لک و سخنانها هر چند اقتضای بر او این است  
 و احوط عدم نسبت غیر از شیء خشری است احوط رد عاقل است  
 برست باین سخن که بگوید یغفر الله لکم و بر حکم یا بگوید یکم الله لکم  
 یا لکم یا بگوید یغفر الله لک و سخنانها هر چند اقتضای بر یکی از این  
 مذکور است احسن الله و مستحب است که عطف کننده بعد از عطف  
 بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیت و شهنشاه  
 باد محمد بکنند و صلوات بفرستند بر محمد و آل او چه در حدیث است  
 در وقتی که برادر تو عطف بکند و تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله  
 و صلوات بفرست بر بنی صا هر چند میان تو و عطف کننده صفی  
 باشد در شک سهواست بدانکه مظنه در افعال

نماز و اعدا در رکعات آن در حکم یقین است چه اقتضا است  
 بکنند یا پس لازم است بر شاک در میان دو سه مثلاً  
 بنابر او بگذارد و اگر مطمئن او آن باشد و برست بگذارد و اگر  
 مطمئن او بدون نماز احتیاطی در میان چهار و پنج بعد از سجده  
 مثلاً بنابر چهار بگذارد و مطمئن او آن باشد بدون سجده  
 سهوی او بر پنج بگذارد و اگر مطمئن او آن باشد پس حکم نماید  
 موطان نماز در میان ایتان بقرائت و عدم ایتان آن نیاید  
 قرائت را اگر مطمئن او ایتان بوده باشد و بیاد و ما بقائل  
 اگر مطمئن او عدم ایتان بوده باشد و بگذارد اظهر لزوم ترددی  
 است بجهت شک و اگر کسی شک بکند در عدد رکعات  
 نماز واجب دو رکعتی مثل صبح یا سه رکعتی مثل مغرب  
 یا در عدد نماز واجب چهار رکعتی و حال اینکه یک طرف شک  
 رکعت اول بوده باشد یا اینکه رکعت دوم بوده باشد



قبل از اكمال سجده تین نماز او باطل است و اگر شک بکند  
در نماز واجب چهار رکعتی در میان دو دست بعد از اكمال  
سجده تین بنابر اکثر بگوید دو نماز را تمام کند و بعد از نماز  
محر است در میان یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت  
نشسته هر چند اول یعنی شک در میان دو دست و ثانی در دوم  
یعنی شک در میان سه و چهار احوط است و بدانکه شک  
نیست در تحقیق اكمال سجده تین بجز اتمام ذکر سجده دوم بلکه  
بعضی حکم نموده اند تحقق آن بجز گذاشتن سر در سجده  
دویم لکن این در نزد حقیق مشکوک است و احوط آن است  
که بنابر صحت گذاشته نماز را تمام نماید و نماز احتیاط را  
بعمل آورد و بعد اعاده نماز بکند و بلکه احوط آنست که در صورت  
صورتهما شک نیز که تعلقی بوده باشد و بعد از اكمال سجده  
دویم قبل از رفع راس تعلقی بگوید این عمل را معمول دارد

و اگر شک

و اگر شک بکند در میان دو و چهار بعد از اكمال سجده تین  
بنابر ابر چهار بگوید دو رکعت نماز احتیاط  
ایستاده بعمل آورد و اگر شک بکند در میان دو دست چهار  
بعد از اكمال سجده تین بنابر ابر چهار بگوید دو رکعت  
نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بعمل آورد و دو رکعت  
ایستاده را مقدم بدارد و اگر شک بکند در میان چهار و پنج  
پس اگر قبل از رکوع بوده باشد از رکعت را منهدم سازد  
و بنشیند و تشهد و سلام بگوید و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده  
یا دو رکعت نشسته بعمل آورد و اگر بعد از سلام سجده سهوی  
بعمل آورد و احوط از این اعاده نماز است بعد از عمل مذکور  
و اگر بعد از اكمال سجده تین بوده باشد پس بنابر ابر چهار  
بگذارد و بعد از سلام سجده سهوی بعمل آورد بعنوان وجوب  
و اگر شک بکند در میان سه و پنج پس اگر قبل از رکوع بوده باشد



بنابر اینست که بگذارد و نماز را تمام کند و احوط آنست که سجده سهوی  
بعمر آورد و اما سایر صور شک در عدد رکعات پس تفصیل  
اگر در مسکات الراهین بیان نموده ایم و کسی که خواسته باشد  
رجوع بآن نماید و اما حکم شک در افعال نماز آنست که اگر شک  
کند در فعلی از افعال نماز و محل او باقی است لازم است بر او تکیه  
مشکوک فیه و اگر محل او گذشته باشد التفات نکند و بنا بگذارد  
بر وقوع آن و مراد از بقا آن و مراد از بقا محل در این مقام عدم دخول  
در رجوع مطلوب بالا صاله داخل شده و شک کرد در چیزی که باقی  
بر اوست التفات نکند هر چند آن چیزی که داخل آن شده  
است یک کلمه واحد و غیره بوده باشد این قاعده در وقت  
ایست که رفع راس از رکوع و رفع راس از سجده را واجب  
بالا صاله بدانیم پس قاعده را باین موضع میگوئیم که اگر مصحح شک  
کند در فعلی از افعال نماز بعد از آنکه داخل شده باشد در رجوع

مطلوب بالا صاله که واقع است بعد از مشکوک فیه باینکه مستأنف  
بوده باشد تدارک مشکوک فیه زیادتی واجب دیگری مطالب  
بالتواتر است ز من باب المقدمه التفات نکند بر مشکوک  
فیه و اگر انچه پیش نباشد لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد  
پس ظاهر شد باین قاعده که اگر کسی شک کند در کلمه واحد  
از قرات مثلا داخل کلمه دیگری از قراته شده باشد رجوع  
بمشکوک فیه لازم نیست و اگر شک کند در نفس رکوع و حال  
آنکه کج شده باشد بسوی سجده یا در نفس سجود و حال آنکه قیام  
هنوز کامل نشده باشد پس بر اوست رجوع بر رکوع یا در سجود  
ثانی بعلت اینکه هوی مطلوب بالا صاله نیست و کسی که شک  
کند در ذکر رکوع یا ذکر سجود یا در طمانینه در سجود بعضی از احوط  
سجده سوای چهار بعد بر داشته بناید التفات نکند بجهت  
اینکه یا رفع راس واجب بالا صاله است ماکثر که رجوع در شک



فیه در این فرض مستلزم زیادتى واجب مطالب است که رکوع باشد  
یا سجده خلاصه کلام اگر کسی شک کند در تکبیر الاحرام و داخل قرائت  
شده باشد یا در قرائت داخل رکوع شده باشد یا در رکوع داخل  
سجده شده باشد یا در سجده داخل قیام شده باشد یا نشسته  
یا در تشهد داخل سلام شده باشد یا در کلمه حمد داخل دیگری شده  
باشد یا در ذکر رکوع و از حد رکوع تجاوز نموده باشد یا در ذکر سجده  
و از سجده سر برداشته باشد یا در کلمه از تشهد داخل در کلمه  
دیگر شده باشد یا در سوره داخل در قنوت شده باشد  
بنابر ابرو قیام میکند و اگر محل باقی است لازم است ایتان  
مشکوک فیه و اگر شک کند در رکوع و اعضای سجد سواى  
جبهه بر زمین نبوده باشد رجوع بر رکوع لازم است بعات اینکه  
وصول اعضای شش گانه مقدم است بکعبه سجده و مفرد  
بعضی از اخبار معتبر نیز دلالت بر رجوع میکند اگر کسی شک کند

در فعلی از افعال و محل ایتان بعد از ایتان مشکوک فیه  
یقین نمود که آن مشکوک فیه در مرتبه بعین آمده است پس اگر  
آن مشکوک فیه رکع است نماز باطل است و اگر رکع نیست  
نماز صحیح است و اما قاعده سهواً است که کسی که سهواً در فعلی  
از افعال نماز داخل شده باشد در رکع و سلام را تکفیر باشد  
پس لازم است که رجوع نماید سهواً شده را با ما بعد آن بعمل  
آورد مگر آنکه سهواً شده چهار اخطات بوده باشد که رجوع نباید  
رجوع نماید بخیر و اینکه از حد رکوع یا سجده تجاوز نموده باشد و اگر  
سهواً نماید در فعلی از افعال و داخل رکع بعد شده باشد سلام  
نماز را کفایت باشد یا نشسته بوده باشد یا صلوٰه بر محمد و آل  
محمد بوده باشد نماز محکوم است بر صحت و بر مصلی است  
تقصا این اجزاء بعد از نماز و اگر سهواً شده این اجزاء نبوده باشد  
نماز محکوم است بصحت بدان لزوم چیزی بر او پس بنا بر این



قاعدہ اگر کسی سہو بکند قرائت از پنج رکوع را و کجا اینها را از واجب  
بخیر بکشد را و بعد از دخول در قدر رکوع بخاطر نیاید رجوع بکند و اگر قبل  
از رکوع بخاطر نیاید باید رجوع بکند و سہو شده و ما بعد آن را بعل  
آورد مگر در چهار اخفات کہ نباید رجوع کند ہر چند در اثنا کلمہ باشد  
بلکہ در همان موضع کہ بخاطر اول نسبت بقوۃ بعد وظیفہ آنرا بعل  
آورد و اگر چہر باشد چہر نماید و اگر اخفایہ بودہ باشد اخفات  
نماید و اگر در حالت رکوع متذکر شد تکبیرۃ الاحرام یا قنای متصل بان  
سہو فوت شدہ باشد نماز او باطل است بعلت اینکه رکوع  
نیست و اگر فراموش نماید رکوع را باطل نیست در رکوع را تا اینکه  
از قدر رکوع تجاوز نماید پس رجوع نماید و اگر در رکوع بودہ باشد  
لازم است کہ بعل بیاورد و اگر کسی سہو بکند سر برداشتن از  
رکوع را باطل نیست در آنرا تا اینکه سجدہ نماید رجوع نماید بکند و اگر  
قبل از سجدہ متذکر شد رجوع نماید و اگر کسی فراموش نمود

و اگر در سجدہ یا سجود بر اعضا ہفت گانہ سوای چہرہ را باطل نیست  
و اگر سجدہ را تا اینکه از حد سجدہ تجاوز نمودہ نیاید رجوع نماید و اگر از  
حد سجدہ تجاوز نمودہ باشد یعنی سر از سجدہ برداشتن باشد  
متذکر شد و بیاورد بعل آورد و اگر کسی تشہد را یا بعضی از واجبات  
را فراموش نماید و داخل رکوع بعد شدہ باشد یا سلام نطقہ  
باشد متذکر شد و بر او رجوع لازم است و اگر کسی داخل یکی از  
انہا شدہ باشد نماز او صحیح است و اگر کسی رکوع را فراموش نمود  
باشد و داخل سجدہ شدہ باشد یا در سجدہ را فراموش کرد و داخل  
رکوع بعد شدہ باشد یا سلام نماز گفته باشد نماز او باطل است  
و اگر یکی از اینہا داخل شدہ باشد رجوع نماید و سہو شدہ را  
و ما بعد آنرا بعل آورد و اگر کسی یک سجدہ را فراموش باشد و داخل  
رکوع بعد شدہ باشد یا سلام نماز رکعتہ باشد رجوع لازم است  
کہ آن سجدہ و ما بعد آن را بعل آورد و اگر داخل رکوع بودہ باشد



یا سلام نماز را گفته باشد نماز او صحیح است و لازم است که آن  
سجده را بعد از نماز بعمل آورد و اگر کسی بچوب تشهد را فراموش  
کرده باشد یا بجهت خصوص صلوٰه بر سجده اول سجده را که تشهد لازم است  
پس اگر بعد از رکوع یا بعد از سلام نماز متذکر شد نماز او صحیح است  
و باید بعد از نماز آن را بعمل آورد و اگر قبل از رکوع متذکر  
شد یا قبل از سلام اگر سهواً تشهد دوم یا صلوٰه دوم است  
بر او لازم است که رجوع نماید و سهواً شده را یا با بعد از آن بعمل  
آورد و خلاصه کلام کسیکه متذکر شد قاعده مذکوره در شک است  
بوده باشد امر بسیار بر او واضح میشود بدانکه سجده سهو در پنج  
موضع است اول در تکلم در نماز سهواً یا باین معنی که غافل  
که در نماز است و سخن گفت که نه ذکر است و نه قرآن و نه دعا  
یا آنکه نماز را سلام داد در غیر موضع آن و سخن گفت بجهت  
اینکه از نماز بیرون رفته است و دوم سلام در غیر موضع مثل اینکه

نماز چهار رکعتی است مثلاً در یک رکعتی یا در رکعتی یا سه رکعتی  
سلام گفت یا سه رکعتی در دو رکعتی سلام گفت و بکذا سبیم فراموش  
نمودن یک سجده تا اینکه محل آن بگذرد و اگر در سجده واحد رکعت اخیر  
که اقرب عدم وجوب سجده سهواً است بجهت آن چهار سهواً نمودن  
تشهد تا اینکه محل آن بگذرد و پنجم شک در میان چهار و پنج بعد از  
احکام سجده چنان و اما اگر شک تعلق بیک و بر پنج و زیاده بر آن احوط  
اثبات سجده سهواً است و جرئت در ترک آن نیست و بلکه احوط  
سجده سهواً است از برای هر زیاده و نقصانی که در نقصان نماز  
واقع میشود و از برای اشک در زیاده و نقصان و محل دو سجده  
سهواً بعد از نماز است و اظهر کفایت مجرد رفع راس است  
و در فصل میان دو سجده سهواً لکن احوط جلوس است و بنا بر قول  
لزوم جلوس اظهر عدم لزوم طاعت است هر چند مراعات آن  
احوط است و اظهر عدم ذکر است در آنها هر چند مراعات آن



احوط است و اظهر عدم ذکر است در آنها هر چند مراعات آن  
احوط است و اظهر عدم ذکر است در آنها و بنا بر لزوم احوط تعین  
ذکر مخصوص است و جایز است که گفتا نماید در هر یک از دو  
سجده بلفظ بسم الله یا الله صل علی محمد و آل محمد یا بلفظ یا بسم  
و یا الله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب است  
که بعد از دو سجده تشهد خفیف بخواند و بعد سلام بگوید و گفتا میت میکند  
در آن تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدا رسول الله اللهم  
صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و واجب است  
در دو سجده سهو نیت و مستحب است تکبیر الاحرام و اظهر عدم لزوم  
نیت و وجوب و مذنب است و عدم لزوم تعین او است اگر نیت  
باقی است قضا است اگر وقت فارغ است یا اینکه نماز نماز  
قضا است و عدم تعین نماز است که سجده سهو بجهت او  
واقع میشود و عدم تعین مرسوم است اگر مصلی نایب است

و اظهر

و عدم تعین است هر چند متعدد باشد و عدم لزوم سجده بر  
احوط است و اظهر عدم ذکر است بلی لازم است گذاشتن جهه خیر  
که صدق نماید بر آن هم سجده بجهت خوف و عدم لزوم گذاشتن  
جهه است بر ما یفصح السجود علیه و عدم لزوم طهارت است  
در آنها و در خود شخص و عدم لزوم طهارت است در آنها و عدم لزوم  
ستر عورت استقبال قبله است و مراعات احتیاط بکردن مذکور  
است او ای است و واجب نیست آوردن آن دو سجده بعد  
از نماز فوراً هر چند مراعات آن احوط است بلی واجب است  
عمل آوردن آن سجده در حالتی که نشسته است بعد از نماز  
پیش از آنکه سخن بگوید پس جایز نیست قیام بعد از نماز  
و اینکه آن دو سجده را بجا نیاورد و باشد و اگر فراموش بکند آن  
دو سجده را به وقت که بخاطر او آمده بعمل آورد هر چند زمان طول  
کشیده باشد و اگر ترک بکند آن دو سجده را بعد از اظهر عدم اطلاق



است و لکن واجب است اتیان آنها هر چند مدت طول کشید  
باشد و اظهر عدم جواز تعدا فل است اگر موجب سجده متعده  
بوده باشد و اگر سهو نماید در افتاء نماز پس تکلم نماید یک  
کلمه یا بیشتر بعد متذکر بشود پس بر او است دو سجده سهو و اگر  
ثانیا تکلم نماید سهوا بعد از اینکه بنا کند اشته باشد بر نماز  
خود دو سجده سهو دیگر لازم است و بکذا اتم از اینکه این دو  
کلام متعده بوده باشند یا مختلفه و بدانکه واجب فوریت  
آن اجزائی که بعد از نماز بسبب سهوی باید بعمل آورد مثل  
سجده واحد و تشهد و صلوة بر سجده و آل محمد و اظهر عدم جواز  
تعدا فل است اگر موجب متعده باشد پس اگر کسی در رکعت  
اول یک سجده فراموش کرده باشد در رکعت دوم یک سجده  
دیگری باید بجهت هر یک از دو سجده سهو بکند و واجب نیست  
ترتیب علی الاظهر پس واجب نیست تقدیم سجده فراموش شده

از رکعت

از رکعت اول را بر سجده فراموش شده و در رکعت دوم  
مثلاً و اگر جزئی که می باید بعد از نماز بعمل آید متعده باشد  
و متفرع سجده سهو نیز باشد اظهر لزوم تقدیم است بر سجده  
سهو اگر رشته باشد و هنوز تکلم ننموده باشد و اگر برخواست  
و تکلم ننموده باشد پس در لزوم تقدیم اشکال است هر چند تقدیم  
احوط است و اگر متعده باشد جزا کذا فی الا لازم است تقدیم  
تقدیم اجزاء بر سجدهات یا انکه جایز است اتیان جزئی از اتیان  
سجده آن پس اتیان بجز دیگر پس اتیان بسجده آن و بکذا مسکه  
حل اشکال است شاید اول احوط بوده باشد و اگر بر مصطلح نماز  
احتیاط و اتیان جزئی لازم بوده باشد پس اقرب عدم لزوم  
ترتیب است و اگر بر مصطلح بعد از نماز صلوة احتیاط است  
و سجده سهوی پیش از آن احوط تقدیم اول بوده باشد و اگر  
مصطلح اجزائی که واجب بود بعد از نماز بعمل بیاید و نیاید



سهواً تا وقت نماز بیرون رفت او باطل است بلکه لازم است  
بر او هر وقت که متذکر شد بعمل آورد و فوراً بچین است  
حکم سجده سهو بلکه اظهار عدم ابطال نماز است بسبب اخلال  
باجزائش تا اینکه وقت بیرون برود هر چند سجده بوده باشد بلی آن  
شخص گناه کار است و لازم است در نماز احتیاط قرائت  
حمد و سایر آنچه معتبر است در نماز از رکوع و اجزای او باشد بط  
مثل طهارت دست و صورت و استقبال و نیت و تکبیر الا حرام  
در رکوع و سجود و تشهد و نحو اینها از سایر واجبات بلی سوره  
در آن واجب است پس عیب یا اقتصار نمود بر حمد در حالتی که  
مخیر است در حمد میان چهار اخفات هر چند اخفات احوط است  
و فعل نماز احتیاط بعد از نماز واجب فوریت و لکن اظهار  
عدم ابطال نماز است بفعلی مبطل قبل از نماز احتیاط  
هر چند سجده بوده باشد بلی در صورت سجده گناه کار است و اگر  
متذکر

متذکر بشود تمام بودن نماز را قبل از نماز احتیاط پس رویت  
نماز احتیاطی و اگر متذکر بشود بعد از نماز احتیاط پس نماز او  
صحیح است و نماز احتیاط نافه خواهد بود اگر در اشاء نماز احتیاط  
متذکر شد تمام بودن نماز خود را پس مخیر است قطع آن و عدم  
قطع آن هر چند قطع افضل و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد  
نقصان نماز خود را بعد از فرائض از احتیاط پس اظهار عذرات  
است هر چند احتیاط مخالف نقصان بوده باشد و اگر متذکر  
بشود نقصان نماز را پیش از نماز احتیاط پس نماز اصلی را تمام  
میکند اگر منافعی مبطل بعمل نیامده باشد و بر او سجده  
سهو باعتبار سلام در غیر موضع و سجده سهو دیگری اگر  
تکلم باشد سهو او الا فلا و اگر منافعی مبطل بعمل آورده باشد  
پس نماز اصلی را اعاده نماید و نباید درین فروع نماز احتیاط را  
بعمل آورد و اگر متذکر بشود نقصان را یا در اشاء احتیاط واحد مخالف



بوده باشد مثل اینکه در همین فرض شمع نماید در دو رکعت  
نشسته یا در ایستاده و احتیاط بوده باشد و احتیاط مطابق بوده  
باشد مثل اینکه شک کند در میان دو رکن و چهار پس متذکر  
بشود بعد از دو رکعت احتیاط ایستاده که ناقص دو رکعت بوده باشد  
لکن بر اوست در این فرض که بنیاد دو رکعت نشسته را یا در ایستاده  
و احتیاط بوده باشد مثل اینکه متذکر باشد در همین فرض که ناقص  
یک رکعت بوده است پس بر اوست که هر دو احتیاط را بعمل آورد  
و اعوط در مثل این مقامات اعاده نماز است بعد از احوال  
مذکوره بدانکه اگر مصححی شک بکند در عدد رکعت  
تواضع پس خیر است در میان بنا گذاشتن بر اقل و اگر هر چند  
اول افضل است لکن جواز بنا بر اکثر در وقتی است که مستلزم  
فاز نافله نباشد و اگر مستلزم بوده باشد مثل اینکه در نافله  
صبح مثلاً شک بکند که در میان دو رکن است پس بر اوست که بنابر

بر صبح بگذارد یعنی در فرض مذکور بنابر او بکند از دو اجابت  
در نافله سجد سهواً اگر بعمل آورد در نافله چیزی را که نشاء  
آن بشود مثل تلم سهواً مثلاً و همچنین اجابت التفات بشکوک  
فیه اگر شک بکند در افعال یا سجاده حاصل و اگر شک بکند یا سهواً  
بکند در چیزی از افعال و متذکر بشود در حالیکه محمل آن باقی است  
پس شاید اظهار در این صورت نیز عدم التفات بوده باشد  
بلی اگر سهواً بکند از فعلی و افضل شده باشد در فعل دیگری پس  
بر اوست که سهواً را بعمل بیاورد و حکم نقصان رکعت و زیاده  
آن سهواً را مثل حکم سایر اجزاست که نباید التفات نمود چه  
محمل باقی باشد چه نباشد چه نافله مرتب باشد چه غیر آن  
پس اگر کسی در نافله دو رکعتی داخل رکعت سیم شد و ذکر نمود  
سهواً یا بکی نیست التفات بر زیادتی نکند و بنشیند و نشسته  
بخواند و سلام بگوید بدانکه اگر شک نباید التفات



بشکوک فیه کند بلکه بنا میکند بر وقوع آن چه مشکوک فیه عدد  
رکعات بوده باشد یا فعلی از افعال نماز چه محل آن باقی  
باشد یا نباشد بلی اگر بنا بر وقوع مشکوک فیه مستلزم زیادتی  
در نماز بشود که باعث بطلان است پس بر ادست که بنا بر هیچ یک از  
انماز احتیاط و سجده سهوی بر او نیست و بدانکه کثیرا سهو نیز  
بر او سجده سهو لازم نیست و اگر شخص کثیرا سهو متذکر بشود  
ترک فعلی را باقی بماند محل آن میباید بعمل آورد و اگر محل آن  
گذشته باشد و از اجزائی باشد که تلافی میشود بعد از اتمام مثل  
سجده واحده و تشهد و صلوات بر محمد و آل محمد پس بعد از نماز  
تلافی آنرا بعمل می آورد لکن سجده ندارد و اگر رکعی بوده باشد  
نماز باطل است و اگر نه رکعی بوده باشد و نه از اجزاء مذکوره  
نماز صحیح است و بر او چیزی نیست و اگر التفات بکند که اگر اشک  
بشک خود پس نماز او باطل است و اگر مشکوک فیه رکعی

بوده باشد

بوده باشد و اگر رکعی نباشد پس محلی است از معظم تحقیقین  
حکم بطلان نیز مسئله نزد فقیر مشکل است و احتیاط عدم رجوع است  
البته و مناظر در تحقیق کثرت عرف است و ظاهر تحقیق کثرت است  
بسبب حاصل شدن شک و سهو درست فرائض متوالیه یا در  
فرائض واحده یا در فرائض متوالیه سه دفعه چه محل شک بوده باشد  
یا سهوی یا بعضی شک و باقی سهو و اظهار سقوط حکم شک سهو  
است در مرتبه سیم و مستمر است این حکم تا اینکه سه فرائض  
متوالیه بگذارد و شک یا سهو نکند پس در نماز چهارم شک  
سهو طاری را میباید معمول بدارد و اظهار در آن سه شک  
یا سهوی که کثیره بان متحقق میشود آنست که هر شک یا سهوی  
از آنها موجب نقض یا تدارکی یا سجده سهوی بوده باشد  
پس هر سهو منقول سه شک یا سهو هر چند موجب چیزی  
نباشد کفایت نمیکند مثل شک در نافله و شک که بعد از



تروی احد طرفین مطمئنی شد و شکی که متذکر بشود شخص بر آن  
 بعد از سجده محل و اگر شک بکند در زمانه معتدله از نمازهای پنجگانه  
 یومیه در چند روزی بخوبی که صدق کثرت شک بشود در عرف پس  
 کثرت شک بیاید معمول بشود بعلمت اینکه مناط عرف بود و  
 عرفی حاصل شد بدانکه تحقق کثرت در نماز واحد با تحمل متذکرین  
 است نه اینکه بسو نمودن از افعال متعدده یا استمرار غلطه  
 پس اگر کسی سهو بکند چهار سجده را در چهار رکعت از یک  
 نماز محل نقل بگذرد و معتدله نشود در میانه ترددات پس  
 بر اوست که بعد از نماز چهار سجده را بعمل آورد و بجهت هر یک  
 دو سجده بعمل آورد سوای سجده رکعت اخروی که اظهر از دیگر  
 عدم وجوب سجده سهو است بجهت آن چنانچه گذشت  
 و اگر متذکر بشود در میان همه پس بر اوست که قضای او سجده  
 بعمل آورد و دو مرتبه دو سجده سهو بعمل آورد و باعتبار تحقق

کثرت سهو بسو دستور و سقوط حکم در آن بدانکه کسی که کثرت الظن بشود  
 در ترک واجبی سهوا یا فعلی که مقرر نماز بوده باشد سهوا پس  
 شاید اظهر عدم التفات بوده باشد و مردیت از حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار بشود سهو بر او در نماز پس  
 بگوید در وقتی که داخل نماز میشو بسم الله و الله اعوذ بالله من  
 الرجس الخس الطیث و المخبث الشیطان الرجیم  
 بدانکه اگر کسی شک بکند بعد از فراغ از نماز که آیا نماز احتیاط  
 یا سجده سهوی که بر او لازم شد در این نماز بعمل آورده است  
 یا نه بر او لازم است که بعمل آورد و اگر بعد از نماز یقین کرد که  
 در این نماز بر او وارد شده بود که باعث نماز احتیاط بود  
 و لکن نمیداند که کدام نماز بود پس بر اوست که مجموع احتمالات را  
 بعمل آورد مثل اینکه نمیداند که آیا شک در میانه است و چهار  
 بود یا یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته بکند



یا دو و چهار بود تا دو رکعت است و بعد از آن عمل آورد پس بر اول لازم  
 است که احتیاط شک در میانه است و چهار و شک در میانه  
 دو و چهار را بعمل آورد اگر کسی شک بکند در عدد رکعات  
 نماز احتیاط یا در افعال آن یا شک بکند در عدد دو سجده  
 سهو یا در افعال آن یا شک بکند در عدد دو سجده سهو  
 یا در افعال آن پس دوست که اگر شک در عدد باشد  
 بنا را بر اکثر کند و دو را دومی که مستلزم زیادتی که باعث بطلان  
 بشود بنا را بر اکثر کند و اگر مستلزم چینی زیادتی بوده باشد  
 بنا را بر صحیح بگذارد و نماز احتیاط و سجده سهو بر اول لازم نیست  
 و اگر شک در افعال بوده باشد بنا را بر وقوع آن بگذارد  
 هر چند محل شک فیه باقی بوده باشد و همچنین است  
 اگر کسی شک بکند در افعال تشهد یک سجده یا صلوات بر محمد  
 و آل محمد که بعد از نماز بیاید بعمل آورد و بر فرض که باعث آن

در نماز بعمل آمده است عجا الاظهر پس دوست عدم التفات  
 هر چند محل آن باقی بوده باشد اگر کسی سهو بکند از فعلی  
 در نماز احتیاط یا در سجده سهو یا در اجزائی که بعد از نماز تقاضا  
 آنها میشود مثل یک سجده تشهد و صلوات بر محمد و آل محمد پس اقرب  
 آن است که بر شخص بسبب این سهو سجده سهوی لازم نیست  
 لکن بر او است که فعل سهو شده را بیاورد و اگر متذکر بشود  
 و محل آن سهو شده بخوبی که در نماز اصلی فهمیده باقی بوده باشد  
 و اگر متذکر بشود و آن محل باقی نباشد نباید التفات نماید هر چند  
 سهو شده رکعی بوده باشد **البعض** اگر عاده نماز بسبب  
 خطای که باعث اعاده شده باشد پس عارض بشود در این نماز  
 معاینه امری که باعث اعاده بشود پس باید اظهار عدم التفات  
 بآن بوده باشد لکن احوط اعاده است بلی اگر آن امری که باعث  
 اعاده شده است از روی عمد صادر بشود اقرب لزوم اعاده



است در این نماز نیز اگر امام شک بکند در نماز و  
 مومنین شک نکنند واجب است بر امام که رجوع نماید  
 بامومنین و اگر مومنین شک بکنند و امام شک نکند و  
 جب است که ایشان رجوع بامام نمایند و اگر امام و ماموم  
 در نماز سهوی بکنند لازم است بر هر دو که عمل بمقتضای  
 آن سهو کنند و حکم آنرا که ذاتی سابقاً بعمل آورند و اگر امام  
 سهو کند و ماموم سهو نکند پس بر امام است که بمقتضای  
 آن عمل نماید و بر ماموم چیزی نیست و اگر ماموم سهو کند و امام  
 سهو نکند پس بر ماموم است که سهو شده را بعمل آورد  
 باقی محمل آن و اگر محمل آن گذشته باشد شاید اظهار عدم  
 التفات بوده باشد چه آن سهو شده مثل یک سجده باشد  
 و صلوات بر محمد و آل محمد بوده باشد چه نباشد لکن احوط التفات  
 است باین معنی که آنچه غایب سهو اقتضای آن کند در نماز خود

در حالتی که منفرد بوده باشد آنرا معمول در دو رکعت بر امام چیزی نیست  
 بسبب سهو ماموم اگر یقین بکند که دو سجده از او فراموش شده  
 است و شک بکند که آیا از یک رکعت است یا از دو رکعت  
 پس اظهار در نزد حقیر لطافان نماز است اگر متذکر بشود بعد از رکوع  
 رکعت سیم و چهارم یا بعد از سلام حکم بقیه نماز است اگر  
 متذکر بشود پیش از رکوع رکعت سیم و چهارم یا بعد از سلام  
 حکم یا پیش از سلام پس بر اوست رجوع و ایتیان به دو سجده و یا بعد  
 آن و احوط را در این صورت اعاده نماز است بعد از سلام  
 و احوط در صورت اول اتمام نماز است پس قضا دو سجده  
 پس سجدت هر یک دو سجده سهو نماید و بعد اعاده نماید نماز را  
 و اگر تکبیری بگوید شک بکند که آیا تکبیر الاحرام بود یا تکبیر رکوع بنا بر  
 بر تکبیر الاحرام بگذرد و اگر شک بکند و نداند چند رکعت نماز کرده  
 است یا چه نیت کرده است نماز او باطل است و اگر شک بکند



بعد از فراغ از چهار رکعت که یا این چهار رکعت ظهر بوده یا عصر پس احو  
بطلان نماز است و اگر در اثنا یا چهار رکعت بوده باشد پس احو  
است اگر وقت صلاحیت معذور الیه داشته باشد یعنی وقت ظهر  
بوده باشد و هنوز وقت آن خارج نشده باشد و اگر وقت صلاحیت  
نداشته باشد پس محکوم است به بطلان و اگر شک بکند که این نماز  
که میگویم فایده یا نافله پس محکوم است آن نماز به بطلان و اگر داخل شود  
در نماز به نیت فایده یا نافله بعد سهو کرد و نیت بخیر آن کرد پس آن  
که بنا بکند از بان یقینی که در حین دخول نماز کرده بود و اگر بعد سهو کرد  
و نیت بخیر آن کرد پس آنست که بنا بکند از بان یقینی که در حین دخول  
نماز کرده بود و اگر بعد سهو کرد و نیت بخیر آن کرد پس آنست که بنا بکند  
بان یقینی که در حین دخول نماز کرده بود و اگر متذکر شد که یک گس از دو نماز  
فوت شده است و نداند که تعیین آنرا اگر عدد آن دو نماز مختلف  
بوده باشد مثل نماز صبح و نماز ظهر هر دو نماز را اعاده بکند و اگر عدد آن

نماز متفق بوده باشد مثل ظهر پس یک نماز بان عدد به نیت  
عانی آید سه بکند کفایت میکند و اگر شک بکند کسی در نماز بعد از فراغ  
از نماز پس نباید التفات بکند بلکه اظهار عدم التفات است بخفته  
بیزد اگر کسی شک بکند در میان دو دست در حالت نشسته پس نشسته  
بجز اند سهو پیش از تروی بعد تروی نباید و منقطع بکند و در رکعت را  
پس اظهار اعاده نشد است و اگر در صورت مفروضه عدالت باشد بخلاف  
نماز او باطل است بلی اگر قصد ذکر خدا بعمل آورده باشد نماز او صحیح  
است و لکن آن قصد موضوع سخن بانیست و اگر منقطع بکند رکعت را  
بایقین نمود آن را پس نماز او در صورت او صحیح است و در صورت  
ثانیه که بعد از تشهد را خوانده باشد قبل از تروی باطل است و اگر شک  
بکند در نماز سه رکعتی پس باطل است در نکران آن تمام نمود بعد یقین  
کرد که در واقع نماز بهمان نحو بوده است که معمول داشته است  
پس اقرب عدم محقق است و اگر شک بکند در میان دو دست



در حالتی که نشسته است پس سه رکعت حفظ شود و بنا بر آن  
کذاشت و برخاست که رکعت چهارم را بجز آورد و مطلقه او نازل  
شد و همان حالت شک خود نمود پس بر او است که این رکعت را  
رکعت چهارم قرار دهد و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط اینها  
یا دو رکعت نشسته بجز آورد و اگر شک بکند در میانه دو دست  
در حالت قیام پس تروی بجز آورد و مطلقه نمود رکعت سیم را  
و بنا بر آن گذاشت و آن رکعت را تمام نمود و برخاست که رکعت  
چهارم را بجز آورد و پس نازل شد مطلقه او شک او را عود  
نمود پس شاید اظهر لطلان نماز او بوده باشد و اگر در فرض مذکور  
مخود ننمود شک اول و مطلقه نمود عکس مطلقه اول را پس بر او  
که عمل نماید بمطلقه آخری پس آن رکعتی که قائم است در آن  
رکعت سیم قرار میدهد و اگر شک بکند در میانه دو دست  
پیش از اتمام سجده پیش مطلقه بکند سه را پس بایستد در رکعت

چهارم مطلقه بکند و در ترجیح نیاید احد طرفین پس باطل میشود نماز  
او و اگر بوده باشد این موضع بعد از اتمام رکعت چهارم است  
که عمل شک دو دست را بجز بیاورد و اگر کسی نماز مسخ بایستد  
بعد شک بکند که آیا آن را که تمام کرده است و داخل در نماز  
دیگر شده است یا نه بر او است که نماز را تمام بکند بقصد اول  
چه سر و فریضه باشند یا نافله یا اولی فریضه و دویم نافله یا بعکس  
مکمل شخصی که نماز را نشسته میکند بسبب مرض و نحو آن  
در شکات مثل مکمل قائم است که اگر در جانی که مختار است  
قائم در احتیاط در میانه یک رکعت ایستاد و دو رکعت نشسته مثل  
شک میانه او دو دست و چهار شخص جالس یک رکعت نشسته بجز می  
آورد و در جانی که قائم است دو رکعت ایستاد و دو رکعت نشسته  
معمول میباشد شخص جالس سه رکعت بجز می آورد  
و بعد سلام اظهر عدم تقدیم دو رکعت است بر یک رکعت



در اینجا و لکن احوط تقدیم است مگر در حالت شک قادر بر قیاس  
 نبود و در وقتی که اراده نماز احتیاط کرد و در وقت پیش شاید اظهر معلوم  
 داشت احتیاط بر این است و احوط آنست که بعد از احتیاط جاس  
 احتیاطی را نیز بعمل آورد و بعد نماز را اعاده نماید و بدانکه حکم کسی  
 که نماز را با عیاء بعمل می آورد در شکایات و سهویات مثل حکم  
 کسی است که نماز را نشسته بعمل می آورد شکایت  
 در وجوب تحصیل معرفت اجزاء نماز و شرایط تحقق آن از علمان  
 و سرعورت و اما چه مکان و قبله و بکر و قرائت در رکوع و سجود  
 در تشهد و نحوه اینها از اجزاء و شرایط و معرفت چیزها که منافی  
 نماز است از لحاظ و تقدم و نحوه اینها و معرفت مسائل متعلقه  
 بشک و سهو و انسانی که محتاج شود شخص بآنها و در بسیاری  
 از اوقات و اما مسائل نادره پس اظهر عدم وجوب تعلم آنها  
 مادامیکه محتاج نشود بر آنها و در صورت احتیاج لازم است

تمام اگر مسئله نوری است بشخص محتاج الیهما و در مقام شکیبایی  
 است که مشکل باشد و امر نسبت سبب از آنها پس بر توبه احتیاط  
 نمودن در امر دین خود و بوده باشد در میان خوف و رجاء و آیا  
 علم حاصل مسائل شک و سهو منافیات از شرط صحت نماز  
 نیست بلکه محل اشکال است شاید اخیرا قرب بوده باشد  
 و همچنین است کلام در سایر مسائل متعلقه بعبادات که اظهر  
 آنست که علم بآنها شرط در صحت العبادات نیست و در وقتی  
 که نبوده باشد آن سبب از اجزای آن احتیاط است از شرایط  
 محقق آن اگر عارض بشود بجهت تعلیل در نماز و شک  
 یا سهوی که حکم او را نماند پس اگر بجهت اطمینان بوده و شک پس از آن  
 قطع آن بانی اگر مسئله مذکوره از جهات مسائل عامه بلوی بوده باشد  
 بر او دو عقاب است یکی بجهت عدم تحصیل مسئله در دویم بجهت  
 قطع نماز و اگر از جهات مسائل نادره بوده باشد پس شاید اظهر عدم

تحصیل آن بدان قطع نماز و جهات تحصیل آن از آنکه نادره باشد



عقاب بوده باشد و احوط توبه است بدانکه سجدهات  
قرآن پانزده است در سوره اخاف و در عدد کمل و مریم و بنی اسرائیل  
و حج در دو موضع و فرقان و نمل و الم تنزیل و ص و حم فصلت و الباقی  
و اقرا و مستحب است متوقف در هر سوره در آن سجده بوده باشد پس  
عناذ اول می شود بسبب قول خدا مریم اقنئی از تک و اسجدی و غیر آن  
و باینکه نیت براعات این دو سجده واجب چهار است الم تنزیل  
و حم سجده و الباقی و اقرا و واجب است سجود بر قاری و مستمع و یکدیگر  
باشند و کوشش به بد پس شاید اظهار عدم لزوم سجده باشد هر چند احوط  
است و واجب است سجده هر چند قاری طفل یا مجنون یا انشی  
یا خفتنی بوده باشد و موضع سجود در عزائم اربع بعد از آیه است  
هر چند در حم سجده بوده باشد و اظهار عدم اشتراط طهاره از حد  
است در این سجده و عدم اشتراط خلوص نیت است و عدم  
اشتراط استر حورت و استقبال و گذاشتن چهره بر ما یقع السجود

بلی لابد است از گذاشتن چهره بر چیزی تا سجود صدق بکند  
و از افراد نادره نیز متبادره که نباشد و شرط نیت در این سجده  
گذاشتن سایر اعضای شش گانه بر پنج معهوده در نماز و شرط  
نیت در این سجده گذاشتن سایر اعضای که موضع سجود  
از بد از یک خشت نباشد و شرط نیت تکبیر الاحرام و تشهد و سلام  
بلی مستحب است تکبیر الاحرام و تشهد و سلام بلی مستحب است تکبیر  
رفع راس از سجده و شرط نیت نزول از راحله یا مکان سجود  
در راحله و اما با عدم امکان پس لازم است فرود آمدن و اگر نزول  
نیز ممکن نبوده باشد احوط ایما است و واجب نیت در این  
سجده ذکر و دعائی بلی مستحب است اگر بقدری که بخواند و افضل  
آنچه این است که آنکه در مدیث صحیح است از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام فرمودند که بخواند یکی از شش سجده را پس بگوید یا سجده  
سجدهات لک یا رب تعالی و قال لا مستبرک الرحمن عباد و تکلموا مستغفرا



و لا مستغفرا بل انما عباد ذلیل فاعلم سجده اگر میخواهند سجده را  
در حالت راه رفتن یا کوشش بدهند سجده واجب است و اگر ایستاده  
باشد سجده بکند احوط ایستادن است و واجب است سجده بر زن  
حائض در سجدهات واجب علی الاطلاق و مستحب است در سجدهات  
سجده غزائم اربع فوریست و اگر اضلال بقدریه نمود پس  
واجب است که بعد بیاورد چه اضلال عمد آ بوده باشد یا سهواً  
و اگر اضلال بسجده مستحب نمود در اول وقت مستحب است که اگر  
بیاورد و اضلال بعد از سجده است بتمتع و سبب آن

مستحب است سجده شکر در عقب نمازهای واجب و سنتی  
و مستحب است که فائده تعقیب او بوده باشد و مک آن مثل  
سجده غزائم است در عدد اشتراط آنچه خبری که معتبر است  
در سجده نماز بر کیفیتی که در سجده غزائم گذشت و لکن  
دلیل دلالت کرد بر استحباب تکرار در رفع راس در آنجا و در ایستادن

الی

الیلی بنافتم مگر اینکه بعضی در علماء مکن است استحباب آن را  
موضع ایستادن نیست بآن و مستحب است که در زرع خود را فرش کند  
و سینه شاکم خود را بر زمین بچسباند و دو صد و چهل خود را بجا  
بگذارد و سجده مندوب یکی حاصل میشود و لکن افضل تعداد است  
با توسط تقصیر و مستحب است در آن سجده دعا و در جز است که در آن  
جزئی که تجزیه است در آن سه دفعه گفتن شکر الله است

واجب است قضاء نماز فریضه بومی باشد یا غیر آن از نمازهای  
که قضا باشد و مثل آیات تبفصیل که گذشت در مقام خود و چه عمد  
ترک شده باشد یا سهواً یا لبیب خوابیدن یا با نظر از مثل این  
در بد مشرکی و مریض که قدرت نداشته باشد بر نماز هیچ  
و چه لبیب شرب شراب کرده یا بوده باشد یا فطری و چه فوت  
شده باشد آن فریضه بنامه یا فوت آن لبیب ترک آنچه خبری  
بوده باشد که معتبر در فریضه چه شخص تارک عمد ترک نموده باشد



یا جهلا یا تقصیری اگر نماز را بعمل آورد و بقیه کرده باشد  
که مکلف با و از نماز غیر آن نمازی که بعمل می آورد چیزی دیگر نیست  
و اظهار حقیر عدم لزوم قضا است لکن قضا احتوا است علی  
اگر در صورت جهلا بعمل نیاورده باشد قضا بر او لازم است  
و واجب نیست قضا نمازی که فوت شده باشد بسبب صغر  
و جنون هر چند ادواری بوده باشد و لیسب انما هر چند آن  
انما السبب خوردن غذائی بوده باشد که معلوم یا مطمئن  
نشده باشد که خوردن آن غذا مورث انحطاطی شود یا این  
مطلب معلوم او بوده است و لکن خوردن بسبب حاجتی بوده  
باشد علی اگر بداند که خوردن آن غذا منشأ انحطاط میشود و در اصل  
حاجتی نبوده باشد پس شاید اظهار وجوب قضا بوده باشد و هم  
چنین واجب نیست قضا بسبب حیض یا نفاس چه بسبب آنها  
صد بوده باشد یا زن بسبب کفر اصلی نه عارضی مثل مرتد قضا

بر فرقه لازم است چنانچه «الشی و اما غیر فرقه الشی عشری از سر  
فرق مسلمانان چه حکم شده باشد بکفر آنها مثل با صبی یا سده  
باشد پس نماز آنها هر چند فاسد است باعتبار آنکه ایمان مثل  
اسلام شرط است در صحبت نماز و لکن قضا بر آنها در وقتی  
که رجوع بحدی نموده لازم نیست اگر نماز خود را بحجب مذموم و مقصود  
خود صحیح بعمل آورده باشد علی الاطلاق نموده باشند بنابر بحجب  
مذموم و مقصود و نیز پس قضا لازم است و غیره در قضا  
بجای قنات است پس فوت شده در محض اتمام میکند  
شخص قضا اکتفا هر چند در سفر بوده باشد و فوت شده  
سفر اقرار میکند هر چند در حضر بوده باشد و همچنین بخود و بر  
و انقضات بجای قنات است پس خبر میکند در فوت شده  
و جهل و انقضات میکند در انقضات و اگر فوت حاصل شود نیست  
بمسافر در مواضع تخریس جام تخریس اگر در همان مواضع قضا میکند



والا پس احوط قهر است اگر فوت چیزی مواضع تجزیه بوده باشد  
وقضا در آن مواضع پس احوط قهر است و جرت در میات  
وقت فصل است نه وقت فوت پس اگر نماز فوت شده باشد  
در حالت قادر بودن شخص بر قیام قضا نماید اگر بر وضعی که  
قدرت دارد هر چند قاعده مضطرب مستطبی بوده باشد بقضای  
که گذشت چه امید زوال غدر احوط است بلی اگر در حالت قضا  
و طهارت بجهت او ملکی نبوده باشد تا جبر لازم است تا زمان تلک  
و اگر نماز او فوت شده باشد در حالتی که قادر بر قیام نبوده باشد  
در حالت قضا او اگر قادر بر قیام بوده باشد قضا را قائما بعل  
آورد و اگر بکذا اگر فوت شده باشد در صورت عدم قدرت  
بر قعود نیز اضطرار میسر و همچنین است حال در سیر بر صوبه  
مثل نماز بغیر قبله یا ماشیا یا را کبا یا ایما یا سو یا یا انکه در حالت  
فوات کفایت میکرده است تسبیحات در بعد مکان یک رکعت

یا بکر

یا یک تکبیر مکان یک رکعت با طهارت سراپه یا سجات ثوب  
و به آن دیکه پس در جمیع این صور می باید حال قضا را ملاحظه نماید  
و چیزی را که قادر است بعمل آورد و اگر یک نماز پنجگانه بویست  
فراموش کرده باشد و در آنکه کدام نماز است بیکبارست رکعتی کند  
بقصد مغرب و یک رکعت بکند نماز صبح و یک نماز چهار رکعتی  
بکند مرقه در میان ظهر و عصر و غشا در حالتی که تجزیه است در میان  
چهار و اخفات و اگر فاتحه کوره مرقه بشود و قهر در میان قهر تمام  
نیز پس نماز دو رکعتی را مرقه میکند در میان صبح و ظهر و عصر و غشا  
در حالتی که تجزیه است در میان چهار و اخفات و اگر تعبیه بکند که  
فوت یک نماز گذانی در سفر بوده است یکبارست رکعتی میکند  
و یک نماز دو رکعتی مرقه در میان چهار نماز باقی در حالتی که تجزیه  
در میان چهار و اخفات و بدانکه شکی نیست در وجوب ترتیب  
در میان نمازهای حاضر و در نمازهای فوت بویست و اگر ترتیب



پس اگر یک روز نماز از اذوقت ~~ش~~ است اول نماز صبح را  
مقدم بدارد پس ظهر را پس عصر را پس مغرب را پس عشا را و اگر در  
سابق عصر فوت شده باشد و در روز لاحق ظهر اول عصر را قضا  
بکند بعد ظهر را و بکند اگر ترتیب ~~نماز~~ مستقوا ترتیب است  
هر چند نظم کند تقدم بعضی را و لکن احوط ترتیب است پس بنا  
برای احتیاط نماز ظهری و عصری از اذ و در روز فوت شده باشد  
و نداند که کدام یک مقدم بوده است پس یک نماز ظهر میکند  
بعد یک نماز عصر بعد یک نماز ظهر دیگر میکند یا آنکه یک نماز  
عصر میکند بعد یک نماز ظهر بعد یک نماز عصر دیگر در هر دو صورت  
علم به ترتیب حاصل میشود و بکند در فرض دیگر که شاید علم به ترتیب  
حاصل نشود و اظهر عدم وجوب ترتیب است در میان قنوت  
خبر یومیه و در میان آن قنوت و قنوت یومیه پس وجوب  
نیست تقدم آن نمازی که سبب آن مقدم است و لکن ترتیب

احوط است و اگر نماز قنوت ترتیب را میدانت و فراموش  
کرد در حالت قضا نماز او صحیح است و اگر در انشاء آن نماز را  
انشاء نماز حاضر متذکر شد که فرایض سابقه دارد پس بر است  
عدول اگر مستانم زیادتی کن بود و باشد پس اگر متذکر مغرب  
و حال آنکه در رکوع رکعت چهارم عشا بوده باشد نباید عدول  
بکند بلکه عشا را تمام بکند بعد مغرب را بجز اول و اگر متذکر  
بشود در انشاء نماز حاضر نماز قنوت را پس اگر وقت تنگ باشد  
معین است تمام نماز حاضر و اگر وسعت داشته باشد پس اظهر  
استحباب عدول است و اگر شایع نماید نماز قنوت و در انشاء  
متذکر شد فرایض را باطل نماید آن نماز را و محمول  
بشود در نماز فرایض و در اینجا عدول جایز نیست و نمیدانیم و لکن  
که دلالت بکند بر جواز عدول از نماز لاحق تا نماز سابق اگر متذکر  
بشود و آن در انشاء نماز لاحق و اگر نماز قنوت که در روز فوت شده باشد



ونداند که چه قدر است لازم است قضا اقدر متیقن و زاید  
 بر آن لازم نیست و لکن احوط قضا است بقدری که یقین بر آنست  
 بنماید و اظهر عدم وجوب تقدیم نوبت است هر نماز حاضر  
 در وسعت وقت و لکن احوط تقدیم است و بنا بر قول بوجوب  
 تقدیم اگر حاضر را مقدم ندارد در بر فائده اظهر بطلان است نماز  
 بلی اگر تقدیم مذکور بوده باشد نماز او صحیح است و مستحب است قضا  
 نوافل موقوفه باستحباب ملوک بلی اگر سبب فوت مرض شده باشد  
 یا سخوان از اموری که خداوند عالم سبب آن شده باشد استحباب  
 قضا آن ملوک نیست هر چند مستحب است و نیز در حدیث صحیح است  
 از امام جعفر صادق عاکه سلوا لم یؤذوا و عبد الله ابن سنان از  
 مردی که بر اوست قضا نماز نافله بخوی که نمیداند مقدار آن را  
 بسبب کثرت آن حضرت فرمود که قضا نماید بقدری که نداند چه قدر  
 قضا نموده است بسبب کثرت آن پس راوی عرض کرد که آن

شخصی

شخصی قدرت ندارد بر قضا پس حضرت فرمود که اگر مشغول  
 در طلب معیشت می بوده باشد که لابد است از آن یا قضا یا جفا  
 مؤمن بوده باشد پس چیزی را بر او نیست و اگر مشغول او به معیشت  
 دنیا بوده باشد و آن مشغول مانع از نماز نباشد پس بر اوست  
 قضا و اگر قضا نکند ملاقات میکند خدا را و حال آنکه سخت و نهاده  
 و مضیع است حرم رسول خدا پس راوی عرض کرد که آن شخص  
 قدرت بر قضا ندارد و تراختی است که اصدق بکند پس حضرت  
 فرمود که صدقه ده به صدقه پس راوی عرض کرد که چه قدر صدقه ده  
 پس حضرت فرمود که صدقه ده به قدر وسعت خود و ادنای آن  
 نه نیست از برای مسکین بجای هر نمازی راوی عرض کرد چه قدر  
 از نماز است که واجب است در آن مدتی از برای هر مسکینی  
 حضرت فرمود از برای هر دو رکعتی از نماز شب راوی عرض  
 کرد که قدرت ندارد از برای هر چهار رکعتی از نماز روز یک



بدیدار او گفت قدرت ندارد حضرت فرمود اگر قدرت ندارد  
از برای نماز روز یکده و از برای نماز شب یکده و نماز افضل است  
و مراد از یکده پنجاه و سه مثقال و مرآتی و نصف مثقال و نصف  
منش مثقال است جایز است نماز مستحب کردن بجهت  
چه نیابت از او نماز بکند و ثواب او را بجهت او قرار دهد و جایز است  
نمازهای فرائض را بجهت میت کردن از جهت نیابت از او هر چند  
قاضی و ولد و ولی نبوده باشد در وقتی که بدان اشتغال وقت میت را  
بلکن نماز بکند در وقتی که احتمال دهد که صلوة آن متفلس فلی بوده است  
و اما اگر بدانند که وقت او فارغ است در نماز پس حوز از قضا محل اشکال  
است و جایز است استیجار و صوم و صلوة واجب است بروی  
نیت قضا و جمیع فائیه میت را چه لیب عذر باشد یا نباشد  
علا الاظهر و لکن وجوب قضا از قرائت محل اشکال است  
و احوط قضا است بروی و مراد بولی شخصی است که اولی بوده

بمیراث او بلی اگر زن ولی بوده باشد پس اظهر عدم وجوب  
قضا است بر او و اظهر اختصاص وجوب قضا است بروی  
که اولاد او نبوده باشد و واجب است قضا بر اولاد ذکور او  
و اگر یک ذکور نبوده باشد بر اولاد زن است و اگر چند اولاد ذکور  
داشته باشد که در سن مساوی پس بر او شان است قضا  
و تخصیص واجب نیست ترتیب بر قاضی از میت عا الاظهر  
هر چند عالم ترتیب نماز میت بوده باشد لکن احوط ترتیب  
است و صحیح است که قضا بکند از میت و احد چند نفر در آن و اگر  
وصیت بکند که بجهت او نماز فائیه را بکند پس اقرب اشتغال  
ذمه ولی و وصی است بان فائیه پس اگر وصی بر وجه شرعی  
بعد آورد از ولی ساقط میشود و الاطلا بلا اظهر سقوط است  
از ولی بسبب کردن شخص تبرع نیز چه باذن ولی باشد یا نباشد  
اما سقوط از وصی بفعل ولی پس در آن اشکال است اقرب



جواز استیجار است از وی بجهت میت کسی ذمه او فایده نیل شود  
مگر بعد از حصول فایده بر وجه شرعی هر چند احوط بر وی متکلی  
از ایتیان آن بر وجه شرعی آلت که خود بعمل آورد و اظهار عدم  
ایتیان است میت است بر وی فوراً اگر وی فوت شود قبل از  
ایتیان بقای میت پس اظهار عدم لزوم اخراج است از مال او و اظهار  
عدم اشتراط کمال است در وی پس اگر وی صغیر یا مجنون بوده باشد  
پس برایشان است قضا در حالت بکراهت و اگر وضیت بکند  
میتت بنماز پس اظهار عدم لزوم فوریه است در ادا ادا عدم جواز  
عده مناسبت بخوبی که در عرف او را طاهر می بگویند و اظهار عدم ختم  
نافذ است بر کسی که واجب بوده باشد بر او این قضا چه وی  
بوده باشد یا دمی یا ایمن و در وقت از حضرت امام جعفر صادق  
که فرمود کسی از مسلمانان که غسل صامی بکند از قبل میتی متعلق  
میگردد احوط و او دفع می بخشد آن عمل میت را و اینها از موهبت

انحضرت چه چیز منع میکند مردی از شستن بگوئی بکند بجهت والدین  
خود چه زنانه باشند چه مردانه نماز بکند بجهت ایشان و اقامه قیام بجهت ایشان  
و چه بکند در روز بکند بجهت ایشان پس این صحیحی که کرده است بجهت ایشان  
بوده باشد از برای او نیز مثل آن حمل و زیاد میکند خدا بسبب  
ینکی و صله و غیره بسیاری را و اینها مردی است که اجتناب صلاوات  
الله علیه نماز میکرد بجهت والد خود در هر شبی دو رکعت و بجهت والدین  
خود در هر روزی دو رکعت و میخواند در آن دو رکعت سوره قدر  
و کوثر **مقصود چهارم** در بیان نماز جماعت است بدانکه واجب  
نماز جماعت در آنهاست در جمعه و عید و شب الاطاعت و در آن  
و سابقا دانستی که در امثال این احوط است در آنها واجب  
است در سایر اوقات مخصوصا نمازهای یومیه و صیغ نیست  
جماعت در نوافل مگر نماز استسقاء و منعقد میشود نماز جماعت  
بدون نفر چند یکی از آن دو امام و دیگری طفل میتر بوده باشد و غیر



در امام جماعت تکلیف و ایمان و عدالت و طهارت متوله  
و جایز نیست امامت قاعده در نماز بر قائم و مضطرب بر جالس و جایز  
امامت قائم بر جالس و مضطرب و مستغنی بلی جایز است امامت  
عاجز بر مثل خود مثل قاعده بر قاعده و بگذارد جایز نیست امامت کسی  
که نیکو نمیداند قرائت را بر کسی که نیکو میداند و لکن جایز است بر او  
امامت مثل خود باتو ای ایشان در اینجا خبری که نمیداند یا تفهیم  
ما موم از او در حالتی که عاجز بوده باشد از تعلیم بسبب ضیق وقت  
از اقتداء نمودن بکسی که نفس او بعمل بوده باشد و کسی که قرائت  
خود را نداند و وقت تنگ باشد بر او لازم است که اقتداء  
بکند بکسی که قرائت خود را میداند و در وقت خیر  
است در میان اقتداء یا تعلیم و جایز است امامت نمودن  
اخری مثل خود را و جایز است امامت اجماع و جایز نیست  
امامت کسی که بدل بکند حروف را بغير آن مثل اینکه را را لا بگوید

بایمان را بشا یا کاف را بتاف ادا کند و سخنان بر کسی که قرائت  
او فاحش و تبدیل بوده باشد و جایز است امامت او بر مثل خود  
یا نقص از او و اگر ممکن نبوده باشد بجهت امام ادا نمودن حرف مکرر  
بیکباره آن بیکباره یا پشت آفتاب جواز امامت است لکن بعضی حکم  
بکرامت نموده اند و اگر در زبان امام سنگینی خفیفی بوده باشد که منع  
نماید از تشخیص حرف لکن بدل نباشد و حرف بغیر خود از حقیقت بخود  
پردون نمیزد پس اظهار جواز امامت است بلی اگر بخوبی باشد که از  
حقیقت آن حرف پردون برود پس اظهار عدم جواز است و جایز  
نیست امامت زن و خنثی بمرد و جایز است امامت زن اینها  
و صاحب منزل و امامی که راجع است در مسجد خود و کسی که امیر  
است از قبیل امام عادل و دانشی اولی میباشد از امامت بخود  
و اگر جمع باشند ایشان بکسی که صحیح باشد امامت او و ظاهر  
تقدیم نموده اولی است بر اخص و ظاهر آنست که این حکم پنج



افضل است اگر امام را تب در مسجد تا خیر نماید حضور در مسجد را  
بخوبی که ماموین خوف نمایند وقت فضیلت نماز را پس افضل  
بجای آن عدم انتظار است پس مقدم بشود برایشان یکی  
از ایشان که قابلیت امامت را داشته باشد و اگر آنکه نزع  
بکنند یا بنوعی که هر یک بخواهند دیگری را مقدم بدارند بجهت  
یا اینکه خود را مقدم بدارند بجهت امامت بنوعی که منافی عدالت  
نبوده باشد پس افضل آنست که بمرحلات شریفه رجوع نمایند  
و اگر یکی افتد بوده باشد و دیگری افزا افتد را مقدم بدارند و در  
حدیث است که کسی که نماز بکند بقوی و در ماموین کسی بوده  
باشد که علم از او بوده باشد ثابت است امرایشان بپستی  
تفاوت و قیامت در حدیث دیگر است که کسی که نماز بکند در  
سر عالمی پس گویند نماز کرده است در پشت سر رسول الله  
و اگر دو فقیه جمع بشوند که احدی امام بوده باشند با حکام نماز دیگری

با حکام

بناخیر اول مقدم است اگر آنکه ماموین باشند در فقر و قنات  
پس مقدم بدارند کسی را که سبقت نموده است از در اطرب  
بدر اسلام و اگر در آن نیز ماموین باشند یا باعتبار قرآن  
با اتفاقا آن پس مقدم بدارند اس و اگر در آن نیز ماموین  
باشند پس مقدم بدارند صح چهار او مراد بان احسن صورت است  
و بعضی تغییر نموده اند آنرا با حسن ذکر پس التماس و اول اقبال  
و اگر در آنجا نماز امام بمیرد یا پهلوشی شود یا غدر دیگر حادث بشود  
بجهت او مرضی یا بعدی یا هر چند عذر بود باشد پس سبقت بجهت  
ماموین که شخص دیگر را که قابلیت امامت داشته باشد  
نایب گیرند که باقی را با جماعت تمام نمایند جایز است که نمیشد  
انفراد نمایند و مکرر است اقتداء نمودن حاضر بمافرو بالعکس  
و سبقت بجهت امام اگر مافرو بوده باشد که مقدم بدارد  
بعد از سلام نماز خود کسی را تمام بکند بر ماموین نماز ایشان را



و اگر مقدم نماشت مستحب است بجهت مامومین که ایشان مقدم  
ندارند شخصی را که تمام نماید نماز را بایشان و مکرره است مقدم  
داشتن مسبوق یعنی کسی که رکعت اول را با امام در رکع نموده باشد  
و مکرره است امامت اغلف یعنی کسی که سنت نکرده باشد  
و کسی که ماموم او را اگر است داشته باشد بی اگر اگر است  
بجهت بی وزری امام بوده باشد مکرره نیست و احوط منع است  
امامت لکھان بادیه است لکھان اسرار متکلی میباشد از  
تخصیص احکام و مکرره است امامت بتمیم یکی که وضو یا خمر باشد  
و اگر بداند ماموم فسق امام یا کفر یا حدیث امام را بعد از نماز اعاده  
آن لازم نیست و اگر مطلق بشود در اثنا نماز عدول نماید با نفر دیگر  
مختلف بوده باشند امام و ماموم در رفع اجتهاد و اظهار جواز اقتدا  
و صحت نماز ماموم است که اگر اختلاف ایشان در چیزی باشد  
که ساقط نشود از ماموم بفصل امام یا چیزی باشد که ساقط نشود

و لکن

و لکن امام آنچه را بعل آورد و اما اگر آنچه واجب بوده باشد  
و امام آنرا بعل نیاورد مثل آنکه رای امام عدم وجوب سوره است  
و رای ماموم وجوب آن و امام آنرا بعل نیاورد مثل اینکه رای امام  
عدم وجوب سوره است و رای ماموم وجوب آن و امام سوره را  
حرک بکنند پس سوره محل اشکال است و احوط عدم اقتدا است  
در این فرض و در رکع بنماید ماموم رکعت را بدرک نمودن امام در رکع  
رکوع هر چند تسبیح امام را در رکع نکند و اگر ماموم طحش بشود در وقتی  
که امام نزوح در سر برداشتن از رکوع نموده است و لکن از عمد  
رکوع سجاده نموده است پس سوره محل توقف است پس اگر  
تکبیر گوید بعد شک بکند در اینکه آیا امام رکع بود یا اینکه از رکوع  
سجاده نموده پس بنا بر عدم ادراک بکند ارد بلکه طحش با در رکع نیز  
در این مقام اعتبار ندارد و صحیح نیست اقتدا نمودن مرد در حال ای  
که در میان امام و ماموم جایلی بوده باشد که منع نماید از نماز باشد



مامومین امام یا کسی را که او مشایخ نماید امام را بنفیکانی  
که مشایخ نماید امام را هر چند بواسطه کثرت بوده باشد هر چند  
الشخص مشایخ کنند امام هر چند بواسطه در صف ای ماموم  
بوده باشد و صحیح است اقتدا نمودن با حایل مشک که مانع از  
رسیت نبوده باشد و یا حایلی که در بعضی از احوال مانع بوده باشد  
و در آخر مثل حایل کوتاهی که در حالت جلوس مثل مانع است  
ولکن در حالت قیام مانع نیست و در تاریکی در میان امام ماموم  
مانع از رسیت بوده باشد منع نمایند از صحت اقتدا و صحیح نیست  
اقتدا نمودن با علو امام بر ماموم در آن مکتب بانداری که معتد به  
سخنی بوده باشد هر چند احوط عدم علو است بفرقی که قدر سری  
باشد و در اراضی مخدیره جایز است علو امام بر ماموم و چنانچه  
جایز است علوم ماموم بر امام هر چند در اینجه بوده باشد مثل  
اینکه ماموم در سطح بام بوده باشد و امام در زیر دیوار آن علی اگر علو

موقوف بوده باشد که گویند این شخص اقتدا یا نموده است و ماموم  
است پس اظهار عدم صحت است و صحیح نیست اقتدا نمودن و حال  
آنکه در اینستاده باشد ماموم از امام با تقدیری که معتد به سخنی بوده  
باشد هر چند احوط عدم بعد است تقدیری که کام برداشته نشود  
بلای اگر در میان صفوف جماعت بوده باشد جایز است در ای تقدیر  
معتد به و جایز نیست اقتدا تقدم مکر ماموم نیز با امام و جایز است  
ساوات جماعت در موقف هر چند احوط تقدم امام است هر چند  
قلیلا بوده باشد و معتد به تقدم است لکن احوط  
عدم تقدم است بر ایشان امام در موقف و مستحب است که ماموم  
واحد در میان امام بایستد مستعد در خلف او بلای اگر زن باشد  
واجب است بر او تاخر هر چند یکی بوده باشد بلای مستحب است  
بجای امام تا تاخر که بر طرف راست امام بایستد و در وقتی که یکی بود  
باشد و اگر ماموم واحد مرد زن بوده باشد بایستد مرد در میان امام



وزن در خلف آن دو مستحب است که در صف اول اهل فضل  
 بوده باشند و افضل صف آنست که واقع است در میان امام  
 و افضل از صف اول آن موقعی است که واقع است در اقرب  
 امام و مستحب است که امام در وسط بایستد و مستحب است اعاده  
 صفوف بلکه جامع نماز خود را با جماعت چه با ایشان امام بوده باشد  
 یا ماموم و مکرر است ایستادن ماموم مرد بینهایتی با وسعت صفوف  
 و در خبر است که اگر داخل مسجد شوی و پیاپی صف اول را نام پس  
 بیا کنیست که بایستی در صف دوم بتهانی در هر مکانی که خواسته  
 باشی و لکن افضل اقرب امام است و از سنی الیکده است  
 اقامه صفوف در است بودن آن سه نمودن خلل و فرجهائی  
 که واقع است در آن بیابد ظلمی را در صفی پس از برای او است  
 رفتن با منو مع و نیست که ایستادن در صف اول و صفوف پس آن  
 است و مکرر است راه دادن طفلان در صف اول بلکه بعضی

از علما، مکرر دانسته اند تقدیم غیر صاحبان فضل را مکرر است نافه  
 کردن بعد از گفتن اقامه گوینده قد قامت الصلوة و مکرر است  
 قرائت در خلف امام مرضی و در رکعت اول نماز اختتامه بلکه خواندن  
 قرائت خلاف احتیاط است و اما در دو رکعت اول نماز چهار پیش  
 اظهار حرمت است مگر در وقتی که صورت امام را نشود هر چند همه او باشد  
 پس اظهار در این صورت استجاب قرائت است و اما در رکعت آخر  
 پس و خوب اظهار خواندن تسبیح است یا حمد لکن اول افضل است و اگر  
 امام غیر مرضی بوده باشد مثل نماز کردن در خلف اهل تنی بجهت  
 تقدیم پس واجب است قرائت در خلف او و لکن چهار شرط است  
 بعلمت تقیه بلکه اگر تقیه شدید بشود بخوبی که متمکن نشود از قرائت  
 هر چند خفی بوده باشد پس سکت بشود در میان خود و نفس خود  
 و بعنوان سر بخواند و جایز است که اقربا را نماید بحد فقط  
 یا تعدد سوره و اگر رکوع بکنند امام قبل از اتمام نمودن ماموم مکرر



پس اظهر سقوط است در این موضع مستحب است تسبیح در دو  
رکعت اول اخفایه مستحب است که تسبیح بگوید در نفس خود  
در وقتی که بشنود قرائت و اظهر استحباب دعا استفتاح است  
بجای ماموم علی فرموده است شکیله اولی که اگر مشغول باشد  
او را خواندن دعا استفتاح از گوش دادن بقراءت ممکن است  
کفای با استحباب ترک آن و اظهر عدم استحباب استعاذه  
است و واجب است بر ماموم تبعیت امام در افعال مثل  
رکوع و سجود و قیام و تکبیر الاحرام اظهر عدم وجوب است  
در غیر آنها و مراد بمتبعیت عدم تقدم است پس جایز است  
مقارنه حتی در تکبیر الاحرام هر چند احوط تاخیر است بلیحات  
از شیخ صدوق انتفاء فضیلت یا مقارنه شاید بلکه بآن  
نباشد و اگر ماموم مقدم بشود بر امام در جایی که جایز نیست  
کنایه کار است و لکن اظهر تحت نماز است و در تکبیر الاحرام  
که بر او است

که بر او است استیناف آن اگر کرده نماید بنابر جماعت و اگر در  
دو نماز جماعت نداشته باشد پس اظهر جواز احتیاط است  
بآن لکن احوط بعد از اتمام نماز اعاده است اگر مقدم بشود بر امام  
عند ارفعال مستمر نماید، اینکه امام طاعت بشود پس اگر رجوع نماید نماز  
او باطل است و بدانکه حکم با استمرار و عدم بطلان در صورت تعدد در وقتی  
است که تقدم ماموم بعد از فراغ امام بوده باشد از قرائت  
و اگر قبیل از فراغ بوده باشد پس نماز او باطل است اگر خود قرائت  
نموده باشد و لکن بگوئیم که قرائت مستحبی بخیر از قرائت واجب  
نیست و اگر بگوئیم باخیر پس اظهر در این فرض نیز تحت نماز است  
هر چند احوط در این فرض و در فرضی که تقدم بعد از فراغ امام  
از قرائت بوده باشد اعاده است بعد از تمام نماز و اگر  
تقدم ماموم بر امام از روی عمد نبوده باشد رجوع نماید و طاعت بر امام  
بشود و اگر رجوع نماید گناه کار است و لکن نماز او صحیح است لکن



احوط بعد از اتمام نماز اعماده است و اگر مطلقه بکند که امام رکوع  
نموده است مثلاً در رکوع بکند بعد برپند که رکوع نموده است  
پس بپاید عود نماید و بعد رکوع نماید با امام و همچنین است در  
سایر افعال که متابعت در آن لازم است مثل سجود قیام  
و اظهار بطلان متابعت است بموقوف شدن از امام بر کسی بدون  
عذر و لکن اقرب آنست که مورث بطلان اقتدا میشود از امام  
بر کسی یا از یک سبب عذری چه سهو بوده باشد یا ضیق مکان یا نحو  
آن پس گناه کار نیست و بر اوست که بعمل آورد آنچه بخیر را که مختلف  
نموده است بعد طعن بشود با امام و اگر مسافر اقتدا نماید بحاجز  
سلام بگوید مسافر در وقتی که از نماز خود فارغ بشود نباید متابعت  
امام بکند و زیاده واجب است نیست اقتداء با امام معین <sup>چنانچه</sup>  
یعنی با اسم و صفت میشود همچنین با اشاره میشود در وقتی  
که بداند آن مشار الیه مستحضر شرط امامت است پس اظهار اگر

الشخصی

و شخصی یا بیشتر در مسجدی در مکانی و امدای نماز بکند بر شخصی  
معلوم بوده باشد که این شخص حاضر که امامت میکند که از این  
و نفراست و عدالت بر دو نفر نیز بر آن شخص شخص بوده باشد  
پس اظهار محبت اقتداء است هر چند اسم آن را نداند بریل  
تعبیر بلکه اگر اقتداء بکند با امام حاضرش را الیه بتوهم اینکه زید است  
پس شخصی شود که عذر بوده است و هر دو را عادل بداند نماز او صحیح  
است عا الاقرب و اگر شک بکند بعد از نیت اقتداء با امام  
در امام خود پس بپاید نیت اقتداء بکند و اگر دو نفر نماز بکنند و هر دو  
نیت امامت بکنند نماز هر دو صحیح است و اگر هر دو نیت اقتداء  
نموده باشند نماز هر دو باطل است و شرط نیت در اقتداء  
بجاست نیت امام امامت و بلکه اگر نماز بکند به نیت اقتداء  
و قصد نیت اقتداء و قصد بکند عدم امامت را و راضی با امامت  
نموده باشد و ماموم نیز بداند که راضی است به نیت هر دو نماز باقتداء



صحیح میباشد بلی ثواب مترتب نمی شود بر امام مگر به نیت و جایز  
است اقتدا نمودن نماز واجب بنماز واجب هر چند مختلف  
بوده باشند مثل نماز صبح بطهار یا بالعکس و مغرب بصبح و بکذا  
چه هر دو ادا باشند یا قضا یا بتفریق بلی اگر دو نماز بجای آیند  
مختلف بوده باشند که موافقت نکنند نظماً آنها اقتدا صحیح نیست  
مثل نماز یومیه بنماز میت یا آیات یا عید بعلت عدم مکان  
متعلق است که شرط است نماز جماعت در این اقتدا و جایز  
است اقتدا نمودن منقضي به متفضل در جایی که امام نماز خود را  
باعتبار اقامه جماعت اعاده نماید و لکن نماز ماموم معاده نبوده  
باشد و جایز است اقتدا نمودن متفضل بمنقضي در جایی که نماز  
ماموم معاده بوده باشد بجهت تخصیص فضیلت جماعت و نماز امام  
معاده نبوده باشد در اقتدا نمودن صبی ببالغ و جایز است اقتدا  
نمودن متفضل به متفضل در استقامت عید با عدم شرائط وجوب

و در عید صلوٰه بمعید صلوٰه بجهت فضیلت جماعت اگر کسی داخل  
موضع جماعت بشود امام در رکوع بوده باشد و این شخص خوف  
نماید که در رکوع نماز رکعتی نشود و بعضی پس نیت اقتدا بکند  
و تکبیر الاحرام بگوید و در همان موضع رکوع نماید و راه بردن تا طاعت بشود  
بعضی بلی احوط آنست که در حالت ذکر واجب راه نرود هر چند  
اظهار جور است و مستحب است که با ثانی خود را در حالت راه رفتن  
بزمین بکشد و اگر سجده بکند امام پیش از طاعت شدن این ماموم  
باید جایز است بجهت این ماموم که سجده خود را بکند و برخیزد و طاعت  
بشود و بعضی و اگر ماموم مسبوق بوده باشد یعنی در رکع نموده  
باشد امام را در رکعت دوم و سیم و چهارم پس بیاید آنچه میماند  
که با امام در رکع میکند اول نماز خود را اقرار بد پس در وقتی که امام  
سلام گفت برخیزد و باقی از نماز خود را تمام نماید لکن اگر امام را  
در دو رکعت اخروی در رکع نموده باشد پس بیاید ماموم قرائت



حمد و سوره را بجل آورد اگر ممکن بوده باشد و اگر که با خواندن آنها  
ادراک نماید امام را در حالت رکوع و الا پس اقتصار بحد نماید  
و اگر قرائت حمد نیز ممکن نبوده باشد اصلاً یا اینکه قرائت بعضی  
از آن ممکن بوده باشد و لکن اتمام آن ممکن نبوده باشد پس اظهار  
تقدیم ادراک رکوع است بر قرائت حمد کلام در فرض اول و بعضاً  
در فرض ثانی لکن احوط بعد از اتمام نماز اعاده است و احوط  
از آن اینست که ملاحظه نماید قبل از اتمام نمودن پس اگر ممکن  
بوده باشد با قرائت قبل از رفع راس امام از رکوع هر چند حمد  
فقط بوده باشد پس تکبیر الاحرام بگوید و داخل در نماز شود  
و اگر ممکن نبوده باشد پس صبر نماید تا اینکه امام رکوع نماید پس  
داخل بشود با او در رکوع و واجب است بر ما موم مسبوق  
انحفات در قرائت هر چند چهار مرتبه بوده باشد بلی بعد از سلام  
بر ما موم است که چهار مرتبه در هر چه چیزی که چهار لازم است لکن

اگر در دو رکعت دویم امام را در رکعت نبوده باشد و قرائت بجهت  
او جایز بوده باشد مثل نماز چهار مرتبه با عدم سبب صوت امام هر چند  
همه بوده باشد پس اظهار تخییر است در میان چهار انحفات هر چند  
انحفات شاید احوط بوده باشد و همچنین است حکم در تخییر احتیاط  
و اگر ما موم مسبوق نبوده باشد و لکن جایز بوده باشد بجهت او قرائت  
و اگر امام بجهت تشهد بنشیند و لکن مومنی تشهد ما موم مسبوق نبوده  
باشد پس واجب است بر ما موم که متمکن از قعود نشود و بنشیند  
و مستحب است که تشهد بخواند هر چند احوط تسبیح است چنانچه  
او عدم طول دادن نشستن بجهت تشهد خود است در وقتی که  
محل آن بیاید و مستحب است که قنوت نماز خود را نیز در محل  
آن بجل آورد بلی جایز است که اقتصار نماید بر قنوت اول  
که با امام بجل آورده است و جایز است مفارقت نمودن  
مسبوق بجهت اتمام نماز خود بعد از تشهد بلکه بعد از سر برداشتن



از سجده دوم هر چند قبل از تشهد بوده باشد و اقرب عدم وجوب  
نیت افراد است در این مقام و لکن احوط ادراک اعتبارات  
تا اینکه امام سلام بگوید و اگر امام داخل نماز نشود و حال آنکه ماموم  
ناظر میکند قطع نماید ماموم نافذ را و اگر بر سر فوت شدن آن  
رکعت را و اگر ماموم نماز فریضه بکند و امام داخل نماز بشود و پس سجد  
است که ماموم عدول بکند بناظر و تمام نماید آنرا و جایز است  
که قطع نماید آن فریضه را اگر بر سر فوت را با نیت عدول  
بتفضل نیز و اگر در نماز فریضه از موضع عدول گذشته باشد  
مثل اینکه در رکوع رکعت سیم بوده باشد پس احوط عدم قطع  
فریضه است و اگر در بنیاد ماموم امام را مگر بعد از رکوع رکعت  
افریضه و قبل از سر برداشتن از سجده دوم آن رکعت پس  
سجده است که تکبیر الاحرام بگوید و متابعت بکند امام را در وقتی  
که امام سلام داد بر خیز و نماز را از ابتدا بجز اول و احتیاطی بآن

کرد و شد و نماید دست بر تبه اگر نیت بکند تکبیر الاحرام بگوید و نماز را  
بجعل بیاورد و شرف آن فعل با امام ادراک فضیلت جماعت است اگر  
ادراک نماید بعد از رفع راس از سجده دوم رکعت افریضه است  
که تکبیر الاحرام بگوید و متابعت امام را در جلوس تشهد پس در وقتی که امام  
سلام گفت بر خیز و نماز خود را تمام بکند بدون اعاده نیت و تکبیر الاحرام  
و جایز است که ماموم نیت افراد نماید هر چند بدون عذر بوده باشد  
لکن احوط در صورت عدم عذر عدم نیت افراد است پس اگر  
نیت افراد نماید قبل از قرائت واجب است که بجهت خود قرائت  
بنماید و اگر بعد از قرائت بوده باشد گفت بآن یا بنماید و اگر در قرائت  
قراءت بوده باشد اظهار جواز بنماید است بر قرائت امام لکن  
استیناف قرائت احوط است و احوط از آن ترک افراد است  
در این مقام و مستحب است که امام نماز منعف مامومین را  
بجعل آورد و بلی سجد است طول دادن یا دست داشتن مامومین



آن را مستحب است که امام بر بخیزد از مقام خود بعد از سلام تا آنکه  
بامویدین نماز خود را تمام نمایند و مستحب است بجهت امام انتظار کشیدن  
بمقدار دور کعبه خود در وقتی که بفهمد شخص میخواهد داخل نماز جماعت  
گردد و مستحب است بجهت امام شنوندن بامویدین را هر چه از او بخار  
که میگوید یا نشانه بجهت بامویدین که نشاند امام را چیزی و مستحب است  
که بر خیزند نزد قول مقیم قد قامت الصلاة و بگویند در وقت فراغ  
امام از خواندن حمد الله رب العالمین بلکه بعضی از اخبار دلالت  
میکند بر استحباب مذکور بجهت مطلق مصطفی هر چند امام مفرد بود  
باشد و مذکور است بجهت امام که تخصیص یابد به عاقلین خود را  
و اگر ماموم بداند نجاست بدن یا ثوب امام را بپوشد احوط عدم  
دخول نماز است با او اگر قبل از نماز بداند که نیت القرائت  
اگر در وسط نماز مطلع بشود سنت مؤکد است حضور  
جماعت اهل تشن و در حدیث صحیح است که کسی نماز نکند بآنها

در صفت اول میبایست مثل کسی که گدازه باشد نماز بار رسول خدا  
و انظر چو از نماز است بایست که هر چند بتواند تخلف نماید  
از ایستادن و صلوة خود را بجا بیاورد بایستحب است که اول  
نماز خود را در منزل بکند بعد از نماز شود بجماعت ایستادن و بجا بکشد  
که نباید ایستادن را که نماز میکند و حال آنکه در واقع نماز نکند **مقدم**  
**سیم** در نماز خوف است بدانکه نماز خوف در چهار رکعتی  
قرار است باید در رکعت بخواند چه در سفر باشد یا در حضر و نماز  
خوف چندین قسم است مشهورترین آن ذات القرائت است  
و مشروط آن نماز چهار است یکی بودن خضم در خلاف جهت قبله  
بخوی که ممکن نبوده باشد متاکله آنها در حالتی که نماز میکنند مگر با خوف  
از جهت قبله یا بر مشهور دوم آنست که خضم صاحب قوه بوده باشد  
که ممکن باشد که در فرقه بشوند که متاومت بکند هر فرقه خضم را در  
حالت نماز فرقه دیگر سیم عدم احتیاج ایستادن است بزیادتی



بر دو فرقه و این است شرط در مغرب محل اشکال است کیفیت  
این نماز بکنند امام با طایفه اول یا رکعت را و طایفه ثانیه می نفلت  
بکنند ایستادگی از رکعت دوم بعد بایستند امام و طایفه اول بر رکعت  
دویم پس منفرد بشوند آن طایفه و بجهت خود قرائت بکنند و طول بدهد  
امام قرائت را در انتظار جماعت دویم و جایز است که امام  
قرائت بخواند پس تمام میکند جماعت اول نماز خود خود را  
و حال آنکه حاضر بشوند طایفه دویم بعد میروند بموقف اصحاب  
خود و طایفه دویم می آیند و تکبیر الاحرام میگویند بعد رکوع میکند  
امام بایشان و سجده میکنند و بر میخیزند جماعت دویم و رکعت  
دیکر بعمل می آورند و طول میدهد و امام تشهد خود را تا آنکه آنها تمام  
بکنند نماز خود را پس سلام میدهد امام بایشان و جایز است  
که قبل از اتمام ایستادن سلام بدهد بهر چند اول احوط است  
و اظهار زوم نیست افراد است بجهت فرقه اول نزد مقارقت امام

و غیر است امام در نماز مغرب در میانه آنکه طایفه اول یا رکعت  
بخواند و به دویم در رکعت و بالعکس بهر چند اول احوط است و آن  
است بر سبیل برداشتن سلاح مگر آنکه منع بکنند چیزی از او و اجابت  
را و نجاست سلاح منع نمیکند از برداشتن سلاح آن و اما نمازش با نحو  
پس اگر غرق بشود حال آنکه بسوی معانقه و نحو آن از حال آن که ممکن نیست  
با آن از نماز کردن بر وجه مقرر در نماز خوف پس نماز بکند فرادی  
بخوی که ممکن بود و باشد چه ایستاده یا در حالت سستی یا در سوار یا  
در رکوع و سجود بکنند با امکان و ایما پس بایمان آنها را بعمل آورند  
و در بقبل نمایند با امکان و الا پس سجد امکان در بعضی از نماز و الا  
پس تکبیر الاحرام و الا پس ساقط میشود و اگر سوره نماز بکنند اگر ممکن باشد  
در حالت سجود پیاده بشود و سجده نماید علییاده این سجده را بعمل  
آورد و اگر ممکن نبوده باشد پس سجده نماید بر تر پس زمین اگر  
مالیح السجود بوده باشد و الا پس بگذارد در آن مالیح السجود را و اگر



و اگر سجده بر قوس ممکن نباشد ایما بعمل آورد و اگر عاجز باشد  
از رکوع و سجود هر چند ایما بوده باشد بخواند در عوض هر رکعتی سبحان  
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و این تسبیح مختصر است از جمیع  
افعال و اذکار حق از تکبیر الاحرام و تشهد و سلام سوای نیت و لا اله الا  
ظاهر هر چند آیتان بطل آنها احوط است و احوط از آن اوصاف اعا  
ده است بسوی تسبیح شاره و اگر ایمن بشود خایف در اثناء  
نماز یا برسد بجز خائف در اثناء آن مستقل میشود در حال  
باینجیزی که واجب است در آنحال پس تمام میکند این نماز خود را  
اگر مفرغ نبوده باشد و تمام میکند افعال آنرا اگر ایما بعمل آید  
آنها را و قهر میکند شخصی خائف بر دو رکعت اگر رکوع رکعت  
سیم را بعمل نیآورده باشد ایما مینماید در رکوع و سجود اگر مضطر  
بشود باین و اگر نماز خوف گرفته بظنه عدو پس کذب آن ظاهر شد  
یا عیالی ظاهر شد در میان آنها بخوی که منع میکرد هجوم را بجزای آن

آن نماز

آن نماز باین از نماز خوف مستند بود و باشد تقصیری در محض و اطلاع  
پس ظاهر و وجوب اعاده است و شخصی که از درنده و سباع و دشمن  
و دزد و ترسد نماز خوف را بعمل آورد و اگر مضطر بشود باین پس کوتا  
نماید آنرا در کیفیت که دو رکعت بعمل آورد و در رکعت که بجهت رکوع  
و سجود ایما بعمل آورد و اگر مضطر بایما بشود و آن نیز ممکن نباشد  
به تسبیحات الکتفا نماید و کسی که بکل فرودفته باشد یا غرق شده  
باشد پس نماز میکند بحسب امکان خود و اگر در رکوع و سجود عاجز  
باشد ایما نماید بدل آنها و لکن عدد نماز را قهر نمیکند مگر در سفر یا  
خوف بسیار اگر برسد از اتمام نماز استیلا غرق را و امید داشته  
باشد در نزاع و قهر یا امت خود و تنگ بوده باشد وقت  
پس اظهار قهر عدد است نیز و احوط در نماز مطلق خائف و مرعوب  
صنیت وقت است هر چند اظهار عدم لزوم اعتبار آن است  
**مقتضی چهارم** در نماز سفر است بدانکه واجب است قهر نمودن



نماز چهار رکعتی فقط بشش شرط اول مسافت است که جهات  
از شش فرسخ بوده باشد یا اگر چهار فرسخ بوده باشد تا پشت  
فرسخ رسیده از برای کسی که در راه رجوع داشته باشد در همان  
روز اگر سیر در روز بوده باشد یا در همان شب اگر سیر او  
شب بوده باشد یا پس سیر ذهاب و ایاب متصل بوده باشد بحسب  
عرف یا نبوده باشد و همچنین است اگر اراده بکند ذهاب را  
کلاً یا بعضاً در روز و ایاب را کلاً در شب یا اتصال سیر خوفاً و اگر  
یا اراده بکند ذهاب را در شب و ایاب را در روز بعد یا اتصال سیر  
خوفاً و اگر در دو ضمن اخوی سیر متصل نبوده باشد خوف پس مسئله عمل  
اشکال است و احوط قهر است و اما اگر خروج در بعضی از روز  
بوده باشد و اراده بکند رجوع را در روز دوم بخوی که جمع بشود  
از جمیع یک روز شب پس اظهر تخریج است در میان قهر و اتمام  
با عدم اتصال سیر خوف و احوط اتمام است عا الاظهر و احوط از یک

جمع است در میان قهر و اتمام و همچنین است کلام در سیر  
فروض تخریجاً اما اگر سیر در مسکن مفروضه متصل بوده باشد  
پس مسئله اشکال است و احوط قهر است و اگر اراده بکند قصد چهار  
فرسخ رجوع را در همان روز در وقتی که چهار فرسخ رسیده و ای او  
منصرف شد و اراده نمود رجوع را در بوم پس حکم تخریج است چنانچه اگر  
مرد میشت در اول سیر در میان رجوع در همان روز یا شب یا فردا  
مثلاً اگر مسافت چهار فرسخ نبوده باشد و اراده نکند رجوع را  
اصلاً پس نباید قصد بکند اصلاً و اگر اراده بکند رجوع را قبل از منقطع  
شدن سفر و بجا از قواطع آیتة مثل اقامت شده و سخا آن پس حکم  
تخریج است و اگر اراده رجوع بعد از منقطع شدن آن سفر بجا  
از قواطع بوده باشد پس شاید اظهر و جوب اتمام بوده باشد  
و اگر قصد بکند سیر را در سه فرسخ سه مرتبه پس اظهر تمام است  
و در رجوع اول سجدت مخصوص به آنکه فرسخ سه میل است و میر میانی



چهار هزار ذراع است فذراع مستوی الملقه و چنانچه مسافت  
نمید و می شود بذراع پیمایی نمید و می شود بسیر یک روز هر چند در نفس  
الامر قاصر بوده باشد از تقدیر بذراع و مراد بسیر در روز سیر خیز  
است در قطار بر سپل اعتدال در سیر وقت و مکان و میدا  
تقدیر در بلد معتدل از آخر حصار آن است در بلد متسع آخر  
محلا است چنانچه غیر واحدی از علماء گفته اند و اگر قصد بکنند رفت  
در زمانی که از اسم مسافر چون برود مسافت است و از  
دیگری مسافت نیست پس قصر است در او سلا و تمام است  
در اخوی و اگر در رفتی از راه مسافت برود و در رجوع از غیر  
مسافت است یا نیست تمام میکند و واجب نیست که بر جای  
بماند اگر به نیست شرعی اقامه بشود آن منع است هر چند عدل  
واحد بوده باشد و پیمایی است اگر اشباع طریق متناهم  
بعلم حاصل بشود و اگر بدانند مسافت را در وسط طریق بر اظهر

قصر است و واجب نیست اعاده نمازی که قبل از ظهور تمام  
نموده است قصد بسات است پس اگر  
قصد بکنند کمتر از مسافت را بجهت اوج قصدی نبوده باشد پس  
واجب است تمام هر چند قطع نموده باشد مسافت عیدیه را باقی  
اگر رجوع نماید و قصد مسافت بنماید بر او است قصر در رجوع فقط معتبر  
است در این شرط است مگر قصد پس اگر عدل نماید از آن قصد  
در وسط سیر یا مرد مثل کسی که منتظر رفیق بوده باشد که اگر نیاید  
او نیز نمیزد و پس واجب است تمام نماید هر چند چندین مسافت  
بایس کیفیت سیر نموده باشد یا اگر قصد رجوع باز و یک عارض  
بشود بعد از آن که سیر کرده باشد چهار فرسخ را یا زیاده را پس  
اظهر لزوم قصر است در این فرض بخصوص و اگر قصد مسافت  
نموده نماز را قصر خواند بعد غم نمود رجوع را یا مرد نمود پس اظهر غم  
اعاده نماز است بنا بر اعاده مسجبت است و اگر قصد بکنند فقط معتبر



را اسیر نماید بعضی از اقامه را بعد رجوع نماید بقصد موضوع دیگر  
بخوی که نهایت آن با سیر گذشته مسافت شرعی بوده باشد  
پس باقی نمانده بر قهر و اگر در وسط سیر ترده نمود که موجب تمام بود  
بعد ختم سفر نمود پس واجب است قهر اگر باقی مسافت بوده باشد  
اقول بضم ماصد باقی ضعیف است اما بنده و زوجه و خادم و اسیر  
پس لازم است که قهر بکنند اگر باند خرم متبوع خود را بمسافت و اگر  
بجوز بکنند عبد محقق را و زوجه طلاق را و اسیر خلاص را و خرم بکنند  
بر رجوع در هر زمانی که مذکور حاصل بشود پس اظهار آنست که بر این  
است تمام اگر اماره آن مذکور حاصل بشود بر ایشان است  
قهر اگر اماره آن حاصل نشود احوط جمع است از شرط  
و جوب قهر این است که نیت بکنند مسافت را که قصد نکنند  
بر اقامه ده روز یا بیشتر در اثناء آن مسافت باز که برسد در وسط  
آن مسافت ببلدی که از برای او در آن بلد مقرر بوده باشد که وطن

نموده باشد در آن شش ماه یا بیشتر پس اگر قصد اقامت داشته  
باشد در وسط مسافت که بجهت او ببلد مذکور بوده باشد نماز اقامت  
هر چه در طریق دهد در بلد مذکور بجا اگر در مبدأ سفر موضوعی که قصد اقامت  
دارد یا از آن مبدأ سفر ببلد مذکور بقدر مسافت بوده باشد قهر در طریق  
لازم است و همچنین است اگر از مواضع اقامت ببلد مذکور تا  
مقدماتی قصد مسافت بوده باشد اجماع منعقد است بر اینکه  
نیت اقامت در روز قاطع قهر است و اگر قصد اقامه در موقوفی  
در وسط روز اتفاق بیفتد پس اظهار تحقق اقامه است اگر از روز  
بازدهم بقدر مکات قصد ماندن نداشته باشد و شرط است  
در قصد اقامه ده روز یا نیکه قصد بکنند سفر اقامه ده روز را  
بخوی که در سفر بگویند که این شخص مقیم است در این بلد پس قصد  
سیر بطلب و ترده در کناره بلد بلکه در محل ترخص اعیان از برای  
خرمینی از ارضی مضر نیست مادامی که صدق بکنند که شخص از جمله



مقصد در بلد است و از موضع اقامه خود پرون رفته است پس  
اگر شخص قصد کند که در آنجا بماند تا یکبار فریضه را تمام  
عمل نماید پس بداند که تمام نماید مطلقا هر چند قصد نماید بعد از نماز  
پرون رفتن بموضعی که در حروف بگویند که از موضع اقامه پرون رفته  
است بلکه هر چند بدون مسافت نیز برود با قصد خود بموضع اقامه  
و اراده اقامه در صورتی که قصد اقامه عیدیه نداشته باشد در موضع  
اقامه و اگر در اول قصد اقامه نیت نمود پرون رفتن بموضعی را  
که در حروف بگویند که از موضع اقامه خود پرون رفته پس بداند  
قصد و اگر در اول قصد اقامه نیت اقامه را بخوبی که اول گذشت  
نمود لکن قبل از بیان نماز فریضه تمام اتفاق افتاد که پرون رفت  
بموضعی که در مسافت است در حروف میگویند که از موضع  
اقامه خود پرون رفت و رجوع نمود بموضع اقامه پس آیا قصد میکند  
یا تمام مسأله محل اشکال است و احتیاط جمیع است مادامی که قصد

اقامه عیدیه نموده باشد و اگر در نظر قصد اقامه بوده باشد که در  
وسط اقامه برود بجای که شک بکند که آیا بنام بان موضع و رجوع  
به بلد اقامه صدق اقامه عشره میشود در بلد یا نمی شود پس ظاهر هر دو تحقیق  
اقامه عشره عید است پس بر او قصد است پس بنا بر این که کسی قصد  
اقامه بکند در نجف و کاطین علیهم السلام و لکن در قصد او باشد  
و برود در اثنای اقامه مسجد کوفه بغداد پس بر او قصد قطعی اگر در  
نیت او نبوده است در اول قصد که پرون برود بموضع مثالی  
لکن بعد عارض شد بجهت او این قصد بعد از آنکه یکبار فریضه را تمام  
بجمل آورده پس بر او تمام و بلکه شاید اظهار در مثال مذکور  
تمام بوده باشد هر چند بعد از آنکه فریضه بوده باشد و اگر شخصی  
مقصد قصد اقامه نمود بعد از آنکه بجهت او حاصل شد و عزم سفر نمود  
قصد میکند بجهت نیت مذکور مادامیکه یکبار فریضه بعنوان تمام  
بجمل نیاده باشد بعد قصد مذکور را نموده تمام میکند و کفایت نمیکند



در نماز کور مثل صبح و مغرب بلکه می باید نماز جای باشد که قهر  
میشود و البته قصد اقامه آن را تمام نموده باشد مثل طهر و غیره و غشا  
و اگر شخص مسافر در راه قبل از وصول به قصد اقامه  
نمود در بلده پس از دم قهر است تا اینکه ببله برسد و بحدود وصول بجل  
ترخص تمام نمیکند اما اگر کسی در بلده قصد اقامه نمود پس بدون  
رفت بفرقه مسافت است علیایده اتمام نماید مادامی که نرسیده  
است بحد ترخص آن موضع اقامه خود و اگر شخص که قصد اقامه  
نموده است قصد مسافت نمود و از حد ترخص بدون رفت  
بلی اگر بعد رجوع کرد بجل اقامه بجهت سفری یا باقی بودن بید سفر  
پس اظهار تقاضا است بر قهر بلی اگر موضع رجوع بلد بوده باشد  
پس تمام میکند در آن بلد مادامیکه بجل ترخص نرسیده است  
ممانینا و همچنین تمام میکند اگر در وقت رجوع بموضع اقامه رجوع  
نماید از نیت سفر و اگر بقصد قهر داخل نماز شده و در اثناء نماز

قصد اقامه نمود تمام میکند نماز را و چنانچه قصد اقامه قاطع سفر است  
تجذیب و حصول بلده که در آن ملک داشته باشد و وطن نموده باشد  
آن را شش ماه قاطع است چنانچه دانستی سابقا هر چند استبدان  
در زمان ماضی بوده باشد شش ماه متفرقا حاصل شده باشد کس معتبر  
است بستم ملک بر استبدان هر چند آن ملک در حقی بوده باشد  
و دوام آن ملک هر چند آن را اجاره داده باشد یا معضوب  
بوده باشد پس اگر در حقی و در ملک داشته باشد پس بر او است  
قهر و معتبر ملک رقبه است پس کفایت نمیکند اجاره و مالکیت  
و منفعت سبب التمساق توقف خاص و اگر شک کند که آیا شش ماه  
در آن بلد بقصد استبدان مانده است یا نه پس علیایده قهر کند و اگر  
شک کند که آیا شش ماه در آن بلد بقصد استبدان یا اگر بلده را  
وطن خود قرار دهد بحال دوام پس منقطع میشود سفر و بسبب وصول  
بآن هر چند ملکی داشته باشد در آن و اگر تغییر دهد نیت وطن



و ای می را پس بر است قصر بوصول آن و یا کفایت میکند در تمام  
چون صدق بودن آن بلد بلد و هر چند شش ماه نمانده باشد یا لابد است  
که بقدر شش ماه مانده باشد مسئله محل توقف است پس احوط  
با عدم معنی شش ماه جمع است در میان قصر و تمام تا آنکه شش ماه  
بگذرد و با قصد اقامه بکند یا سه روز متروک بگذرد یا بی عیاید  
قصر نماید در بدو امر که قصد نموده است که ای بلد را در این احوط خود  
قرار دهد و لکن قصد نمیکند عرفا که این شخص از اهل این بلد است  
مادامی که منقطع نشده باشد سفر او بیکی از قواطع و اگر از برای شخص  
چند وطن بوده باشد در وسط راه پس ملاحظه نماید اگر در میان  
و وطن مسافت است در راه قصر بکند و در وطن تمام بکند  
لقد مسافت است در راه نیز تمام بکند و همچنین است  
مواضعی در وسط راه که قصد اقامه دارد در آنها و اگر در میان  
وطن اجیزه و فتنهای مقصد مسافت بنوده باشد بر است تمام

نامتهای مقصد هر چند غم بکند خود را از غیر رای که رفته است  
و فتنهای سفر در میان دو وطن قدر نقص است بر تقدیر بلوغ  
طریق بجد مسافت و همچنین است مباد سفر در نزد خروج از آن  
وطن بوطن دیگر و اما فتنها و مباد آن در موضع اقامه پس حکم آن را  
سابقاً دانستی **در چهارم** از شرط قصر اینست که سفر جائز بود  
باشد چه واجب بوده باشد و مثل حجه الاسلام یا مندوب  
بوده باشد مثل سفر زیارت بنی داوله یا مباح بوده باشد  
مثل سفر تجارت پس کسی که عاصی بوده باشد بسفر خود عیاید تمام  
نماید مثل تابع جائز در جوار و لایحه خود و مسافر بجهت عز مسلمان  
افراد و زمین و سخو اینها و فرقی نیست در سفر حرام در میان آنکه  
آن سفر صدقات حرام بوده باشد مثل کسیکه از جهاد فرار نماید یا قاتل  
بروفا یا از مولای خود بگیرد یا از شوهر خود بعنوان شوهر یا  
یا برود برای کسی که بر نطفه هلاک داشته باشد هر چند سفر حج یا زیارت



بوده باشد یا اینکه آن سفر حرام بوده باشد و باعتبار غایتی که متوجه  
است بر آن مثل سفر کردن بجهت قطع طریق یا قتل مسلمان یا ضرر  
بمسلمان یا سخنهای عاصیه کلام اینکه اگر ادعای بر سفر امر حرامی بوده  
باشد پس بر او تمام و الا پس بر اوست قصر هر چند مستلزم  
بوده باشد آن سفر ترک واجب را پس در آن قصر است و معاصی  
الفاظی که ادعای سفر بنوده است منت تمام نمیشود و اگر ادعای سفر  
مرک بوده باشد از معصیت و غیر آن پس اظهر تمام است  
رجوع بکنند قاصد معصیت از آن قصد در اثنا سفر قصر بکنند اگر  
باقی بقدر مسافت بوده باشد تمام بکنند چنانکه قبل میکرد  
و اگر سفر او مباح بوده باشد و در اثنا معصیت بکنند پس بر او  
تمام بعد از قصد مذکور مادامی که برای قصد باقی است و اگر رجوع  
نماید بقصد مباحی پس بر اوست قصر اگر باقی بقدر مسافت بوده باشد  
پس اظهر تمام است و لکن احوط جمع است در میان قصر میکند و الا

بصیحه تمام میکنند و صاحب بصیحه فوت خود و عیال خود بجهت سایر  
افراد غیر از اهل و تجارت قصر میکنند و اما صید کنند بجهت تجارت  
پس اظهر قصر است در صوم و تمام است در نماز و لکن احوط در صوم  
جمع است باین معنی که روزه را بگیرد و قضا آن را نیز بعمل آورد  
**ششم** از شرط قصر این است که سفر عمل او نباشد و خانه او  
باز نباشد مثل مکاری و صاحب سفینه و قاصد و سخوان پس اگر کسی  
آمد که صفت او سفر است پس اتمام لازم است مادامی که ده روز  
در بلد خود بماند و اگر ده روز بماند قصر میکند در سفر اول فقط و در سایر  
سفرها تمام میکند مادامی که ده روز دیگر بماند در منزل خود و اگر بماند  
پس قصر میکند و بگذشتناط حصول ده روز است هر چند متفرق  
بوده باشد از بعضی از روز باز دهیم پس تردد بدون مسافت  
ضرر نمیرساند در این ده روز بی شرط است در آن عدم سفر بی  
مسافت و در سفری که شخص مذکور عیال یا نه بگذشت نیست اقامت



قاطع آن است مثل سایر اشخاص در حکم نیت اقامت  
است آن ده روزی که حاصل است بعد از تردوسی روز  
و اما تردوسی روز پس از ب عدم بودن آن است در حکم  
مثل قصد اقامت پس مشخص شد که اگر کسی ده روز سفر نکند مثلاً  
در اصدق نکند که سفر عمل و صنعت او است نباید قصر کند هر چند  
ده روز در منزل خود نماند اگر کسی اراده بکند که سفر صنعت او  
بوده باشد پس بر او است قصر یا صدق بکند بحسب عرف که عمل  
او سفر است و آنچه بر حقیق ظاهر میشود از عرف که در سفریم  
که ده روز در میان آنها فاصله شده باشد بیاید شخص مذکور  
تمام بکند و اما در سفر اقل به آنکه مسافری که اهل او باد بوده باشد  
و بجهت او منزل را در مکان معینی ننوده باشد بلکه ببرد با اهل خود  
در صحرا و کوهها و طالب گیاه و باران بوده باشد مثل بعضی  
از احوال و اگر او کس آنها پس بر او است تمام چه بماند در مقامی ده روز

بماند و چه اول سفر او بوده باشد یا نباشد یا اگر سفر بکند از خانه  
نه کوثر خود بیرون مسافری پس اظهر قصر بکند **نیم** بدانکه مکاری و جانی  
در وقتی که دو منزل را بگذرد بکند پس بر این است قصر در راه تمام  
در منزل عا الاظهر و آیا این حکم مختص با این است و یا بخلاف  
را نیز شامل میشود از اشخاص که سفر صنعت آنهاست مثل مصلحت  
الشکال است **نیم** از شرط قصر خفا کسی که نزد دیوار بلند بوده  
باشد از اطراف فرو خفا از آن است پس نماید شخصی که اراده  
سفر نموده است قصر بکند قبل از وصول با اهل جمع نماید در میان  
قصر و تمام و معتبر در اذان و سماع و بعد اعتدال است و اگر بلند در  
علو مفرط یا در ارتفاع مفرط بوده باشد اعتبار میشود و در آن است  
کفایت نمیکند در پنهان شدن بلکه تحقق حاصل در میان بلکه معتبر  
تحقق آن است پس در اعمی و بعد از بلند و معتبر آن خود دیوار بلند  
اگر منع ننوده باشد بخوبی که خارج اراده بوده باشد و الا پس معتبر آن



و بلوار محلی است ظاهر آنست که مراد از اذان اذان است که واقع  
بشود در آن محل اگر بلده از عاده خارج نبوده باشد و بسبب کثرت  
وسعت اعتباری نیست بزمایع واقع در خارج قلعه بلده و بلوار آن  
و اگر طرف بلده خواب بوده باشد اعتداد نکند بآن محله و اگر خارج  
قلعه عمارتی بوده باشد که متصل است پس قلعه ظاهر است اعتداد  
بآن و اگر مسافر مقصد اقامه نکند و متروک بماند تا سبی دورتر است  
که در این سبی روز قهر بکند و بعد از آن آنچه بماند عیبا باید تمام بکند  
هر چند یکبار بوده باشد چه تیره مذکور در بلده بوده باشد یا در غیر آن  
بدانکه وجوب قهر با اجتماع شد ایضا ثابت است در جمیع امكنه  
مگر در محرم رسول خدا مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین علیه السلام  
در این مواضع چهار گانه افضل است از قصر عا الاظهر هر چند  
احوط قهر است با اتمام نیت اقامه و اظهار درست مکان اوقاف  
عدم اختصاص این حکم است بعبادت آنها بلکه شامل صوم نیست

و اظهر جواز فعل نوافل فقط در سفر است در امكنه اربعه  
هر چند اختیار قهر نماید و اگر کسی که بر او قهر لازم است تمام بکند عیبا  
عیبا باید اعاده نماید چه در وقت و چه در خارج آن و اگر سهواً بوده باشد  
اعاده نماید در وقت فقط عا الاظهر هر چند احوط اعاده است  
در خارج وقت نیز و اگر متذکر بشود در اثناء نماز و ممکن باشد که عیبا  
نماید بقصر عدول لازم است و اگر ممکن نبوده باشد مثل اینکه بعد از  
دخول در رکعت سیم متذکر شد پس لازم را باطل نموده اعاده نماید  
و اگر اتمام نماز بسبب جهل بوجوب قهر بوده باشد پس اعاده  
لازم نیست چه در وقت و چه در خارج آن عا الاظهر بطلان جهل  
بوجوب اصل قهر نبوده باشد و لکن جاهل ببعضی از احکام سفر  
بوده باشد مثل اینکه تفهیم است که کثیرا قهر بعد از نماز  
ده روز و در خانه خود در سفر عدول نماز را قهر عیبا بکند پس لازم  
تمام کرد و سخاوین از سایر فروع پس اظهر عدم الحاق او است



بجای اصل قهر و اگر ناز بکند بعبودان قهر کسی که بر اوست تمام عداوت است  
و متذکر بشود بعد از فعل مطلق پس است اعاده چه در وقت چه در  
خارج آن و اگر قهر کند از روی جهل بوجوب تمام پس اظهر عدم محبت  
است و اگر بعد از دخول وقت قبل از خواندن نماز سفر نمود تا اینکه  
از محل ترخیص گذشت اظهر قهر است و همچنین واجب است  
تمام اگر برسد بمنزل خود و نماز نکرده باشد و در اثنای راه قبل از  
وصول بحد ترخیص وقت داخل شده باشد بعلت اینکه حرة  
بحال است یا وجوب مسکن محل توقف است و احوط جمع است  
در میان قهر و تمام و اگر بعد از زوال سفر نماید و نافله نگیرد مستحب است  
که قضا نماید اگر چه در سفر بوده باشد چه در حضر و بد اگر شرایط  
قهر نماز در روز یکبار است مگر در صید تجارت چنانچه گذشت  
و مستحب است که مسافر سعی و فقهت تجارت از بعد سجده و عقب  
هر نمازی که قهر نموده است آن را و در آن و مطلب

است در زکوة مال است و در آن چند مقصد است  
در شرایط و وجوب است و وقت آن بعد از نماز واجب است  
زکوة بر بالغی که عاقل و مراد مالک اصاب و متکلی از تقرب آن  
بوده باشد پس واجب نیست زکوة بر طفل و جنون بلی مستحب است  
در غلای طفل و واجب نیست بر عید و بر ما که معصوم است و ضامن  
آن متکلی نیست بر قهر آن و زکوة نیست در توقف و در حیوان  
کم شده و مال و منفقود بلی اگر عود نماید کم شده و هویدا شود و منفقود  
مستحب است که زکوة یک سال را بدهد و اگر نتواند بدهد برسد بجهت توقف  
واجب است در آن نتایج با حصول شرایط و زکوة نیست در دین  
تا آنکه مالک از قبض بکند هر چند تاخیر قبض از جهت مالک بوده  
باشد و اگر قرض گیرنده یک سال آن مقدور را بحال خود گذشت  
زکوة با اوست و الا با قسط بشود و شرط است در همان زکوة  
اسلام و امکان ادا پس اگر تلف بشود بعد از وجوب و امکان



خاص است شخص مسلم هر چند تقریظ نکرده اما شخص مسلم هر چند  
تقریظ نکرده باشد اما شخص کافر بی ضمانت نیست و اگر تلف شدن  
زکوة قبل از امكان ادا بوده باشد ضمانت نیست و اگر چند نفر  
شریک بوده باشند در مال پس نصیب هر یک که بقدر انصاف  
نرسیده باشد یا زکوة بر او لازم است و دیون بودن مالک مانع  
از وجوب زکوة نیست هر چند بجهت مالک ماسوا ای انصاف  
نبوده باشد و وقت وجوبی در غلایه و صلاح است و مراد از آن  
الغفاد واجب است در جو و گندم و الغفاد قوره است در انکوب  
و گشش و سبغ یا زرد شدن در حنظل و در خیر غلایه دخول ماه دوازدهم  
است از زمان حصول آن در دست مالک پس معتبر نیست  
کمال ماه دوازدهم و اظهار محسوب شدن ماه دوازدهم است از سال  
بعد اگر مالک تاخیر نیندازد ادا زکوة را بجهت امانت پس جایز نیست  
و اگر تاخیر بجهت مراعات بطلان با حق بوده باشد مثل قرائت

و صدق

و صاحب ملکت شدیده یا دادن یکی که عاده نموده است  
کرفتن را از این مالک و سخن آنها پس اظهار جواز است و فوریه  
هر چیزی را نسبت بادت پس اگر مشغول بشود بدادن و لکن مستحق  
بسیار بوده باشد بخی که تراخی حاصل بشود بسبب قسست نمودن  
پس کینه کار نیست و ضمانت نیز نیست عا الاظهر و جایز نیست  
تقسیم زکوة از وقت زکوة آن بر نیت زکوة بلی جایز است که بعنوان  
فرض بداد و بعد از دخول وقت زکوة محسوب بداد باقیه و الطی  
که معتبر است در مال و قال بعضی در اشیهانی است که زکوة  
در آنها واجب است آن نه چیز است شتر و گاو و کوسفند و ملا و فقره  
و گندم و جو و غنایه و گشش و کلام در احکام اینها بیان میشود در چندین  
فصل بدانکه واجب میشود زکوة در انعام شتر و گاو  
و کوسفند بوده باشند بجهت شرط جلول حول است  
و آن یا زده ماه کامل است پس واجب میشود بدخول ماه دوازدهم



چنانچه گذشت پس اگر در اثنا حول یکی از مشاء بط مغل شود  
زکوة ساخط است و همچنین اگر معادنه بکند در اثنا حول  
آنها را بجنس خود یا بغیر جنس خود هر چند معادنه مذکوره بجهت قرار  
از زکوة باشد عا الاظهر علی احوط زکوة است در صورت معادنه  
بجنس هر چند مقصود از قرار نبوده باشد آن است که آنها را  
در حرف سائنه بگویند در طول حول پس اگر آنها را علف بدهند  
بقدری که در حرف بگویند طول حول را پس اگر آنها را علف بدهند  
بقدری که در سر گرفت در حیثی که استیناف سوم بشود فرزند از  
علف و آن قلیبا که در حرف ضرب کند بودن آنها انداخته باشد  
و شمر آن سجالات که متولد شده آنها بوده باشد از حیثی نتایج است  
عا الاظهر و از برای آنها حولی است با نفردا اگر بجهت سجالات معادنه  
انصاب مستحقا بوده باشد بعد از انصاب اتمات مثل آنکه از پنج شتر  
پنج خطه متولد شد و از چهل گاو و چهل کوساله یا سی کوساله و از چهل

کوسفه

کوسفه یا بیشتر بکشد و پست و یک متولد شد و اگر انصاب  
مستحقا نبوده باشد مثل اینکه چهل کوسفه چهل ولد نمود پس واجب  
کوسفه ای است در اتمات فقط در سحالی چنین نیست بعلت  
اینکه از انصاب اول عفو است تا اینکه بنصاب دوم برسد  
و شرط سیم آن است که بارکش نباشد در طول حول پس اگر  
حوامل بوده باشد زکوة واجب نیست و ضرر نیز سائنه بار نموده  
در نادره ای از اوقات بخوبی که بسبب آن از احوال نکونید شرط  
چهارم آن است که بجهت انصاب برسند و حد انصاب در شتر ازان  
است اول پنج شتر است و در آن یک کوسفه است  
و ده شتر است و در آن دو کوسفه است  
پانزده شتر است و در آن پنج کوسفه است  
پست و شش شتر است و در آن مخاض است یعنی شتر ماده  
که داخل سال دوم شده باشد سبی و شش شتر است و در آن



نسبت بسوی لبون است یعنی شتر ماده که داخل سال پنجم  
 باشد چهل و شش شتر است و در آن حضرات یعنی شتر  
 ماده که داخل سال چهارم شده باشد شصت و یک شتر است  
 و در آن حضرات یعنی شتر ماده که داخل سال پنجم شده باشد  
 هفتاد و شش شتر است پس در هر پنجاه آن یک حضرات  
 و در هر چهل عدد لبون است و در صد و سی یک حضرات  
 و در نسبت لبون و در صد و چهل دو حضرات و یک نسبت لبون  
 و در صد و پنجاه سه حضرات و یکله او اظهار در اصاب و در زده  
 شتر است و تقدیر اصاب بار بعین یا خمیس پس واجب نیست  
 تقدیر با کثر مثل اینکه یکصد و بیست و یک شتر است در میان  
 تقدیر بچهل پس نسبت لبون است با پنجاه پس دو حضرات  
 و در صد و هفتاد و پنجاه تقدیر به پنجاه یکصد پس سه حضرات  
 با بچهل پس چهار نسبت لبون است با هر دو پس نسبت لبون

و یکله

و یک حضرات و لکن احوط تقدیر با کثر است و در کاد و اصاب است  
 آن سی عدد و در آن پنج است یا پنجاه یعنی کادی که داخل سال  
 شده باشد چه نر باشد یا ماده و در پنجم چهل عدد است و در آن سز است  
 یعنی کادی که داخل سال شده باشد و یکله او را تا پس در شصت  
 پنج است و در هشتاد و دو سز است و یکله او همیشه و کاد و یک  
 جنس میباشد و ضم میشود اعداد یکدیگر اگر ناقص باشد از اصاب  
 اخراج میکنند و کثرت از هر کدام که خواسته باشد لکن احوط با احتیاط  
 قیمت تقیط است و در کوسفند پنج اصاب است اول چهل عدد  
 و در آن یک کوسفند است و در یکصد و بیست و یک است و در آن  
 دو کوسفند است پس و بیست و یک و در آن سه کوسفند است  
 چهارم سصد و یک و در آن چهار کوسفند است پنجم چهار صد  
 پس در هر صدی یک کوسفند است و عدد که در میان دو اصاب  
 است سفوف است و در آن هر کونی نیست مادامی که نه اصاب بعد از آن است



و کوفندی که بزکوة داده میشود اگر از پیش باشد میباشد که از یک  
تمام سن او نباشد و اگر از بزر باشد میباشد اقل و اقل در سال  
دوم شده باشد هر چند در اجزای مراعات دخول در سال سیم احوط  
است و باین نسبت کوفندی که تازه زاینده باشد مگر برضا مالک است  
و باین نسبت اندک کوفند جاتی که معه است بجهت اهل و کوفند  
که بجهت آبستن نمودن کوفند است مگر برضا مالک و اظهار شدن  
آخرین است از انصاب و مجزی است در اخراج کوفند بجهت  
زکوة ذکر دانستی و اختیار بامالک است از هر صنف که بخواهد  
اخراج نماید هر چند احوط آنست که بعضی از علما گفته اند که اختیار  
بامالک است اگر صنفی مساوی باشند در قیمت با آنکه مالک  
اعیار را بدد و الا پس میباشد تقیید بمانند و بحساب آن اخراج  
نماید و میشد و باین در جنس واحد میباشد و مجزی است  
در اخراج هر یک که از او مالک بوده باشد هر چند احوط با آن

قیمت تقیید است و اگر بعضی از انصاب صحیح بوده باشد و بعضی  
مربض اخراج زکوة میشود بالنسبه اگر مالک رضا با اخراج صحیح شود  
و مجزی است این المون از نسبت مخاض هر چند قیمت آن کمتر بوده  
باشد در وقتی که نسبت مخاض نداشته باشد و حال آنکه نسبت  
مخاض بر او واجب شده باشد و اگر این نیز نداشته باشد  
بخوات در غرض بدن هر یک که خواسته باشد و اگر واجب شده  
باشد برادستی از دست و یافت نشود مگر عیالیکت سی آن  
اعیار را بدد و در کوفند از شخص فقیر یا عامل بگیرد یا مالکیت  
در هم بگیرد و اگر یافت نشد و مگر اودن بیکس آن اودن را بدد  
و در کوفند با پست در هم نیز بدد و اختیار در دفع اعیال اودن  
و در جبر را بدد و شایسته با در هم مالک است و اگر تفاوت با اکثر از  
یکت سی بوده باشد مثل اینکه نزد و نسبت مخاض بوده باشد  
و حال اینکه واجب است بر او حق پس قیمت بدد و همچنین



معتبر است قیمت در غیر شتر پس اگر کسی نداشته باشد فزاید  
 گاو یا گوسفند را و اعلی یا ادون را داشته باشد به اعیار او  
 و قیمت را بگیرد یا ادون را بداند که آن را نیز بحسب فقیر و غنی  
 به در زکوة انعام است بدانکه واجب است زکوة طلا و نقره  
 بر طوایط طول حول است بخوی که گذشت هم بدون آنست  
 سکه بیک معامله هر چند سکه از منته سابقه بوده باشد و معامل  
 نشود بالفعل بان سکه نصاب است در زکوة و نصاب  
 است اول پست مثقال شرعی است و نصف مثقال در آن  
 است و دوم چهار مثقال شرعی است و در آن دو قرات است  
 و هر مثقال شرعی پست قراط است و یکده اهر وقت که چهار مثقال  
 زیاده دو قراط میباشد به در نقره نیز دو نصاب است اول  
 دویست در هم است و در آن پنج در هم است و دوم چهل در هم است  
 و در آن یک در هم و یکده اهر وقتی که چهل در هم است در آن یک در هم

و یکده اهر وقتی که در هم زیاده از هر چهل در هم یک در هم میباشد به  
 پس نصاب در نصاب نقدی ربع عشر است و اگر خواسته باشد که  
 مثقال صیرفی یعنی بدانکه نصاب اول طلا یا نقره مثقال صیرفی  
 پس در آن سه شش مثقال صیرفی است و نصاب و پست مثقال  
 صیرفی است پس در آن دو قراط است و دو قراط عشر مثقال  
 شرعی است و هر چهار مثقال شرعی سه مثقال صیرفی است  
 و نصاب اول نقره صد و پست پنج مثقال صیرفی است پس  
 در آن نصف مثقال صیرفی و ربع عشر مثقال صیرفی است  
 و در زکوة واجب نیست در ناقص از نصابها و اگر نصاب  
 ناقص بشود در انما سال یا معا و من بکند آنرا بحسب خود یا غیر  
 جنس خرم یا فرض به در آن را یا بعضی از آن را که نصاب بان  
 تمام میشود یا بگرداند آنرا زیور هر چند مقصود از فرض زکوة بود  
 باشد ساقط میشود بسبب این احوال از زکوة و لازم نیست زکوة



در زیور و شش طلا و نقره و نقدین مفروش می بخرند و اگر صافی لازم  
است و مجاز نیست مفروش را اگر آنکه صافی آن بحد انصاب رسیده  
باشد پس زکوة علم بهر سائیده باشد مثال آن بر قدری واجب است  
از فاضل اگر شک بشود که آیا فاضل آن بحد انصاب رسیده  
باشد یا نه بخلص گذاشتن در زکوة غلایه است  
بدانکه واجب است زکوة در غلایه اربع در وقتی که ملک شخصی  
بوده باشد قبل از وقت و موجب بشود بلوغ بحد انصاب آن  
پنج و سوق است دوستی شصت صاع است و هر صاع چهار  
مدا است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی صد مدی در هر است  
پس طل مثقال شرعی نود و یک مثقال است و مثقال میرفی  
شصت و شش مثقال و ربع مثقال است پس اگر یکس بریز  
مقصود است مثقال میرفی بوده باشد پس انصاب بر پنج است  
و پنجاه و شش من الذلفه که عبارت از چهل و پنج مثقال بوده باشد

الکلیف

پس انصاب دولت و پستاد و هشت من الذفل و پنج مثقال است  
پس اگر بحد انصاب رسیده و من بهر مدی اگر آب و آن محتاج مد  
بود و آب و سحر آنها نباشد نصف عشر باید و اگر محتاج بآنها بوده  
باشد و از هر دو مشروب بشود معجزا غلب است و اگر بهر دو مشروب  
بشود تقیید بپایان نموده از نصف دیگر نصف عشر و الاخره فاضل و آنها  
و سحر آنها پس از قسم ثانی نیست هر چند معونت آن بسیار باشد  
پس بپایان در غلات که مشروب بشود از قنات و آنها عشر  
داد و اعتبار انصاب بعد از اخراج معونت است و مراد بآن  
چیزی است که خواست میکند آن را مالک بر غلایه چیزها  
نی که مکر میشود در هر سال عادت تمام الضیفه و خشک شدن  
میبود مال سلطان و اجرت بذر اگر زکوة آنرا داده باشد و کار  
کرد باغبان و اجرت زمین و کار و مدد و سحر آنها مثل غنای  
بذر اگر زکوة آنرا داده باشد و اگر بزر را خریده باشد بجزات



در میان استثناء علی آن با ثمن آن و مؤنت گاه هر چند احوط  
عدم استثناء بخیر صده سلطان است و اگر زرع یا مثمر را خریده باشد  
قبل از بدو صلاح پس ثمن آن داخل مؤنت است و اگر بر اصل  
خریده باشد عیب یا دشمنی را توزیع بر هر دو ملاحظه نمود که در مقابل  
زکوی چه قدر است انقدر مستثنا است و اگر مؤنت مشترک  
بوده باشد در میان زکوی و غیر آن عیب یا نقیصه نمود آنچه مؤنت  
زکوة است اخراج نمود بی اگر برتر غایب نموده است هر چند غلام  
مالک بادل او باشد یا بیگانه باشد اگر محسوب از مؤنت نمود  
و اظهر اعتبار مؤنت است قبل از انصاب پس اگر اخراج  
مؤنت بشود باقی آنچه انصاب برسد زکوة واجب نیست هر چند  
احوط آن است که اگر قبل از انصاب پس قبل از اخراج مؤنت  
بشود آنچه انصاب رسیده باشد مؤنت و اخراج نماید بعد از آن  
پس آن زکوة بدد هر چند از انصاب ناقص بوده باشد و مراد از

بخیری است که در زمین میگرد چه نقد بوده باشد یا جنبه سلطان  
عادل بوده باشد یا ظالم که آنکه ظلم نقدی کند و زیاد بگیرد از قدری  
بجسب عاده اجرت آن زمین است بجهت سلطان پس اگر آن  
زائد را استثناء نکند که آنکه جز از او بگیرد بخوی که ممکن نباشد  
مالک از منع او پنهان یا آشکار پس در این صورت فاسد حق  
فقرا در آن زائد نیست و اگر ظالم مال مخصوص را بر مالک قرار دهد  
نسبت بجمع املاک او توزیع نماید آن مالک بر زکوی و غیر آن  
بجسب عاده و محسوب نکند و معادری که زاید است بر مال مخصوص  
و وقت تعلقی و وجوب بدو صلاح است چنانچه انقی و وقت  
اخراج نزد فقهاء است در عمل و مسئره است در عوام و موز  
بخوی که آن را انزله موز بگویند و مراد بوقت اخراج آنوقت است  
که مالک فاسد میشود یا چیزی انداختن از آن یا اینکه مراد آنوقت  
است که جایز است ساحتی مطالبه نماید از مالک و بشیر مراد



از ادا الوقفی است که جایز نباشد تقدیم بر آن باعتبار آنکه جایز  
نباشد تقدیم بر آن باعتبار اینکه جایز است که ساعتی قسمت بکنند  
نمونه را با مالک قبل از موثر شدن یا نموده شدن و اگر مالک اراده  
بقا و عین تا بحد موثر شدن نداشته باشد لازم است بر او  
که زکوة محض را بدهد بعد تصرف بکنند یا خور بکنند و در زمه بگوید بعد  
تصرف بکنند و بعد از اخراج زکوة از غلات از بعد لازم نیست که مرتبه  
و بگوید به هر چند سالهای عدیده بماند بخلاف سایر از نقدی و گوشت  
و کاه و شتر پس بپایند زکوة آنها را هر سال داد تا آنکه از حد انصاب  
ناقص بشوند و اگر غلات را بخر و قبل از بدو و صلح پس زکوة بترش  
است و بعد از بدو بر باع است و مجزئی است رطب از رطب  
و عنب از عنب و مجزئی نیست رطب از نمره عنب از موثر  
بنا اگر قیمتی سوخته داده بشود جایز است و اگر حقه با سخنان و بذر  
بحد انصاب رسیده لازم است بر آنها نیز زکوة و اگر اجاره بکنند زکوة

یا غایبه بگوید یا عصب بکنند زکوة بر مستاجر و مستغیر و غاصبت  
و جایز است مؤخر بخل و میوه و زرع و بعد از انصاف شدن شخصی  
مالک محض زکوة را جایز است که تصرف نماید در آن  
اظهر تعلقی زکوة است بعین مال پس اگر بفروش مالک آن  
مال را که زکوة بر او تعلقی گرفته است قبل از اخراج باطل میشود  
بیع نسبت بقدر فرض باعتبار عدم ملکیت و بیع است مشتری باطل  
در بیع بیع جایز است احوط زکوة از غیر انصاب بلکه از غیر جنس  
فراشه بقسمت سوخته در وقت اخراج عا الاظهر و اگر بگذرد بر مال  
که زکوة در او لازم است سالهای چند و آن زیاد از انصاب  
اول بود و عاید شد زکوة متعدد بقدر سالهای گذشته بر آن  
مال تعلقی میگردد پس اگر بیعت و شتر داشته باشد و در سال  
بر او بگذرد که زکوة نداده باشد بپایند بسبب سال اول نیست  
مخاض به بد بسبب سال دوم بیع گوشت بکنند اما اقل انصاف



ناقص نشود و بیا به تقدیر شود مالک را اگر ادعا کند که سال  
نگذشته است یا اینکه خوص ناقص بوده است یا آنکه اصاب  
بدل نموده است در اشغال یا آنکه زکوة را اخرج نموده است  
با احتمال آنها بدانکه از جهات چیزهایی که زکوة اینها مستحبات  
مال تجارت است و چیزی که از زمین برود و مکیل و سوزن باشد  
و خفومات مثل سبزی و خرزهره و سحوا آنها را زکوة نیست و از جهات  
چیزهایی که زکوة در آن مستحب است مادیان و حاصل خوانات  
و محامات و باقی که بجهت نما گرفته شده است و کیفیت مشروط  
و اخرج در مسلک اشد بن منظور است درستی است  
بدانکه مستحق زکوة هشت فرق اند اول و دوم فقرا و سائلیان میباشد  
یعنی کسانی که مالک قوت یک سال خود و عیال خود نموده باشند  
و کسی که صنعتی نداشته باشد که با آن وفا کند سیم جامع که عالم شرع  
است از ابو اسطر اخذ زکوة از مردم و ضبط محاسبه آن لغیر نموده باشد

چهارم جماعتی اند که در جهاد و جهاد مسلحین بیایند پنج مرتبه که رفت  
آقای خود مشقت بکشد پس در ارز زکوة میتوان خریدن و اگر در  
و همچنین نبه که شرط کرده باشد که مبلغی باقی بخود بدو بعد از آن  
از او باشد هرگاه عاجز باشد از تحصیل آن مبلغ ششم جماعتی  
که قرض بسیار بر آورده باشند و از دادن عاجز باشند بشروط آنکه قرضی  
در معصیت صرف نکرده باشد و قرض بر دو قسم است یکی آنکه  
بنوده باشد بجهت مصالح نفس خود یکی آنکه مصالح ذات المیقن و فقر  
در اول شرط است باین معنی که متکلی نباشد بر قضا و این خود  
و در دوم شرط نیست اتم سبیل است مثل بل و مسافق  
و تجارت کردن مدرست و وقف نمودن کتب نقد و سحوا آنها از جهات  
که اقرب میشود سجد هشتم این سبیل است یعنی شخصی که در فقر  
افتاده است پس جایز است که باو از وجه زکوة آفندی که بر ملک  
برساند بدهند هر چند در شهر خود غنی باشد و لکن کسی نباشد



که از او قرض بگیرد بشود آنکه سفره معصیت نباشد و مشط در سخیان  
که اشیا حشری و عادل باشد مگر صنف چهارم بلی جایز است باطل  
اشیای حشری به هندی هر چند ابوی ایشان فاسق بوده باشند  
پس اگر در دوا و دوا به هندی و هرگاه در دوا به هندی که حرف طفلند  
اگر ماسوم باشد بلکه در نیست که بطل میزند به هندی اگر بداند که حرف  
میکنند در راهی که جایز است از برای ولی حرف نماید در آن شرط  
است در تحقیق که واجب النفقه نباشد مثل پدر و مادر  
والا و زن مملوک بلی اگر از نفقه واجب ایشان عاجز باشد جایز است  
که تنه را از زکوة بدهد و جایز است که آنها را از غیر سهم فقر از سایر  
سهام بدهد و مشط است در سخی که سینه نبوده باشد اگر معطی  
باشی نباشد والا جایز است و اقرب جواز از فقیر سبکات  
سوا از زکوة واجب بوده باشد مثل کفاره بخوان و اگر کسی ادعا  
فقر کند و خلاف آن معلوم نبوده باشد جایز است عطا زکوة

بأن واجب

بأن واجب نیست که بفقیر اعلام نمود که این زکوة است که بتو میدهم  
مشخص میشود که اگر بداند فقیر نبوده است بر مالک است اگر بداند  
بداند که زکوة بوده است و اگر بداند است با حقین آن باقی است  
میباشد مالک است و اگر بداند آن فلا و اقرب عدم ضمانت مالک است  
و فقر طینت در جهاد گفته که از جمله اسباب است و حاصل صفت  
سیم است در کیفیت اخراج است و جایز است از زکوة را  
مالک اخراج کند وکیل او عادل باشد و مستحب است که در زمان خجسته  
امام علیه السلام بفقیر جامع شرایط بدهند تا اینکه به صاف شریف  
آن برساند بلکه بعضی از علما واجب دانسته اند و این قول ضعیف  
است و مستحب است که زکوة با مناسف ثمانیه برط نماید و مستحب است  
تخصیص ایل فضل بر غیر آن بلکه بعضی گفته اند واجب است تفضل  
فقر در زکوة بر قدر خیال ایشان در فقر و بهر طهارت و دین  
و این قول ضعیف است و مستحب تفضل کسی که سؤال میکند بر کسی



که سوال میکند و تفصیل اقارب بر غیر اقارب و صرف زکوة مواسی  
بر اشخاصی که در باب تحمل بوده باشند و فقیرین و چیزی که بفقیر  
نموده میشود بغير ایشان از سایر فقره صرف زکوة در همان بلد  
که مال از آن بلد بعمل آمده است و لکن در زکوة فطره افضل وقت است  
در بلد خود که ساکنی است در آن و جایز است تخصیص دادن  
یک نفر از منصف و احدی از اصناف ثانیه بآن زکوة و بطل لازم  
نیست و جایز است که یک دفعه بقدر احتیاج فقیر بکارد زید باد و جایز است  
حمل زکوة از بلد بخارج آن با وجود مستحق در آن بلد و الاظهر ملک کرده  
است هر چند مستحق خارج بلد از اهل بلد بوده باشد علی التلّف  
بشود و نماز است و اگر مستحق که از غیر بلد است در بلد حاضر باشد  
بنفسه یا بکسی خود جایز است اعطاء آن بلد شبهه و اگر مستحق  
در بلد بنموده باشد واجب است نقل تعبیر بلد و اگر تلف بشود  
نماز نیست مستحب است که امام یا ساجی یا فقیر در وقت قبض زکوة

و دعا کند از برای مالک و اگر زکوة در بدین است نفر تلف بشود  
ذمه مالک بری است و اگر چند سبب در یک جمع شده باشد  
مثل اینکه فقیر و جاهل و جهاد کننده و مدیون باشد جایز است که بر  
سببی چیزی از زکوة بگیرد و واجب است نیت از زکوة و اگر  
مالک در صحن وقوع امام یا نایب آن هر چند آن فقیر الشریط  
بوده باشد نیت زکوة بکند تقریبا علی الله کفایت میکند هر چند  
آنها نیت نکنند در وقت دادن مستحق و اگر امام یا ساجی در صحن  
وقوع مستحق نیت نکند و لکن مالک نیت بکند پس از ساجی  
است و اگر مالک نیت بکند در صحن دفع و وکیل نیت بکند  
در وقت دادن مستحق پس مجزی است با اجماع و اگر وکیل  
نیت نکند مجزی نیست و اگر وکیل نیت بکند در وقت دادن  
مستحق و مالک نیت نکند پس اظهر مجزاست و جایز است  
بجهت فقیر که بخورد و افند بکند از مال مانع زکوة از باب تعلق زکوة



و اجرت و کل بر مالک است و کرده است که مالک شود  
 چیزی که بزرگوار صدقه داده است بیا اگر محتاج بخردن بشود بآنها  
 معنی که واجب جزئی بوده باشد از حیوانی که ممکن نیست اشباع  
 فقیران و غیر مالک نیز بخرد یا آنکه بجهت مالک فراری حاصل شود  
 بخردن غیر مالک کرده نیست در زکوة فطر است بدانکه  
 بر شخصی که بالغ عاقل باشد که قادر بر قوت یک روز خود و عیال  
 خود باشد بر او واجب است که فطره از برای خود و عیال خود بدهد  
 بمقدار یک کس که شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی  
 است از کدم یا جو یا غنایا کشتش یا برنج یا کنک یا شیره یا آنچه  
 اغلب اوقات قوت اهل آن بلد بوده باشد هر چند اقتضای  
 اقتضای بر رفت چیزی مذکور احوط است باین افضل حرمان است  
 بعد کشتن بعد غالب قوت است و جایز است دادن  
 قیمت آن جنس مستحق آن مستحق مال زکوة است هر چند اقتضای

بفقیر احوط است و وقت دادن فطره اهل شب جمعه فطر است  
 تا نماز جمعه هر چند احوط تا خیر است تا طلوع صبح جمعه اگر فطره را  
 نداد تا آنکه نماز جمعه را بعمل آورد معصیت کرده است و اگر نماز  
 جمعه را بعمل نیاورد پس آخر وقت فطره او باقی است تا نزدیک  
 زوال روز جمعه بقدری که ممکن باشد نماز جمعه را بعمل بیاورد  
 هر چند بعنوان تخفیف بوده باشد لکن هر چند با در اکتفا کفایت  
 بوده باشد یا اگر ممکن از اخرج نموده باشد معصیت نکرده است  
 نسبت تا خیر و اگر خیر نموده باشد فطره در وقت نماز پرده برود  
 واجب است که مستحق برساند و اظهار جو از منزل است با وجود  
 مستحق و اگر وقت آن برود و معین نکرده باشد آن را در مال  
 پس اظهار سقوط فطره است هر چند قضا آن احوط است و اگر  
 منزل نموده باشد و ممکن باشد که مستحق برساند و نزد قضا  
 است اگر تلافی بشود و اگر ممکن نبوده باشد برساندن مستحق



مناست نیست و اظهار جواز نقل است بلکه دیگر هر چند مستحق در بلد  
بوده باشد لکن احوط عدم نقل است و اگر در بلد مستحق بوده باشد  
و نقل نماید منافی است اگر تلف بشود و اگر مستحق نبوده باشد  
و نقل نماید منافی است تلف بشود منافی نیست و جایز است اگر ملک  
مفسد باشد لکن افضل آنست که با نام یا نایب امام یا فقیر جامع  
اتحاد کتب عام است بدید یا بمصارف شرعیه آن برساند  
بلکه بعضی واجب دانسته اند و واجب است که فطره همان را بدید  
اگر ساقی بیاید بر او که عیال شخصی است هر چند احوط آنست  
در وقتی که قبل از طلال شوال در آن شخص نشود و نرزد او باشد  
تمامه شوال داخل شود هر چند اگر نروده باشد یا اگر مصنف  
فقیر باشد نرزد ساقط است و بر خود ضعیف لازم است  
که بدید هر چند مصنف نیز بر عا بدید و همچنین است اگر شخص  
بترتفا فطره لازم بر شخص دیگر بدید یا اگر زوجه شخصی غنی فطره

خود را با اول زوج بدید پس اقرب احوط است و واجب است  
از برای فقیه که تنگ بوده باشد اخراج فطره از نفس خود و عیال خود  
هر چند بجزئی که غیر نراده است از بابست فطره اگر امر فقیر تنگ نبوده  
باشد و نتواند مستحب است که بکصله را در بدید بر عیال خود  
بعد اقصای نماید و لازم است که فطره زوجه و مملوک را بدید در وقتی  
که عیال نکرده باشد آنها را بجز او هر چند مملوک التی یا موصوب  
یا مردود بوده باشد یا اگر نراده باشد یا مملوک غایب و منقطع  
بجز بوده باشد لازم نیست و اظهار لزوم فطره است بر زوجه که مالدار  
بوده باشد در وقتی که زوج فقیر بوده باشد و اظهار جواز دادن  
فطره است در ماه رمضان به نیت تقدیم هر چند احوط آنست  
که فرض بدید اجتماع فقر و نقص فطره و جایز است که به یک فقیر  
یک دفعه بقدر غنائی او بدید و در وقت فطره حساب نماید  
و جایز نیست که هر فقرا کمتر از یک صاع بدهند مگر در صورت



اجتماع فقرا و قسوف و غدا و جابر است که باقر باید به بند بعد از اینها  
با وجود شرط باطن به آنکه خمس در هفت چیز واجب است  
اول غنمی که از کافران حربی بدست آید دوم هر گاه که بهر مثل طلا  
و نقره و مس و فیروزه و نحو آنها بعد از وضع مؤنت هرگاه بجهت انصاب  
که بهت منتقل شده است یا دولت در هم بوده باشد مسلم  
کنیز است بشرط آنکه بجهت انصاب برسد و چیزی که از او را بخواهی  
بر آن می آید مثل درارید و مرغان و نحو آنها چهارم مال صلال مخلوط  
بجرام بخون که بیشتر زاده نشود و قدر آن و صاحب آن دانسته نشود  
و زمین که کافران مسلمان بخود بخرند فایده که از تجارت یا زراعت  
یا نحو آن از سایر انواع کتابات بهر سببی اگر آن فایده  
زیاد از اخراجات یک ساله این شخص بوده باشد خمس آن  
زیاده را باید داد و مراد با مؤنت شخص استثناء است آنقدری  
که لایق بحال او باشد پس اگر اعراف کند قدر با اعراف راحت باید کرد

الرفق

اگر تقصیر کند ناقص را باید به حسب نمود از جمله مؤنت و جزئیات تلف  
شده باشد از اس المال برنج هر چند در سال برنج شده باشد بدان  
برنج از آن اس المال حاصل شده باشد یا از مال دیگر یا اگر امنه عید  
یک سیف منتقل از بخون که حاصل بشود برنج در بعضی از آن بخون  
در اس المال از دیگر می و بعد از ضم برنج بسوی خسران حاصل شده  
از برای راقی که فایده نیست بجمع پس وجود حیران خسران است  
بان برنج و اگر بجهت او باقی باشد که خمس او را داده باشد پس اظهار  
جو از احتساب مؤنت است از برنج فقط هر چند احوط احتساب  
است از غیر خمس آن داده شده است یا آنکه خمس دارد  
اصل مثل میراث و اجیب است خمس و اگر زیاده باشد بسبب  
زیادتی بوده باشد چه متصل بوده باشد مثل جاتی در حیوانات  
و حصم و ارتقای در اشجار و چه منفصل مثل ولد و اگر زیاده بسبب  
قیمت ساقیه باشد فقط پس در نیست ترجیح عدم لزوم خمس



و کفایت نمیکند در لزوم خمس در اموال تجارت و جزو ظهور ربح بلکه  
عین است به بیع و کسب و تحفین و جزو ظهور نا متصل در مثل  
حیوانات و شجر کفایت نمیکند در لزوم خمس بلکه لابد است از کسب  
به بیع چه از شان آنها بیع بوده باشد مثل کوسفند پرداری  
و درخت پند و بریزی که مقصود از آنها قطع آنهاست غالباً یا نه  
باشد مثل درخت نوت و الوچه و زرد آلود و کسب کوسفند  
ماده غالباً و از جمله مؤنت است مخارج تجارت از کرایه  
نمودن و اسب و اجاره نمودن و کان و کسب آنها و اظهار جزو از تعجیل  
خمس است قبل از اكمال سال بلکه اظهار استخفاف تعجیل است  
و اظهار اعتبار اول سال است بعد از حصول ربح اظهار آن  
و آیا از ربحی که حاصل است در اثناء سال تمام نموده میشود  
بعضی از آن به بعضی مستثنا میشود از مجموع مؤنت بعضی  
داده میشود آنچه باقی بماند آنکه از برای هر ربحی حواله است بانفرا

پس توضیح کرده میشود مؤنت در مدت مشترک در میان آن  
و در میان اقسام آن مختص میشود مؤنت بباقی مثلاً اگر سه ماه از ربح  
اول گذشت ربحی حاصل شد مشترک است بین این دو ربح در نه ماه و چنانکه  
است بر ربح اول سه ماه اول ربح ثانی سه ماه باقی و یکماه از این بنا بر قیاس  
اخیر است و اما بنا بر اول پس ضم میشود آنچه حاصل شده است  
در نه ماه و مخصوص است ربح اول و ربح ثانی سه ماه باقی و یکماه از این بنا  
بر اتصال اخیر است و اما بنا بر اول پس ضم میشود آنچه حاصل شده است  
در نه ماه گذشت مستثنی از مجموع مؤنت اجود و جزو حقیر اول است  
نسبت استنا مؤنت دوم است نسبت بجزو از تاخیر و اگر گاهی  
یا حماری بخرد و در سال ربح از ربح باعتبار سه حاجت خود پس  
خمس در آن نمی باشد هر چند سالهای عدیده بر آن گذرد و چنانچه  
اگر از آن ربح باقی و گاهی بخرد یا اگر بخرد آن را باز ربح از برای  
سال آینده بدون اشتقاق و سه فله در عام ربح پس بر او است



خمس اگر بستاند یا خانه بخرد از آن ربع از برای خلعت خود و سال  
 لکن مکن بود و باشد خلعت خود را با او از آن بمقتضای از آن خود  
 نزد مردم پس بر است خمس در قدر زاید اگر بر اس مال او بقدری باشد  
 که نفع آن وفا نموند از کمند پس اظهار بوجوب خمس است در یکی  
 که زاید بر اس المال بیاید و اگر بخش مال را در وسط سال باعتبار قرار  
 از خمس پس خمس از او ساقط نمیشود و آنکه در او خمس نصف خمس در  
 در امثال از زمان تا تعلق بجهت صاحب الزمان علیه السلام دارد  
 و نصف دیگر تعلق دارد به یتیم و مسکین و این سپیل از سادات  
 یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که بعد حضرت رسالت است  
 منسوب باشند و آنکه شیعۀ اثنی عشری باشند و عا الاحوط  
 و عدالت در آنها معتبر نیست و معتبر است در یتیم فقر و این سپیل  
 حاجت هر چند در بلد خود فقیر نباشد و نفی که باین جاست  
 متعلق است صاحب مال میتواند که خود در میان ایشان قسمت

نماید و اظهار جواز تخصیص یکا از این سه فرق است بآن خمس  
 هر چند احوط بطاعت و جایز نیست که زاید بر منونت یکا  
 به بر هر همدی و اما نفی که تعلق با امام علیه السلام دارد بر صاحب  
 مال واجب است که در امثال زمان غیبت امام علیه السلام بجهت  
 به به تمام آن را در میان آنها قسمت بکند و اظهار جواز نقل خمس است  
 بغیر بلد لکن با ضمانت چنانچه در زکوة گذشت هر چند احوط ترک  
 است باین اگر در بلد سخی نبوده باشد واجب است نقل تا مستحق  
 آن برساند و در آن چند مطلب است اول باینکه  
 واجب است از طلوع فجر تا ذاب حدود شریف از دست  
 راسی از خوردن و آشامیدن چه معتاد باشد مثل نان  
 و چه نباشد مثل سنگ از حجاج هر چند به دل انزال نبوده  
 باشد چه در قبل و چه در و بعد لقبا بر جنابت تا صبح و اظهار  
 اختصاص حکم است بهوم شهر رمضان چه ادا و چه قضا و چه آن



قضا، مسح باشد یا مضیق و چه مسح نمود باشد در خواب یا بغير  
قصد محکم بشود روز و مسح است و جایز است نیز که غسل تا اینکه  
صبح طلوع نماید پس برادر است که از روز را روزه بدارد و قضا، آن را  
نیز بعمل آورد باینکه اگر به نیت غسل قبل از طلوع بخوابد و بیدار نشود و صبح  
طلوع بکند پس از چیزی نیت و واجب است اساک از خود نمودن  
جنب بخوابد بعد از یک پیدار شدن یا دو پیدار شدن تا اینکه  
صبح طلوع نماید و از رسیدن غبار غلیظ بجلای اظفر عدم منع است  
بست بر ریش و سایه اظفر عدم منع است شاید اظفر حاق و دو  
غلیظ بوده باشد بغبار غلیظ و از استئنا در انزال منی هر چند  
بسیب باندی و ملا حبه بوده باشد با تعدد اظفر و عوم حکم است  
نسبت با نزال منع که حاصل است در عقب ملا حبه هر چند قصد  
انزال ننموده باشد و از تعدد و احصال کبر و آل و اما احصال  
بجای پس اظفر عدم منع است پس اگر چیزی از مذکورات را که حکم  
بامسک

بامسک از آل بعمل آورد روزه او باطل میشود و لازم است قضا،  
و كفارة و بسبب از کتاب اکل شرب و جماع و تعدد روزه پیدار شدن  
و ایضا جنب غلیظ بجلای استئنا، و حکم موطوعه از حیثیت قضا و كفارة  
و کفارة مثل حکم و اطی است و واجب است قضا، فقط از برای تعدد  
روز و حقیقت و خود نمودن جنب بخواب بعد از یک پیدار شدن  
و تعدد بقا بر عدم غسل حیض و استحاضه و نفاس قبل از بفر و خوابیدن  
بر جنب است بدون یک غسل تا بفر و اما کذب بر خدا و رسول صدائمه  
پس اظفر آن است که موجب قضا، و كفارة است و همچنین است  
تعدد و بودن سه باب عا الاظفر و واجب است قضا، فقط بعمل  
آوردن چیزی که نیت افطار میشود قبل از مراعات بفر با قدرت  
و حال اینکه بفر طالع بوده باشد چه مرطبه داشته باشد ببقا شب  
یا شک داشته باشد یا اگر شخص مراعات نموده باشد یا بفر  
از مراعات بوده باشد مثل مجبوت و اجمعی بر او قضا، نیست هر چند



مصادقه بطلان بخیر شده باشد و فراقی نیست و حکم مذکور در میان  
در رمضان و واجب معین بر آن اگر واجب بخیر معین بوده باشد  
یا صوم مندر ب بوده باشد پس باطل میشود بسبب مصادقه بخیر مطلق  
هر چند بعد از مراعات بوده باشد و ایضا واجب است قضا اگر  
بخیر خیر به که صبح طلوع نموده است و مضطر بعمل نیاد و با قدرت  
بر مراعات و مصادقه بخیر نشود و بخیر و عامل بوده باشد عا الا حوط  
ایضا قضا فقط لازم است اگر کسی چیزی به که صبح طلوع است  
و شخص مضطر بعمل آورد و بسبب طس کذب او با وجود قدرت بر مراعات  
احال آنکه مصادقه بخیر بعمل آید و اگر بخیر و عامل باشند پس احوط کفا  
نیست و ایضا قضا فقط لازم است اگر افطار نماید بسبب اجبار  
به دخول لیل بعد ظاهراً شود و آن چیز هر چند بخیر و عامل بوده  
باشند عا الا حوط اگر از اشخاصی باشد که جایز است بجهت  
ایشان تعلیه و حاصل شود از قول بخیر مطلق پس حکم بوجوب قضا

مشکل است

مشکل است و ایضا واجب است قضا فقط اگر افطار نماید بسبب  
طلعتی که مومنان است و دخول لیل را اگر خلاف الشخص نشود و اگر شخص  
بشود افطار در روز بعمل آمده است بر او کفاره نیز لازم است عا الا حوط  
بنا بر این سبب آن طاعت مطلقه نبود که لیل و اصل شده است پس واجب  
نیست بر او قضا عا الا حوط و مکره است بجهت صایم بوسیدن روز  
و لمس او و بازی کردن با او و سه شنبیدن بخیری که در آن مجرب باشد  
یا طعمی بوده باشد که بجای رسد و جاییدن عا الا حوط و خونی ضعیف  
و دخول حمام و ضعف و پنی کشیدن چیزی که بجای رسد بلکه هر چند  
برسد لکن احوط اجتناب است و بوسیدن چیزی از نباتات  
که خوشبو باشد و تر نمودن ثوب بر جبهه و نشستن زن در آب  
و اگر جنب بشود در روز افطار میشود و اگر قصد بکند بزنی  
و انزال بشود یا کوشش به و بصوتی پس انزال بشود و روزه از او  
دست میشود و اگر قصد بکند از برای ترویج عیش پس آب داخل



صلی الله علیه و آله و سلم در غیر جمعه پس قضا را لازم است اگر مفسد باشد و نه  
یا نه ادوی بالار از نجاست بوده باشد و آب و افضل صلی الله علیه و آله و سلم در غیر  
تعمد پس بر او است قضا آن و نه آنکه مفسد است سهواً مثلاً اطلاق  
صوم نشود و اگر حاصل بوده باشد به مضطر به آن پس از دم قضا و کفاره  
است و افطار بسبب الراده رافع اختیار مقصد صوم نیست بآل  
الراده رافع اختیار مقصد نبوده باشد مثل اینکه تو حید نمود طالمی  
ادرا بغلی که لایق بحال او نیست و ضرر است نسبت باد و شهادت  
بدیه قرآن باقی آن اگر افطار نکند و لکن رافع اختیار مقصد نیست  
پس اظهر لازم قضا فقط است و در حکم آن است افطار نمودن  
بسبب قیقه و کفایت میکند در قیقه طن ضرر و کیکه غسل جنابت  
از اول ماه رمضان تا آخر آن فراموش کرد براد است قضا نماز  
و روزه و همچنین است حکم یک روزه و دو روز یا نحو آن با اگر غسل شستن  
کرده باشد بهر چند مستحب بوده باشد و در حیاتی فانی غیر نباشد

پس اظهر قضا است تا زمان آن غسل و کفاره که لازم است  
در صوم رمضان است و در قضا اشتهار رمضان و آن بعد از زوال  
و در نزد علماء و میمیان و اختلاف واجب و حرام نیست افطار نمودن  
در قضا اشتهار رمضان قبل از زوال و بعد از زوال حرام است و جایز است  
افطار در سایر صومهای موسع هر چند بعد از زوال نبوده باشد  
و کفاره صوم رمضان بخیر است در میان معتق رقیه رایا اطلاق  
شخصت سکین یا روزه دو ماه یا در سه یا اگر افطار بجز حرام کرد  
باشد مثل اینکه زنا کرده باشد در روزه شهر رمضان یا شب  
خمر نموده باشد یا نحو آن از محرمات پس اظهر این است که جمیع  
این سه نوع را میباید بعل میاورد و کفاره قضا از رمضان اطلاق ده  
سکین است و یا بجز روزه روزه است و اگر بکطرف فقط اتعا  
نماید که ماه شوال را دیده ام و افطار نماید میباید کفاره بدو و همچنین است  
اگر کسی صحیح گفته باشد با اهل خود با علم و بغیر وقت از ایقاع صحیح و غسل



و اگر فراموش نماید تا قبل از زوال جایز است ایتان بآن و اگر  
 زوال شد و نیت نگذرد است وقت نیت میباید صوم را  
 قضا نماید یا استمرار است وقت نیت میباید صوم را قضا نماید  
 در واجب بخیر معین از شب تا زوال در وقتی که منافی بعمل نباشد  
 چه در حالت اختیار یا اضطرار حق اگر قصد کند در لیل افطار را پس  
 رای او مخوف بشود قبل از زوال و اراده صوم نماید جایز است  
 و اما صوم مندوب پس اظهر جواز ایتان نیت است در آن هر چند  
 بعد از زوال بوده باشد و یک نیت بجهت تجوید ما در رمضان بخیر از  
 روزی که واجب است در آن بالا صلا پس جایز نیست از برای  
 مسافر روزه در آن هر چند روزه سنتی باشد یا روزه واجب  
 بنذر بوده باشد هر چند آن نذر مفید بفرح و حزن بوده باشد  
 و اگر نیت کند روزه بخیر رمضان جزای نیت از رمضان و نه از  
 نیت شده و جایز نیست صوم یوم الک اول را به نیت رمضان

و اگر میشود کفاره بعهده و مفطر در روزهای متعدده و اگر در یک روز  
 دو مفطر یا بیشتر بعمل آورد پس اظهر عدم تکرار کفاره است هر چند  
 احوط تکرار است بیک روز مفطر اگر شخص تمام افطار کند بعد از امری باشد  
 بشود که سقط صوم است حیض و سفر پس اظهر کفاره است تکرار  
 بنا اگر مشکف بشود بعد از افطار که از روز از زوال بوده است  
 پس اظهر سقوط کفاره است و کسی که روزه خود را اگر آه نمود بر جمیع  
 صوم روزه صحیح است کفاره او نیز بر مرد است و اگر زوجه نیز زانوی  
 شد روزه او نیز ناف است و کفاره میباید بداد میکند و اطلاق  
 بر پست پنج تا زیاده و همچنین است موطوع بنا اگر مکرمه بوده  
 باشد تا زیاده او را ببرد میزنند کفایت میکند در صوم معین  
 نیت قرینه و در بخیر معین لابد است از تعین الایمان از ایقاع  
 نیت در واجب قبل از طلوع فجر پس اگر اضلال کند در ایتان  
 بآن در شب صوم او فاسد است لکن اجماع عدم لزوم کفاره است



و نه تریه در میان ماه رمضان و شعبان بلکه باید بر نیت شعبان  
 بود و باشد پس اگر طاهر شود که آن روز رمضان بوده است محرات  
 از آن و اگر طاهر شود در اثنا آن روز که روز رمضان است تجدید کند  
 نیت و وجوب را بلکه جایز است که باقی باشد بر نیت قرینه و اگر  
 صبح نماید در یوم الشک بر نیت افطار و طاهر شود که آن روز رمضان  
 است و هنوز چیزی نخورده باشد تجدید نماید نیت صوم را و بجزی  
 است مادامیکه زوال نشده باشد و اگر زوال شده باشد اساک  
 نماید بر پیش و وجوب و قضا آن را نیز بعمل آورد و اگر در یوم الشک  
 نیت افاد صوم کند بعد تجدید نیت کند قبل زوال بخور  
 نیت الصوم در اقسام صوم است و در آن چند فصل  
 است بدانکه صوم بر چهار قسم است صوم  
 واجب و آن صوم رمضان و صوم کفاره است و بدل بدی  
 و نه روزه و یقین و احتیاف واجب و قضا واجب است

مندوب و الصوم ایام سال است مگر بخیرنی که است باشد  
 است که الصوم اول پنجشنبه و آخر پنجشنبه و اول چهارشنبه در وسط  
 بر ماهی است و کسی که صوم آن سه روز را بعمل بیاورد و سخت است  
 که قضا نماید بلکه استحب است که قضا است هر چند در سفر و مرض از او  
 فوت شده باشد و جایز است تاخیر از آن سه روز تا بابت آن بزرگ  
 و اگر عاجز بوده باشد از ایتان آن مستحب است که اعتدق به دیگره  
 هر روزی یکدرهم یا یک نفر طعام و سنت است که است نیز صوم  
 ایام البیض هر ماهی و صوم روز عید و روز مبارکه که پست و چهارم  
 ذی الحجه است و مولودینی که مفقده هم رجب است و در حوالارضی  
 که پست و پنجم ذی القعدة است و عرفة از برای کسی که منع نکرده  
 او را صوم از او عا مقصود در آن روز با تحقیق بمال روز عاشورا  
 عا الاظهر هر چند انحوط است که است از مفطر است تا صحر و هر پنجشنبه  
 و صبحه و اول ذی الحجه تا نهم آن در حبس و شعبان و اگر شومنی از او بطلع



تخلف بکند افضل بجهت آن صائم افطار است چه در اول روز چه در  
آخر آن و چه طعام را بجهت او مهیا نموده باشد و چه بجهت خیر او چه بر او  
شوق باشد مخالف یا نباشد و چه اخبار بهوم نموده باشد یا نه  
باشد یا اگر صومی باشد که افطار آن جایز نباشد بنبایه افطار نماید  
صوم کرده و آن روزه سنتی که رقت است در سفر مکروه  
روز حاجت در مدینه که مکروه نیست و صوم بر روز خوف است و اگر ضعف  
بوده باشد از دعا یا شک در بطلان و صوم سنتی و لا بدون اذن و لا  
علا الاظهر و صوم سنتی ضعیف بدون اذن مصیف عا الاظهر  
صوم الظاهر حرام و آن صوم عید رمضان واضحی است و در روز  
بعد از عید واضحی و نذر معصیت و صوم صمت یعنی نیت بکند که روزه  
بگیرد و حالتی که حرف نزنند یا اگر در روزه حرف نزنند و لکن اگر اقیه  
صوم قرار نداده باشد پس با کفایت و صوم وصال یعنی تا میخیزد  
تا سحر به نیت آنکه جز از صوم است و صوم واجب در سفر مکروهی

که مقید است

که مقید است بسفر پس آن صحیح است و صوم کثیر السفر و معصیت  
و نادی اقامه در سفر یا بعد از معنی روز تردد و صوم واجب در مرض  
بالتقریب آن معتر قطع افطار است باطنی بآن هر چند حاصل شود از قول  
فاسفی یا کافری و در اقسام مساوی اشکال است و راجع افطار است  
و منعقد نمیشود و صوم سنتی عید بدون اذن مسلا و روزه بدون اذن  
رفع و مستحب است اما که بجهت تادیب از برای مسافر و وقتی  
که در راه باشد و ببلد خود یا بلد موضع اقامه بعد از آنکه افطار نموده باشد  
یا آنکه بعد از زوال و اروش باشد هر چند افطار نموده باشد و همچنین  
است اگر مرض خوب بشود و عایض و تلف او در وقتی که پاک نشوند  
در اثنا روز در شهر ایط و جوب است بدانکه صوم واجب  
بر مکلفی که سالم باشد روز متفر شدن از آن پس واجب نیست بر طفل  
و مجنون هر چند بالغ باشد و صبی و اقامه بشود و جنون بعد از بفر یا اگر کتبی  
نیت شده باشد و جنون عارض بشود در اثنا روز یک طقه بعد از



رفع شود تا هر صحت صوم است همچنین واجب نیست صوم  
بر معنی یا اگر سستی نیست شده باشد تا هر صحت است و واجب نیست  
ایضا بر مرضی که متفرق شود از آن و بر عارض و نفاس هر چند مرغت  
خون در او قی خون آخر جز از روز نشود و هیچ نیست صوم رمضان در سفری  
که قهر در آن لازم است و اگر روز دیگر با علم بقصر مجزئ نیست و با جهل آن  
مجزئ است و اقرب عدم ناسی حکم است بجاهل و اگر بداند جاهل و ناسی  
در اثنا روز افطار نماید و قضا آن را بعمل آورد و اگر مسافر قبل از زوال  
در دو طس یا موضع اقامت شده باشد و مسقطی بنا کرده باشد واجب  
است بر او که صوم را تمام کند و مجزئ است از او و اگر بعد از زوال در او شود  
و واجب نیست بر او صوم علی الاظهر و واجب نیست بر او روزه در سفر  
و اگر بداند که قبل از زوال بو طس یا موضع اقامت میرسد بلکه مجزئ است  
در میانه صوم و افطار بیا اگر در او نشود چیزی نخورده باشد لازم است  
صوم چنانچه دانستی حکم مریض حکم مسافر است و اینکه قبل از زوال

خوب بشود و مسقطی بعل آورده باشد واجب نیست بر او صوم و شرط  
قضا صوم تکلیف اسلام است پس واجب نیست بر طفل و مجنون  
و معنی علیه و کافر و اگر سستی نبندد حق رجوع نماید و اجابت  
بر او قضا آن عبادی که فوت شده است از او و واجب نیست  
قضا عبادی که بعمل آورده است سوای زکوة و واجب است قضا  
بر مرتد چه ظنی باشد یا علی اگر انعقاد صوم در حالت اسلام بوده باشد  
بعد مرتد بشود و بعد عود نماید صوم صحیح است و واجب است قضا  
بر عارض و نفاس و قضا کسای با عدم سو بر لزق کسای و اما باقی  
آن پس صحیح است صوم آنها و اگر اسلام بیاد و کافری اقامت بشود مجنون  
یا بالغ بشود طفل قبل از نفی و اجابت است بر آنها صوم آن روز و اگر بعد از  
نفی بوده باشد واجب نیست و اگر فوت بشود از شخص صوم ماه  
رمضان با تمام یا بعضی از آن بسبب مرض و در بهمان مرض بخورد  
ساقط میشود و انهم و حیض و نفاس نیز مثل مرض است و ای



حکم و مستحب است بجهت و لا آن مریض قضا آن را اگر مستمر شود  
مرض او تمام رمضان دیگر فقط میشود صوم رمضان اول و لکن کفار  
میبند ۴ بجهت هر روز یکبار از طعام هر چند احوط و مد است و احوط از آن  
قضا است نیز و فرقی نیست در این حکم در میان یک رمضان یا بیشتر  
و اطلاق چنان حکم مذکور است نسبت بکسی که فوت شده باشد صوم  
سبب بجز غرض بعد حاصل شده باشد بجهت او مرض مستمر و نسبت  
بکسی که فوت است صوم او بر مرض بوده باشد و لکن مانع از قضا بجز مرض  
بوده باشد مثل سفر و زوری یا اگر فوت نیز بجز مرض بوده باشد  
و اگر مواظب اندازد تا دو سال تا از بد پس اگر ب عدم اعتدال  
است بتعذر و سالها مستحق این قدر مستحق زکوة است و اگر شخص  
در میان این دو رمضان میمیرد و لکن قضا را بعمل نیاد در روزی  
نهادن برادر است که قضا از رمضان اول را بعمل آورد و یکبار نیز کفار  
بدهد و اگر نهدان کرده باشد قضا فقط را بعمل آورد هر چند کفار نیز

احوط است و مراد تنها عدم عزم است بر قضا و عزم بر ترک  
نیز کرده باشد یا نه و از عدم تمام عزم است بر قضا و در حالت نیت  
و تا بجز بجهت اعتقاد بر رخصت بوده باشد و لکن در زمان که وقت تنگ باشد  
مانعی عارض نشود از مقوله حیض و مرض در سفر و زوری و یا جاری است  
این حکم مذکور در فوات آن بغير عرض از سایر اعداء جاری نیست  
مسئله محل اشکالات و محل با هیات مطابقت و اگر شخص قضا لازم  
بوده باشد تنگ میشود از قضا و لکن بعمل نیاد و فوت میشود و واجب  
بر او قضا آن را بعمل آورد و چه فوات سبب عذر بوده باشد یا نه  
و چه موجب از رمضان بوده باشد یا نه و چه در نزد حقیق ظهور از صوم  
قضا است بر او اگر میت زن بوده باشد هر چند احوط قضا است  
و او را اگر اولاد مذکور است پس و لا یتی نیست بجهت بجز اولاد نه بجهت آن  
و هر چند احوط آنست که بگوئیم و لا اولاد میراث است هر چند و لا  
منوده باشد و اگر شخص آن فوت شده را بعمل آورد فقط میشود



چه را بوده باشد یا چیزی چه با سببها بوده باشد یا تبرع چه باذن  
و واقع بشود یا چیزی از او و اگر روزی نباشد که قضا آن را بعمل آورد  
مستحب است که تصدق نماید در ترک میت بجهت هر روزی یکتده و احوط  
عدم ترک تصدق مذکور است و احوط از آن دو تده است با قدرت  
و اگر بر میت لازم بوده باشد روز دوماه متوا سالی بر سر است  
قضا آن مگر آنکه دوماه از کفاره بخیر بود باشد پس بجز است و سار  
میان روز دوماه و در میان احتیاط با اطمینان از مال میت و مستحب است  
که قضا را قاضی بنی در پی بعمل آورد اظهر عدم جواز روزة سنتی  
است از برای کسی که روزة واجب دارد یا اگر ممکن بوده باشد  
بعمل آوردن واجب مثل اینکه بر شخصی در ماه شعبان روزة دوماه  
مستحب است پس اظهر جواز صوم مندوب است  
بدانکه صوم شهر رمضان صحیح است از طفل میزن و از نام یا سببی  
نیست هر چند مستمر بوده باشد در جمیع روز و اگر مستمر بوده باشد لازم

قبل

قبل از نیت نماز و ال قضا بکند روزة آن روز را اگر کفار و مذابح  
علا الاظهر از سخنان اگر احوال را بعمل آورد و اگر واجب بوده باشد  
آن احوال پس اگر احوال بکند بان احوال قضا صوم را بعمل  
آورد و اظهر عدم وجوب تقدیم غسل بر نیت بر هر چند تقدیم  
احوط است و همچنین است کلام در غیر صوم رمضان و اگر صیوم نماید  
شخص در حالتی که جنب است در ماه رمضان یا دو صوم پس صوم  
صحیح است و در قضا از رمضان صوم از منعقد میشود اما عدم انعقاد  
است و صحیح است صوم از مریض در وقتی که متفرق شود از آن و آنست  
میشود و دخول ماه رمضان بر ایت هلال و بشمار رؤیت در میان  
مردم بخوبی که علم حاصل شود بعضی سعی روز از شعبان و بشهادت  
و عدل و حکم حاکم شرع علا الاظهر در احکام متفرق است  
بدانکه واجب نیست تابع در نذر و عهد و بیعی مادامی که شرط تابع  
نموده باشد و در قضا هر چند قضا اندر می بوده باشد که در آن



تتابع شرط شده باشد و هر صومی که مشروط است به متتابع  
اگر افطار نماید و در اثنا آن لبیب عذر بعد از زوال آن عذر باقی را بعل  
آورد و اظهار عدم وجوب مسامحت باقی است هر چند احوط است  
انت و اگر از اموشی کند نیست را در بعضی از ایام ماه تا اینکه فوت  
باشد محل آن فاسد میشود آن صوم و لکن اقرب عدم القطع متتابع  
است و اگر افطار نماید در اثنا ماه بدون عذر یا متتابع منقطع میشود  
پس برادر است که از سه بگیرد مگر اینکه از یک یا دو گرفته باشد هر چند  
یک روز بوده باشد از ماه دوم پس این افطار مضر بقیت نیست لکن  
جماعتی اورا کناه کار میدانند و این قول احوط است و همچنین  
مضر بقیت نیست لکن اگر یک یا دو روز بر خود لبیب نذر یا عهده بچین  
لازم کرده باشد بر سپیل متتابع و پانزده روز آنرا گرفته باشد بعد از  
آن افطار نماید بدون عذر و جایز نیست قرار بدد و بدانکه مردی هر  
روزن پروردگاری که معتذر باشند برایشان گرفتن روزه یا شقت

شده و داشته باشد جایز است که افطار نماید و اجابت برایشان  
در صورتی که صوم شقت شده و داشته باشد که تصدق نماید بجهت هر  
روزی یکبار از طعام هر چند در احوط است و اما در صورت تقدیر  
پس اظهار عدم وجوب است هر چند مراعات آن احوط است و اگر عاجز  
بوده باشد از روزه قهر پس آن نیز ساقط است و اظهار عدم وجوب قضا  
است بر آنها در صورت قدرت هر چند احوط مراعات آن است  
و اگر صائم از العطاش امید زوال آنرا نداشته باشد افطار نماید و بگفته  
هر روزی یکبار تصدق بکند و مراد بنده العطاش صاحب درایت که اگر  
نیز شود و اگر شخص صاحب این درد نباشد لکن بر سپیل اتفاق گفته شود  
در روز سیم بخوبی که بترسد بر نفس خود پس جایز است که آب بیاش  
تقدیری که اساک رمق آن را نماید و جایز نیست که آنقدر بیاش  
که سیراب شود و اگر از العطاش امید زوال آنرا نداشته باشد  
پس جایز است که افطار نماید و لکن برادر است قضا آن روز و احوط



لازم صدق است وزن حامله که نزدیک وضع حمل او باشد و زنی که شیر  
 به بد بطفل و لکن شیر او قلیل باشد جایز است بجهت آنها افطار نمایند و لکن  
 بر آنهاست قضا و صدقه بجهت هر روزی یکبار از طعام و فرتی نیست  
 در جواز افطار در میان آنکه برسد بر نفس خود یا بر طفل و چه مرصعه مادر بوده  
 باشد که شیر به بد بطفل غوی که بر طفل مرزی نرسد بی اظهار عدم جواز  
 افطار است و اگر اشخاص مذکوره که جایز است بجهت ایشان افطار  
 روزه کنند بی اجود آخر است اگر جواز افطار بجهت خشوع و مشقت بوده  
 باشد مثل بعضی از اقام شیخ و شیخ و عدم آخر است اگر جواز افطار  
 بجهت مرض یا ظن مرز بر نفس یا ولد بوده باشد و مکره است سیر شدن  
 بجهت مضطر مثل بر نفس و مسافر و شیخ و شیخ و کجا آنها مکره است ایضا  
 عا الا طهر و عدم بر نفس مسبوق افطار است که تبرک شخص حصول  
 آن را یا زیاده شدن اثر و شرایط قهر ناز و مصوم یا است مکرر  
 صد تجارت چنانچه گذشت و در جایی که پیرون برود از منزل خود

بعد از زوال پس واجب است بر او قهر ناز و تمام در روزه چه در  
 شب نیست سفر کرده باشد یا مکره باشد هر چند احوط آنست  
 که سفر کند مگر قبل از زوال یا نیست نمودن در شب و در جایی که سفر  
 نماید بمواضع بخیر که مصوم در آن امكن لازم است تا شب پستیم  
 و بعضی از اخبار دلالت میکند بر افضلیت مقام در مصوم بر سفر نمودن  
 بجهت زیارت امام حسین ع و خوردن روزه  
 بدانکه اختلاف سنت است و لکن واجب میشود لیب نذر و همدان  
 و اگر در روز اختلاف نمود روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز نمود  
 روز ششم واجب میشود و اگر هشت روز نمود روز نهم و یازده روز نمود  
 و دوازدهم واجب میشود و بکذا هیچ نیست اختلاف مکرر مسجد رسول  
 صلا الله علیه و مسجد کوفه و مسجد بصره عا الا طهر و شرط است در اختلاف  
 بر روز در حالتی که صائم بوده باشد و نیست مصوم را بجهت اختلاف  
 بکند و کمتر از سه روز هیچ نیست و شرط است در اختلاف و مندوب



این از جمیع و موسی و جایز نیست پروردگار از محلی استخفاف  
 بدو از مزدورت پس اگر پروردگار استخفاف باطل می شود و اگر  
 سهوا یا اگر آن پروردگار باطل می شود و اگر آن طول بکشد در خارج  
 بخوبی که گفته شود در حرف که او معتکف است پس اظهار در این صورت  
 نیز بطلان است و اگر روز بگذرد بعد پروردگار بدو هیچ است  
 یا وقت خروج و جایز است خروج در حالت فردورت مثل قضاء  
 حاجت باشد اما کول و مشروب در وقتی که آوردن آن نباشد  
 و غسل نمودن بجهت جنابت و استحاضه اگر غسل نمودن در مسجد مستلزم  
 حرمی بوده باشد و حاضر شدن بجهت زده و عبادت بر نفس و آقا  
 شهادت اگر معین بود و باشد با و حرام است در حین خروج  
 از برای امور مذکوره و نشستن در راه رفتن و زیر سایه اگر طریق  
 منحصر نبوده باشد و الا جایز است نماز کردن در خارج مسجد که اعتکاف  
 نموده است در آن مکروه می باشد نماز می کند در آن اگر پروردگار مسجد

بجهت فردورت در هر موضوعی که خواسته باشد و حرام است  
 بر معتکف اگر آن فصل و جمیع و بوییدن طیب و استنادهای  
 و شستن و سایر تجارت و جهاد و کلامی عرض اظهار حق بوده باشد  
 بلکه آن افضل است از نماز نافله فرموده است صاحب سرائر  
 نظر کردن در علم و اندک کردن بایل علم باطل نمی کند استخفاف را و آن  
 افضل است از نماز نافله و جمیع فقها محقق است از مسائل فقهیه  
 که احتیاج مختلف نیست با آنها شده است و اگر کسی البط  
 ازین رساله را طالب باشد رجوع نماید بغیبت العاد و نایم

این رساله را  
 بر ملک النجاة  
 و الحمد لله  
 اخذ و ظاهر  
 و باطن  
 س ۱۲



الغفران

الغفران



کتابخانه  
ملی